

واقعۀ عاشورا و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

فهرست:

پیشگفتار

شخصیت امام حسین

یزید و خاندان او

عزاداری

مرثیه خوانی

گریستن

تأثیرات عاشورا

سجده بر تربت امام حسین

پاسخ به شبهات

پیشگفتار

مکتب تشیع، عوامل و سوژه‌های مهمی برای پیروزی در جهان دارد به همین جهت نه تنها توانسته با وجود دشمنان بسیار، خود را از گزند آنان حفظ نماید، بلکه روز به روز نیز پیشرفت کرده و توانسته جوامع دیگر اسلامی را نیز از خواب غفلت بیدار کند. یکی از این عوامل، برخورداری از عاشورا و فرهنگ آن است.

قیام حسینی و فرهنگ عاشورا جرقه خوبی برای بیداری ملت‌ها و انقلاب و ستیز آن‌ها در برابر ظالمان است، زیرا با ملاحظه شعارهای حسینی‌علیه السلام که با حماسه و عاطفه همراه است، مانند: «هیئات منا الذلّة» و «مثلی لا یبایع مثله»، «إني أريد أن أمر بالمعروف وأنهاي عن المنکر» و غیره، بشر را نیرو

بخشیده و در برابر ظالمان به حقوق دیگران و تحریف کنندگان اسلام ناب، قیام خواهند کرد. ما نمونه آن را در انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق و حتی در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی می‌بینیم. در دسامبر ۱۹۸۴ (۱۳۶۵ ه.ش) در دانشکده تاریخ دانشگاه تل آویو با همکاری مؤسسه مطالعاتی شیلووه - که یک مؤسسه مطالعاتی غیر انتفاعی و مرتبط با صهیونیسم است - کنفرانسی با حضور سیصد شیعه‌شناس درجه یک جهان برگزار شد و در آن ظرف مدت سه روز سی مقاله ارائه گردید. به قول مارتین کرامر، یکی از شیعه‌شناسان جهان که دبیر این کنفرانس بود، هدف اصلی از برپایی این کنفرانس، شناخت مفاهیم محوری در تمدن شیعه اثناعشری و بعد شناسایی انقلاب اسلامی به سال ۵۷ در کشور ایران بود. افراد برجسته‌ای در این کنفرانس شرکت داشتند، امثال: دانیل برومبرگ، ماروین زونیس، مایکل ام جی فیشر، برنارد لوییس و خود مارتین کرامر و دیگر شیعه‌شناسان و شرق‌شناسان. مقالاتی که در این کنفرانس ارائه شد در صد تفصیلی، تحقیقی و مبتنی بر پیچیده‌ترین متن تحقیق و عمیق‌ترین روش‌ها در بررسی دین و مکتب و تمدن بود. در سخنرانی مقدماتی این کنفرانس - که آقای «مارتین کرامر» ارائه کرد - هدف اصلی، شناسایی مفاهیم محوری در تمدن شیعه، به دلیل شناخت انقلاب اسلامی ذکر شد. در این کنفرانس بعد از بحث و تحلیل بسیار، دو مفهوم مهم، محور بحث و بررسی و شناسایی واقع شد. از دید این شیعه‌شناسان، مفهوم محوری اول: آن نگاه سرخی است که شیعیان به صحرای کربلا دارند و قدر مسلم، خون شیعه در قیام‌های متعدد، مستقیماً از صحرای کربلا در سال ۶۱ هجری الهام گرفته.

در این کنفرانس مسائلی درباره امام حسین علیه السلام ذکر شد که از آن جمله مقاله‌ای است با عنوان «تشیع به روایت امام خمینی». نویسندگان این مقاله دو نفر به نام‌های «مرو بن زونیس و دانیل برومبرگ» بودند. در بخشی از این مقاله آمده است: «تأکید بر شهادت در عقیده امام خمینی، نشان می‌دهد که شهادت نقش مهم و ویژه‌ای در تشیع ایفا می‌کند. اگر چه تفکر سنی با مفهوم شهادت بیگانه نیست، اما این مفهوم در این تفکر دارای مقام محوری نیست، زیرا اسلام سنی از یک شخصیت مذهبی، مانند امام حسین علیه السلام که در راه عقیده خود فدا شده باشد الهام نمی‌گیرد. اما در تشیع اثناعشری موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و تا حدی شهادت سایر ائمه‌علیهم السلام یک موضوع محوری است. امام حسین علیه السلام با قربانی کردن جان خود در راه اسلام، تکلیف نسل‌های بعدی شیعیان را مشخص کرده است. همه ساله در ماه محرم و در روز عاشورا؛ یعنی سالروز شهادت امام حسین علیه

السلام با برگزاری مراسم پرشور و شرح وقایع جان‌گداز کربلا، خاطره شهادت او گرامی داشته می‌شود.

این موضوع به آیین‌های تشیع مضمونی فوق‌العاده و احساسی می‌بخشد.»

در میزگرد دیگری که افرادی چون: میشل فوکو، کلا بریر، پیر بلاتشه - که دو نفر از روزنامه‌نگاران برجسته فرانسوی بودند - حضور داشتند، درباره قیام امام حسین علیه السلام و نقش آن در تمدن شیعی مطالبی بسیار ظریف بیان شد؛ از آن جمله کلا بریر گفت: «در ایران تظاهرات به معنای واقعی آن است و بهتر است از واژه «شاهد» استفاده کنیم. در ایران مردم از حسین حرف می‌زنند، باری، این حسین کیست؟...» [۱].

همان گونه که گفته شد دشمنان با پی بردن به اهمیت واقعه کربلا و فرهنگ عاشورا و تأثیرات آن در شیعیان درصدد برآمده‌اند تا از هر راه ممکن جلوی تأثیر آن را گرفته و آثار آن را خنثی کنند. یکی از فعالیت‌های آنان ایجاد شبهه و تشکیک در رابطه با واقعه کربلا و امور مربوط به آن است. لذا جا دارد تا این شبهات مورد بررسی دقیق قرار گرفته، با دلایل محکم پاسخ داده شود. ویژگی طرح حاضر که بر همین اساس شکل گرفته است، بررسی مسائل مربوط به آن از دیدگاه کلامی - تاریخی است و سعی شده اصول اساسی این بحث به صورت شفاف با دلایل مختلف به ویژه دلایل قرآنی، روایی و عقلی ارائه، و قلمرو بحث طوری ترسیم شود که زمینه بسیاری از شبهات پیرامون این واقعه عظیم، از بین برود. امید است این حرکت مورد توجه حضرت اباعبدالله حسین علیه السلام قرار گرفته و برای طالبان حق و حقیقت سودمند باشد.

از همه خوانندگان، به خصوص علما و اندیشمندان می‌خواهم تا کاستی‌ها را بر من ببخشایند و عیوب این نوشتار را متذکر شوند.

در پایان از کلیه کسانی که مرا در آماده‌سازی این کتاب یاری دادند، قدردانی می‌کنم و پاداش همه را از خداوند متعال خواستارم.

علی اصغر رضوانی

[۱] تهاجم یا تفاوت فرهنگی، حسن بلخاری.

شخصیت امام حسین

<امام حسین در کتب اهل سنت

<امام حسین سرور جوانان بهشت

امام حسین در کتب اهل سنت

با مراجعه به کتب حدیثی و تراجم اهل سنت پی می‌بریم که امام حسین علیه السلام از احترام و تجلیل ویژه‌ای برخوردار است.

اینک به بخش‌هایی از تاریخ ایشان اشاره می‌کنیم:

<ولادت امام حسین

<عبادت امام حسین

<حکم امام حسین

<فضایل امام حسین از زبان رسول خدا

<گفتار صحابه درباره امام حسین

<امام حسین از دیدگاه تابعین

<امام حسین از دیدگاه علمای اهل سنت

<شهادت امام حسین

ولادت امام حسین

۱ - ابن‌البربر می‌نویسد: «حسین بن علی بن ابی‌طالب، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله، با کنیه اباعبدالله. او در پنجم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجرت متولد شد. این نظر واقفی و طایفه‌ای از همراهان او است». [۱]

۲ - در کتاب «اخبار الدول» آمده است: «هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد پیامبر صلی الله علیه وآله را از این قضیه مطلع ساختند. حضرت به خانه زهراعلیها السلام آمد و او را در بر گرفت و در گوش راستش آذان و در گوش چپش اقامه گفت. جبرئیل نازل شد و دستور آورد که او را حسین علیه السلام نامند، همان گونه که درباره حسن علیه السلام چنین کرد». [۲]

۳ - سبط بن الجوزي مي‌گويد: «كنيه او ابو عبدالله، و ملقب به سيد وفي، ولي، سبط و شهيد كربلا است». [۳].

[۱] الإستيعاب، ج ۱، ص ۱۴۳.

[۲] اخبار الدول و آثار الاول، ص ۱۰۷.

[۳] تذكرة الخواص، ص ۲۳۲.

عبادت امام حسين

۱ - ابن عبدربه روايت کرده که به علي بن الحسين عليه السلام گفته شد: چرا اولاد پدريت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه‌دار شده است در حالي که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا مي‌آورد، پس چگونه مي‌توانست که فارغ براي زنان شود؟ [۱].

۲ - ابن صباغ مالکي روايت کرده: هنگامي که امام حسين عليه السلام به نماز مي‌ايستاد رنگش زرد مي‌شد. به او گفته شد: اين چه حالي است که شما را هنگام نماز عارض مي‌شود؟ حضرت مي‌فرمود: شما نمي‌دانيد که من در مقابل چه کسي مي‌خواهم بایستم. [۲].

۳ - زمخشري روايت کرده که حسين بن علي عليه السلام را مشاهده کردند در حالي که مشغول طواف خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعيل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده، شروع به گريه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلي به در خانه توست. اين جملات را مکرر تکرار مي‌نمود. آن گاه از آن جا بيرون آمد و گذرش به مساکيني افتاد که مشغول خوردن تکه نان‌هايي بودند. حضرت بر آنان سلام کرد و آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر اين‌ها صدقه نبود من با شما تناول مي‌کردم. آن گاه فرمود: برخيزيد و به سوي منزل من آبيد. حضرت آنان را غذا و لباس داد. [۳].

۴ - از عبدالله بن عبید بن عمير روايت شده که گفت: حسين بن علي عليهما السلام بيست و پنج مرتبه حج را پياده انجام داد در حالي که اسبان نجيبش به همراهش بودند. [۴].

۵ - ابن عبدالبر مي‌گويد: «حسين عليه السلام مردی فاضل و دين دار بود. نماز و روزه و حج بسيار انجام مي‌داد». [۵].

۶ - طبري به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقي نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند...».

[۶] .

[۱] عقد الفريد، ج ۲، ص ۲۲۰.

[۲] الفصول المهمة، ص ۱۸۳.

[۳] ربيع الابرار، ص ۲۱۰.

[۴] صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، ط مصر.

[۵] الإستيعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

[۶] تاريخ طبري، ج ۵، ص ۴۲۱.

حلم امام حسين

۱ - از امام علي بن الحسين عليهما السلام روایت شده که فرمود: از حسين عليه السلام شنيدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد، زیرا اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام مرا حديث کرد که از جدم رسول خدا صلي الله عليه وآله شنیده که فرمود: «لايرد الحوض من لم يقبل العذر من محقّ او مبطل»؛ [۱] «وارد حوض [کوثر] نمی‌شود کسی که عذرپذیر نباشد چه حق داشته باشد چه نه»

۲ - یکی از غلامانش جنایتي انجام داد که مستحق تأديب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبيه کنند. غلام عرض کرد: اي مولاي من! خداوند متعال فرمود: (وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظُ). حضرت فرمود: او را رها کنید، من خشمم را فرو بردم. باز گفت: (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ). حضرت فرمود: از تو گذشتم. غلام ادامه داد: (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادي. آن گاه دستور داد تا به او جایزه‌هاي نیکو دهند. [۲]

[۱] نظم درر المسطين، زرندي، ص ۲۰۹.

[۲] وسيلة المال، حضرمي، ص ۱۸۳.

فضایل امام حسین از زبان رسول خدا

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص مُحرم مگسی را به قتل می‌رساند، حکمش چیست؟ در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می‌کنند در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رسانده‌اند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند». [۱] .

۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «الحسن و الحسین ابناي، من احبهما احبني، و من احبني احبه الله، و من احبه الله ادخله الجنة، و من ابغضهما ابغضني، و من ابغضني ابغضه الله، و من ابغضه الله ادخله النار»؛ [۲] «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هرکس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و هرکس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هرکس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هرکس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هرکس خدا او را دشمن بدارد خداوند او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ - و نیز به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیدای شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما»؛ [۳] «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۴ - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنیدم که می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامیک از اهل بیت شما نزدتان محبوب‌تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه علیه السلام می‌فرمود: دو فرزندم را نزد من آور. آن گاه آن دو را می‌بویید و به سینه می‌چسبانید». [۴] .

۵ - یعلی بن مره می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. پیامبر صلی الله علیه وآله در راه مشاهده کرد که حسین علیه السلام مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد، ولی او به این طرف و آن طرف می‌دوید، هر دو می‌خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معاققه کرد و او را بوسید.

آنگاه فرمود: «حسین مَنی و أنا منه، احبَّ اللّهُ من احبّه، الحسن و الحسين سبطان من الأسباط»؛ [۵]

«حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو نواده از نوادگان من هستند.»

در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می‌گوییم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی‌علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباحله نفس رسول خداست، لذا امام حسین‌علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید.

در مورد جمله دوم می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می‌آید. ایشان رمز و نمونه‌ای است که در او رسالتش به تمام ابعاد تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می‌باشد.

از طرف دیگر می‌دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راه او باشد. در مورد امام حسین‌علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او می‌فرماید: «من از حسینم». یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین‌علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمدي الحدوث و حسيني البقاء است».

۶ - یزید بن ابی یزید می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه‌علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی‌دانی که گریه او مرا اذیت می‌کند؟ [۶].

۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم، در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می‌فرمود: «اللهم ائی احبّه فأحبّه»؛ [۷] «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

[۱] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.

[۳] همان، ص ۱۶۷.

[۴] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.

[۵] المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

[۶] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

[۷] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.

گفتار صحابه درباره امام حسین

۱ - انس بن مالک می‌گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع کرد به زدن با چوب به دندان‌های حضرت... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می‌کنی! من مشاهده کردم که رسول خدا صلی الله علیه وآله همین موضعی را که چوب می‌زنی می‌بوسید.» [۱].

۲ - زید بن ارقم می‌گوید: «من نزد عیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبیت را به جایی می‌زنی که بارها رسول خدا صلی الله علیه وآله آن جا را بوسیده است. ابن زیاد گفت: برخیز! تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده‌ای.» [۲].

۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می‌کند که گفت: «در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان دسته‌ای بودم که در میان آنها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر نیز بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرد و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرد و گفت: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرد و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب‌ترین اهل زمین نزد اهل آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از جنگ صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از اینکه شتران قرمز داشته باشم.» [۳].

۴ - جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «هرکس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند، زیرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که چنین می‌فرمود.» [۴].

همیشگی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می‌گوید: «رجال این حدیث صحیح است غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است.» [۵].

۵ - عمر بن خطاب، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آن چه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است». [۶].

۶ - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سن تو از این دو بیشتر است؟! این عباس گفت: این دو، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟ [۷]

[۱] ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

[۲] کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسدالغایة، ج ۲، ص ۲۱.

[۳] اسدالغایة، ج ۳، ص ۵.

[۴] نظم درر السمطین، زرندی، ص ۲۰۸؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۲۵.

[۵] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

[۶] الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

[۷] همان.

امام حسین از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می‌باشی! او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم، حسن و حسین‌اند. [۱].

۲ - ولید بن عتبه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد، گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است برای من باشد در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین، او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش سبک است. [۲].

۳ - ابراهیم نخعی می‌گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام می‌بودم و وارد بهشت می‌شدم از نظر کردن بر صورت رسول خدا صلی الله علیه وآله حیا می‌کردم». [۳].

[۱] کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۷۳.

[۲] همان، ص ۱۴۷.

[۳] الاصابة، ج ۱، ص ۳۳۵.

امام حسین از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می‌بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان از جمله افراد ذیل بوده است:

<ابن حجر عسقلانی

<زرندی حنفی

<کیافی

<ابن سیرین

<عباس محمود عقاد

<دکتر محمد عبده یمانی

<عمر رضا کحاله

ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابو عبدالله، مدنی، نوه رسول خدا صلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است.» [۱].

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹.

زرندی حنفی

«حسین، نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می‌داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده به حج مشرف شد.» [۱].

[۱] نظم درالسمطين، ص ۲۰۸.

یافعی

«دسته گل رسول خداصلي الله عليه وآله و نوه او، خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواري، ابو عبدالله حسين بن علي عليه السلام...» [۱].

[۱] مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.

ابن سيرين

«آسمان بعد از شهادت يحيي بن زكريا بر كسي جز حسين عليه السلام نگريست و هنگامي كه كشته شد آسمان سياه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدي كه سياره جوزاء در وقت عصر ديده شد، و خاك قرمز فرو ريخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته اي خون بود.» [۱].

[۱] تاريخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

عباس محمود عقاد

«شجاعت حسين عليه السلام صفتي است كه از او غريب نيست؛ زيرا صفتي است كه از معدنش سرچشمه گرفته است. و اين فضيلتي است كه از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است... و در بين بني آدم كسي شجاعت تر از او ديده نشده، آن هنگام كه حسين عليه السلام در كربلا چنين اقدامي را انجام داد... و اين افتخار براي او پس است كه در تاريخ اين دنيا تنها او در طول صدها سال، شهيد و فرزند شهيد و پدر شهيدان است...» [۱].

[۱] ابوالشهداء، ص ۱۹۵.

دکتر محمد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزدار مشاهده می‌کردند. شب‌ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می‌جست و در نیکی از دیگران سرعت می‌گرفت...» [۱].

[۱] علموا اولادکم محبة آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۳۳.

عمر رضا کحاله

«حسین بن علی، بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود.» [۱].

[۱] اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

شهادت امام حسین

سیوطی نقل می‌کند: «... شهادت و قتل او در روز عاشورا بود. در آن روز خورشید گرفت و افق‌های آسمان تا شش ماه بعد از شهادتش سرخ شد. و این سرخی دائماً مشهود بود، در حالی که قبل از شهادت او یافت نمی‌شد و گفته شده که در آن روز هیچ سنگی در بیت المقدس جابه جا نشد جز آن که در زیر آن خون تازه وجود داشت...» [۱].

[۱] تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰، ترجمه یزید بن معاویه.

امام حسین سرور جوانان بهشت

یکی از فضایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابلاغ شده این است که این دو بزرگوار، سرور جوانان بهشت‌اند. فضیلتی که برای هیچ کس به جز این دو نرسیده است. اینک به بررسی این حدیث می‌پردازیم:

كاحاديث

كراويان حديث

كتصريح به صحت حديث

كتحريفات

احاديث

از پیامبر اکرم صلي الله عليه وآله وارد شده که فرمود: «حسن و حسين عليهما السلام دو سيد و آقاي جوانان اهل بهشت اند». شهرت اين حديث به اندازه اي است که به تواتر رسیده است. اينک به برخي از آن ها اشاره مي‌کنيم:

۱ - خطيب بغدادي به سندش از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل کرده که رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود: «الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة، و ابوهما خير منهما»؛ [۱]. «حسن و حسين دو آقاي اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۲ - متقي هندي به سندش از حضرت علي عليه السلام نقل کرده که رسول خدا صلي الله عليه وآله خطاب به فاطمه عليها السلام فرمود: «ألا ترضين ان تكوني سيّدة نساء اهل الجنة، و ابنيک سيدا شباب اهل الجنة»؛ [۲]. «آيا راضي نمي‌شوي که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشي و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند!»

۳ - ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود: «الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة، من احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني»؛ [۳]. «حسن و حسين دو آقاي جوانان اهل بهشت‌اند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

[۱] تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک علي الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۷.

[۲] كنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

[۳] ترجمه امام حسين عليه السلام از تاريخ دمشق، ص ۴۵.

راویان حدیث

کاز اصحاب پیامبر

کاز علمای عامه

از اصحاب پیامبر

این حدیث شریف را بسیاری از صحابه از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند؛ از جمله:

۱ - امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - امام حسین بن علی علیه السلام.

۳ - عبدالله بن عباس.

۴ - ابوبکر بن ابی قحافه.

۵ - عمر بن خطاب.

۶ - عبدالله بن عمر.

۷ - جابر بن عبدالله انصاری.

۸ - عبدالله بن مسعود.

۹ - حذیفه بن یمان.

۱۰ - ججم.

۱۱ - مالک بن حویرث لیثی.

۱۲ - قره بن ایاس.

۱۳ - اسامه بن زید.

۱۴ - انس بن مالک.

۱۵ - ابوهریره دوسی.

۱۶ - ابوسعید خدری.

۱۷ - براء بن عازب.

۱۸ - علی هلالی.

۱۹ - ابو رمثه.

۲۰ - بریده.

از علمای عامه

این حدیث شریف را بسیاری از علمای عامه نیز در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند؛ از جمله:

۱ - خطیب بغدادی. [۱].

۲ - ابن عساکر. [۲].

۳ - طبرانی. [۳].

۴ - متقی هندی. [۴].

۵ - محبّ الدین طبری. [۵].

۶ - هیشمی. [۶].

۷ - ابونعیم اصفهانی. [۷].

۸ - ابن حماد حنبلی. [۸].

۹ - وکیع. [۹].

۱۰ - ابن ماجه. [۱۰].

۱۱ - حاکم نیشابوری. [۱۱].

۱۲ - گنجی شافعی. [۱۲].

۱۳ - ترمذی. [۱۳].

۱۴ - احمد بن حنبل. [۱۴].

۱۵ - ذهبی. [۱۵].

۱۶ - ابن حجر. [۱۶].

۱۷ - بغوی. [۱۷].

۱۸ - ابوالقاسم سهمی. [۱۸].

۱۹ - نهانی. [۱۹].

۲۰ - ابن حجر هیتمی. [۲۰].

- ٢١ - سيوطي. [٢١].
- ٢٢ - ديلمي. [٢٢].
- ٢٣ - ابن ابي شيبة. [٢٣].
- ٢٤ - نسائي. [٢٤].
- ٢٥ - ابن حبان. [٢٥].
- ٢٦ - سمعاني. [٢٦].
- ٢٧ - سيوطي. [٢٧].
- ٢٨ - مئاوي. [٢٨].
- ٢٩ - الباني. [٢٩].

- [١] تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٤٠.
- [٢] تاريخ دمشق، ترجمه امام حسين عليه السلام، ص ٤١.
- [٣] المعجم الكبير، ج ٣، ص ٣٦ و ٣٥.
- [٤] كنز العمال، ج ١٣، ص ٩٧.
- [٥] ذخائر العقبى، ص ١٢٩.
- [٦] مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨٢.
- [٧] حلية الاولياء، ج ٤، ص ١٣٩.
- [٨] شذرات الذهب، ج ١، ص ٨٥.
- [٩] اخبار القضاة، ج ٢، ص ٢٠٠.
- [١٠] سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٤.
- [١١] المستدرک علي الصحيحين، ج ٣، ص ١٦٧.
- [١٢] كفاية الطالب، ص ٣٤١.
- [١٣] سنن ترمذي، ج ٥، ص ٦٦٠.
- [١٤] المسند، ج ٥، ص ٣٩١ و ٣٩٢.
- [١٥] تاريخ الاسلام، ج ٢، ص ٩٠؛ سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ١٦٨.

- [۱۶] الاصابة، ج ۱، ص ۲۵۶.
- [۱۷] معجم الصحابة، ص ۲۲.
- [۱۸] تاريخ جرجان، ص ۳۹۵.
- [۱۹] الفتح الكبير، ج ۲، ص ۸۰.
- [۲۰] الصواعق المحرقة، ص ۱۱۴.
- [۲۱] الجامع الصغير، ج ۱، ص ۳۷۹.
- [۲۲] فردوس الأخبار، ج ۵، ص ۷۶.
- [۲۳] المصنف، ج ۱۲، ص ۹۶.
- [۲۴] الخصائص، ص ۳۶.
- [۲۵] صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳.
- [۲۶] الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.
- [۲۷] الجامع الصغير.
- [۲۸] فيض القدير، ج ۳، ص ۵۵۰.
- [۲۹] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲، ص ۴۲۴.

تصريح به صحت حديث

جماعتي از علمای اهل سنت نسبت به صحت این حدیث تصریح کرده‌اند؛ از قبیل:

- ۱ - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث، حسن و ثابت است...» [۱].
 - ۲ - امام اهل حدیث، ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الكبير» در شرح حال امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیثشان را نقل کرده و سپس می‌گوید: انضمام این سندها به یکدیگر دلیل بر صحت این حدیث است. [۲].
 - ۳ - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده‌اند». [۳].
- او در ذیل حدیث دیگر می‌گوید: «این حدیثی است که از راه‌های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می‌کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده‌اند». [۴].

- ۴ - ذهبی: «این حدیث صحیح است». [۵] .
- ۵ - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است». [۶] .
- او با سند دیگری نیز این حدیث را آورده و در ذیل آن می‌گوید: «این حدیث صحیح و حسن است». [۷] .
- ۶ - البانی هم تصحیح ترمذی را قبول کرده و می‌گوید: «مطلب همان است که او می‌گوید». و نیز در حدیث حسن، ترمذی می‌گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه‌اند به نحو رجال صحیح؛ غیر از میسره ابن حبیب که ثقه است». [۸] .
- او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است. [۹] .
- ۷ - هیثمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، صحیح دانسته است. [۱۰] .
- ۸ - مصطفی بن عدوی. [۱۱] .
- ۹ - حوینی اثری، در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» این حدیث را تصحیح کرده است. [۱۲] .
- ۱۰ - الدانی ابن منیر آل زهوی. [۱۳] .
- ۱۱ - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد». [۱۴] .
- ۱۲ - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است. [۱۵] .
- این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده‌اند. [۱۶] .

[۱] کفایة الطالب، ص ۳۴۱.

[۲] همان، به نقل از طبرانی.

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

[۴] همان، ص ۱۶۷.

[۵] همان.

[۶] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.

[۷] تحفة الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

[۸] سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ۲، ص ۴۲۶-۴۲۳.

[۹] همان، ص ۴۲۴.

[۱۰] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

[۱۱] الصحيح المسند من فضائل الصحابه، ص ۲۵۷.

[۱۲] تهذيب خصائص الامام علي عليه السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴.

[۱۳] خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام، تحقيق آل زهوي، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰.

[۱۴] مسند احمد با تحقيق حمزه احمد الزين، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۹۵ و ۲۰۴ و ۲۵۹.

[۱۵] صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسة الرسالة.

[۱۶] تحفة الاحوذى، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ فيض القدير، ج ۳، ص ۵۵۰؛ الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.

تحريفات

از آنجا که اين حديث دليلى بر حقايت و بهشتي بودن و برتري امام حسن و امام حسين عليهما السلام بر ساير صحابه است، اهل سنت در صدد برآمده‌اند تا از هر طريق ممکن خود را از اين وضع نجات داده و به فرياد بزرگان خود برسند تا از اين دو امام عقب نيفتند. لذا دست به کار توجيه شدند به نحو حذف يا زياده و يا تغيير يا جعل حديثي ديگر شبيه آن براي اوليائي خود. اينک به نقد هر يک از اين تحريفات مي‌پردازيم.

<استثناي عيسي و يحيي

<قلب حديث به نفع شيخين

استثناي عيسي و يحيي

در حديثي که طبراني نقل کرده در ذيل آن، حضرت يحيي و عيسي استثنا شده‌اند. وي حديث را اين گونه آورده است که پيامبرصلي الله عليه وآله به فاطمه عليها السلام فرمود:

«والله مامن نبي الآ و ولد الأنبياء غيري، و ان ابنيك سيدا شباب اهل الجنة الآ ابني الخالة يحيي و عيسي»؛ [۱] «به خدا سوگند! هيچ پيامبري نيست جز آن كه فرزند انبيا است به جز من. و همانا دو فرزند تو سرور جوانان اهل بهشت اند مگر دو فرزند خاله؛ يحيي و عيسي.»

پاسخ

اولاً؛ طبراني اين حديث را از حضرت علي عليه السلام به پنج طريق آورده كه چهار طريق آن با يك لفظ «الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة» آمده و با هم متفق است، و متن پنجم آن اين استثنا را دارد، لذا احتمال تحريف به زياده در آن داده مي شود.

و نيز در روايت ابوسعيد خدري در برخي از طرق آن اين استثنا موجود و در برخي ديگر وجود ندارد. [۲].

اگر كسي اشكال كند كه اين گونه زيادتي و نقصان در برخي روايات ديگر نيز وجود دارد، حال چگونه آن ها را اثبات مي كنيد؟

در پاسخ مي گوييم: آنها را مي توان به جهت كثرت شواهد و تعدد سندها خصوصاً در روايات ديگر كه به طور مستقل آمده است، تصحيح نماييم.

ثانياً: اين حديث كه در آن، حضرت يحيي و عيسي استثنا شده از طريق امام علي عليه السلام و ابوسعيد خدري نقل شده است و هر دو سند آن نيز مشكل دارد:

الف - در سند حديث اميرالمؤمنين عليه السلام اسباط بن نصر وجود دارد كه مورد قدح و سرزنش بسياري از رجاليين عامه است؛

ابوحاتم مي گويد: از ابونعيم شنيدم كه او را تضعيف مي كرد.

نسايي مي گويد: او قوي نيست.

ساجي او را در بين ضعيفان آورده و مي گويد: او احاديثي را نقل کرده كه مورد متابعت قرار نمي گيرد.

ابن معين او را چيزي به حساب نياورده است. [۳] و ابن حجر او را كثير الخطا معرفي کرده است. [۴]

از احمد بن حنبل درباره او سوال شد، گفت: من از حديث او درباره هيچ كس چيزي ننوشتم. [۵].

ذهبي او را در جمله ضعفا آورده است. [۶].

ب - در سند حديث ابي سعيد خدري، حكم بن عبدالرحمان وجود دارد كه برخي از رجاليين عامه او را هم تضعيف نموده اند؛

ابن معین که تصریح به ضعف او کرده است. [۷].

ابن حجر او را بد حافظه معرفی کرده است. [۸].

[۱] المعجم الكبير، ج ۳، ص ۳۵ و ۳۶.

[۲] همان، ص ۳۸.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۲.

[۴] تقریب التهذیب، ص ۵۳.

[۵] العلل و معرفة الرجال، ص ۲۴۸.

[۶] المغني في الضعفاء، ج ۱، ص ۶۶؛ دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۱۶.

[۷] الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم، ج ۱، ص ۱۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۳۱.

[۸] تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۹۱.

قلب حدیث به نفع شیخین

برخی این حدیث شریف را وارونه کرده و برای ابوبکر و عمر ثابت کرده‌اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند، لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده‌اند.

اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

۱ - روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول:

حدثنا علي بن حجر، اخبرنا وليد بن محمد الموقري، عن الزهري، عن علي بن الحسين، عن علي بن ابي طالب، قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله اذ طلع ابوبكر و عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين و الآخرين الا النبيين و المرسلين، يا علي لاتخبرهما.

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیاً: او می‌گوید: ولید بن محمد موقری در حدیث تضعیف شده است. [۱] .

برخی دیگر از علمای رجال اهل سنت نیز او را تضعیف کرده‌اند؛ از جمله:

بخاری درباره او می‌گوید: «در حدیثش منکرات است». [۲] .

ابوحاتم او را «ضعیف الحدیث» می‌داند.

ابن حبان می‌گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن‌ها را حدیث نکرده است...

لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود.

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می‌گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را

ضعیف پنداشته است. [۳] .

ابن خزیمه می‌گوید: من به حدیث او احتجاج نمی‌کنم.

نسایی او را «متروک الحدیث» دانسته، می‌گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می‌توان به آن استدلال کرد.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می‌آمد و همیشه در رکاب آنان بود.

پس چگونه می‌توان به او اعتماد نمود. به همین جهت حتی خواهرش او را تفسیق نموده است. [۴] .

هم چنین شافعی و دارقطنی او را متصف به تدلیس کرده‌اند و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین

برشمرده است. [۵] تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می‌آید.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد، زیرا امام زین العابدین علیه السلام در

زمان حیات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در سنّی نبوده که عادتاً بتواند از آن حضرت حدیث نقل

کند گر چه در مکتب ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت، همه مردم جوانند و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوم:

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از

رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز اشکالاتی دارد:

اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمد بن کثیر مصیصی است که عده‌ای از علمای عامه او را تضعیف نموده‌اند، از قبیل:

احمد بن حنبل می‌گوید: نزد پدرم نام محمد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود و منکرالحديث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقہ نیست.

به ابن المدینی گفتند: محمد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است. او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را ببینم ولی الان دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابوداود می‌گوید: او فهم حدیث را نداشت. ابواحمد حاکم او را نزد اهل سنت قوی نمی‌داند. نسایی هم او را کثیرالخطاء معرفی کرده است. [۶] .

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که سرکرده تدلیس کنندگان برشمرده شده است. [۷] .
سند سوم:

ترمذی همین مضمون را از یعقوب بن ابراهیم دورقی، از سفیان بن عیینه، از داود، از شعبی، از حارث، از علی‌علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

این سند نیز اشکالاتی دارد:

اولاً: بنا بر تصریح نسایی و دیگران، سفیان بن عیینه موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است، ولی لهجه خود را تخفیف داده و می‌گوید: او تنها از افراد ثقہ تدلیس کرده است.

ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می‌آید. [۸] .

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را «پیر اضطراب نزد علماء رجال و کسی که اختلاف زیادی درباره او شده» معرفی کرده است. [۹] .

ثالثاً: عجیب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می‌کند با اینکه او را کاذب می‌داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ - روایت ابن ماجه

ابن ماجه این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

سند اول:

وي در سند اول از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبي، از حارث، از علي عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه وآله همین مضمون را نقل کرده است. [۱۰].

اشکالاتي که این سند دارد:

اولاً: در سند آن سفیان بن عینه است که از مدلسین به حساب می‌آید. و تدلیس آن است که راوي، حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او در تدلیس از سفیان بدتر است. جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده‌اند. از جمله: بیهقي می‌گوید: او متروک بوده، احتجاج به احادیثش نمی‌شود. [۱۱].

دارقطنی او را تضعیف کرده است. [۱۲] و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. [۱۳] یحیی بن معین هم او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: ما باکی نداریم که از حسن بن عماره روایت نقل کرده یا در اسلام زنايي انجام دهد. یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثاً: شعبي کسی است که به دستگاه خلافت بني امیه راه یافته و استاد اولاد عبدالملک بن مروان بود و قاضي آنها در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می‌آمد. [۱۴].

نقل شده است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی‌کنم، بلکه به رأی خودم حکم می‌کنم. [۱۵].

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود با دشمن خود نزد شعبي - قاضي عبدالملک - آمدند، شعبي به نفع جمیله حکم نمود. ابن ابی الحدید سپس شعر هذیل اشجعی را نقل

می‌کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه شعبي شده است. [۱۶].

رابعاً: شعبي روایت را از حارث نقل کرده است، در حالی که شعبي او را همیشه تکذیب می‌کرد.

مسلم در مقدمه صحیح خود به سند خود از شعبي نقل کرده که گفت: حدیث کرد برای ما حارث اعور همدانی و او کذاب است. [۱۷].

ابن حبان از شعبي نقل کرده که حدیث کرد برای ما حارث و من شهادت می‌دهم که او یکی از کذابین است. [۱۸].

ابن حجر در شرح حال حارث می‌گوید: «شعبی او را در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». [۱۹].

نووی در «خلاصه» می‌گوید: «در ضعف او اجماع است؛ زیرا او کذاب است». [۲۰].

فتنی می‌گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده‌اند...». [۲۱].

سند دوم:

ابن ماجه در سند دوم از ابوشعیب صالح بن هیثم طائی، از عبدالقدوس بن بکر بن خنیس، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است.

در بی اعتباری این حدیث وجود عبدالقدوس کفایت می‌کند، کسی که این حجر در مورد او می‌گوید: «محمودبن غیلان از احمد و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده‌اند». [۲۲].

۳ - روایت هیثمی

همین مضمون را هیثمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

[۲۳] ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است.

[۲۴].

۴ - روایت دولابی

دولابی به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده که در

سند این هم خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است.

[۲۵] ولی درسندان عبدالله بن عمریمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. [۲۶].

همچنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و پس از آن از یاران مهدی

عباسی شده است. ابن عدی می‌گوید: احادیثش معضل است. [۲۷] و نیز فتنی می‌گوید: او ضعیف است.

[۲۸].

۶ - روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اول:

بغدادی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. [۲۹] اما در تضعیف این سند

همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است.

ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می‌گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن

عینه و داود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگر ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه

صحیح نیست». [۳۰].

دارقطنی او را دجالی که وضع حدیث کرده معرفی می‌کند و ابن عدی می‌گوید: او منکر الحدیثی است که

حالش معلوم است. [۳۱].

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. [۳۲].

همچنین در این سند، حمید طویل واقع است که ذهبی می‌گوید: ما نمی‌دانیم او کیست. [۳۳].

سند دوم:

بغدادی همین مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل

کرده است که در سند آن علاوه بر شعبی و حارث که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم، بشار بن موسی

الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه و ابوزرعه او را

ضعیف معرفی کرده‌اند. [۳۴].

سند سوم:

بغدادی در سومین سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است. [۳۵].

اما در طریق اول، عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده‌اند. [۳۶] لذا هرگز احتمال

داده نمی‌شود چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل، محدثین را از نقل حدیثش

منع کرده است. [۳۷].

و نیز در سند طریق اول، یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده‌اند. احمد بن حنبل

او را ضعیف و مضطرب الحدیث معرفی کرده است. [۳۸].

و در طریق دوم آن، طلحة بن عمرو است که جمع کثیری از رجالین او را تضعیف کرده‌اند؛ احمد بن حنبل او را لاشیء و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث و ابوحاتم او را غیر قوی و بخاری او را بی‌ارزش و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه و ابن المدینی او را ضعیف بی‌ارزش و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده‌اند. ابن حبان می‌گوید: او از افراد ثقه روایاتی را نقل می‌کند که در احادیثشان وجود ندارد. [۳۹].

سند چهارم:

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحة بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع و التفریق» آورده است. [۴۰] اما در سند آن عکرمة بن ابراهیم آمده که ابن حبان می‌گوید: او اخبار را قلب کرده و در غیر موردش به کار می‌برد، و نیز مراسیل را مرفوع می‌نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داود او را بی‌ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. [۴۱].

۷ - روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» [۴۲] از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدتی احادیث او را آتش می‌زدیم. جوزجانی هم او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را درباره او ذکر کرده است. [۴۳].

۸ - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس ابن مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۹ - روایت ابن عساکر

وی این مضمون را به سندش از حسین بن علی‌علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی کدیمی وجود دارد. دارقطنی او را به وضع و جعل حدیث متهم کرده است. ابن حبان می‌گوید: او جعل حدیث می‌کرد و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می‌گوید: وی متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده‌اند.

۱۰ - حدیث ابن ابی شیبیه

این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ریذی است. احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته‌اند ابن عدی می‌گوید: ضعف در روایتش آشکار است. ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می‌گوید: ما از حدیثش پرهیز می‌کنیم.

همچنین در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی‌ارزش و جوجانی او را ساقط و ابوداود و دارقطنی او را متروک معرفی کرده‌اند. [۴۴].

علاوه بر این خطاب «یا ابی الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و نکره است.

۱۱ - روایات طحاوی

او نیز این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

سند اول:

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعای وجود دارد که قبلاً ضعف و مشکل او را بیان کردیم.

سند دوم:

در سند دوم، حدیث را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حبه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی‌شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده‌اند. [۴۵].

ابن حبان می‌گوید: او چیزی را که از ضعفا شنیده بود، به ثقات نسبت می‌داد... و لذا او را یحیی بن سعید قطان واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است. [۴۶] علاوه بر این شعبی نیز در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

سند سوم:

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم:

سند چهارم را از ابی سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبع بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است. [۴۷] و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین

آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است. [۴۸] مشکل دیگر وجود «کثیرالنداء» در سند آن است که ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. [۴۹].

۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این حدیث را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است. [۵۰].

۱۳ - حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول:

در این سند که از جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، [۵۱] خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری هم اشکال کرده است. [۵۲].

سند دوم:

در این سند که انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده، محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۱۴ - حدیث ابن قتیبه

این مضمون در اول کتاب وی آمده است، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: که او سندها را قلب می‌کرده است. او از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی‌توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. [۵۳].

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن جوزی او را اهل جعل حدیث دانسته‌اند. [۵۴] لذا ابن جوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می‌گوید: همه چیز به او روزی داده شده است به جز راستگویی. [۵۵].

نتیجه

همه این‌ها احادیث سندداری بود که اهل سنت درباره این مضمون نقل کرده‌اند. اما واضح شد که سند هیچ یک از آنها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل - که از اقسام حدیث ضعیف است - در کتاب‌های حدیثی خود آورده‌اند.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر، دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده‌اند در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سال هستند؛

۱ - ابوهیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند وارد بهشت می‌شوند. جوانی آن‌ها تمام نشده و لباس‌هایشان کهنه نخواهد شد. [۵۶].

۲ - ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد چه کوچک و چه بزرگ، در بهشت سی ساله وارد می‌شود و هرگز بر این سن افزوده نمی‌شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. [۵۷].

[۱] تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۲] الضعفاء الکبیر، ص ۱۶۶.

[۳] دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۲.

[۴] تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵.

[۵] طبقات المدلسین، ص ۲۷.

[۶] ر.ک: میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و لسان المیزان ترجمه محمد بن کثیر.

[۷] نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقیق الغایه، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۱۶.

[۸] الکفایه، خطیب بغدادی، ص ۳۵۵، به نقل از شعبه بن الحجاج.

[۹] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۵.

[۱۰] سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸-۳۶.

[۱۱] سلسله الاحادیث الضعیفه، البانی، ج ۳، ص ۶۶.

[۱۲] همان.

[۱۳] کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۲۴.

[۱۴] وکیع، اخبار القضاة، ج ۲، ص ۴۲۶-۴۲۱.

[۱۵] همان، ص ۴۲۷.

- [١٦] شرح ابن ابي الحديد، ج ١٧، ص ٦٦.
- [١٧] صحيح مسلم با شرح نووي، ج ١، ص ٩٧.
- [١٨] كتاب المجروحين، ج ١، ص ٢١٦.
- [١٩] تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٤١.
- [٢٠] تحقيق الغاية بترتيب الرواة المترجم لهم في نصب الراية، ص ١٢٠.
- [٢١] تذكرة الموضوعات، ص ٢٤٨.
- [٢٢] تهذيب التهذيب، ج ٦، ص ٣٦٩.
- [٢٣] موارد الضمان الي زوائد ابن حبان، ص ٥٣٨.
- [٢٤] ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٦٦٩؛ لسان الميزان، ج ٢، ص ٤١١؛ المغني، ذهبي، ص ٢١٥.
- [٢٥] مسند احمد، ج ١، ص ٨٠.
- [٢٦] المغني، ص ٣٥٥؛ ديوان الضعفاء، ص ١٧٥.
- [٢٧] ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٩٢.
- [٢٨] قانون الموضوعات، ص ٢٤٩.
- [٢٩] تاريخ بغداد، ج ٥، ص ٣٠٧.
- [٣٠] كتاب المجروحين، ج ٣، ص ١٢٤.
- [٣١] ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٤٠٠.
- [٣٢] ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٣٣٩.
- [٣٣] المغني، ص ١٩٦.
- [٣٤] تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٤١.
- [٣٥] تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ١٩٢.
- [٣٦] ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٦.
- [٣٧] همان.
- [٣٨] تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ٤٣٤.

[٣٩] تهذيب التهذيب، ج ٥، ص ٨؛ كتاب المجروحين، ج ٢، ص ٨؛ الاحكام، ابن حزم، ج ٧، ص ١٠١؛ المحلّي، ج ١١، ص ٢٧٦؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٤٠؛ تاريخ البخاري (الكبير)، ج ٤، ص ٣٥٠.

[٤٠] موضح اوهام الجمع و التفريق، ج ٢، ص ١٧٨، چاپ حيدرآباد.

[٤١] ر.ك: المجروحين، ابن حبان؛ ميزان الاعتدال، ذهبي.

[٤٢] لسان الميزان، ج ٣، ص ٤٢٧.

[٤٣] همان.

[٤٤] ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٩٦.

[٤٥] ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٣٧١.

[٤٦] كتاب المجروحين، ج ٣، ص ١١١.

[٤٧] تهذيب التهذيب، ترجمه اصيغ بن فرج.

[٤٨] كتاب المجروحين، ج ٢، ص ١٠٤.

[٤٩] ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٢٥٦.

[٥٠] علل الحديث، ج ٢، ص ٣٨٢، چاپ سلفيه مصر.

[٥١] المعجم الكبير، ج ٢٢، ص ٨٦ و ٨٥.

[٥٢] الزوائد، ج ٨، ص ١.

[٥٣] كتاب المجروحين، ج ٣، ص ٤٨.

[٥٤] ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٧٩؛ الموضوعات، ابن جوزي، ج ١، ص ٤١.

[٥٥] تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٤٨٨.

[٥٦] سنن ترمذي، ج ٤، ص ٦٨٣؛ سنن دارمي، ج ٢، ص ٣٣٥؛ مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٣٩٨.

[٥٧] التاج الجامع للأصول، ج ٥، ص ٣٧٥.

يزيد و خاندان او

<ابوسفیان، جد يزيد

<معاويه پدر يزيد

<عدم مشروعیت خلافت یزید

<یزید، عامل اصلی قتل امام حسین

<یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه

ابوسفیان، جد یزید

قبل از بررسی موقعیت یزید بن معاویه و اثبات جنایات او خصوصاً به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام جا دارد از شجره خبیث او ذکری به میان بیاید تا ثمره آن بهتر شناخته شود. اینک به بررسی مختصری از زندگانی جدش ابو سفیان می‌پردازیم.

<آیین ابوسفیان

<دشمنی ابوسفیان با پیامبر

<اسلام ابوسفیان

<فتنه گری ابوسفیان بعد از اسلام

<انکار معاد

<لعن پیامبر

<ابوسفیان از دیدگاه حضرت علی

آیین ابوسفیان

بیشتر عرب در جاهلیت بت را می‌پرستیدند تا توسط آن به خداوند تقرّب جویند، قرآن از زبان آنان می‌فرماید: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)؛ [۱] «این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند.»

لکن با وجود پرستش بت‌ها به خالقیت خداوند معتقد بودند، خداوند متعال هم می‌فرماید: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)؛ [۲] «و هر گاه از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: خدا.»

ولی ابوسفیان در عصر جاهلیت، ده‌ری و زندیقی بود که به هیچ چیزی اعتقاد نداشتند.

مقریزی می‌گوید: «ابوسفیان پناه منافقین بود. و در زمان جاهلیت، زندیق به حساب می‌آمد.» [۳].

[۱] سوره زمر، آیه ۳.

[۲] سوره عنکبوت، آیه ۶۱.

[۳] کتاب النزاع و التخاصم، ص ۵۴.

دشمنی ابوسفیان با پیامبر

ابوسفیان در رأس هرم دشمنان پیامبر صلی الله علیه وآله و اسلام قرار داشت. او با جماعتی از رجال قریش به نزد ابو طالب آمد و گفت: پسر برادر تو خدایان ما را سبّ می‌کند و بر دین ما عیب می‌گیرد و افکار ما را سفیهانه و پدران ما را گمراه می‌داند، یا جلوی حرف‌های او را می‌گیری و یا کنار می‌کشی تا ما خود به حساب او برسیم... [۱].

ابو سفیان از کسانی بود که در دارالندوه برای قتل پیامبر صلی الله علیه وآله نقشه کشیدند و قرار گذاشتند از هر قبیله‌ای جوانی را انتخاب نموده، به آنان شمشیری دهند تا به خانه پیامبر صلی الله علیه وآله حمله کرده، او را از پای درآورند. [۲].

ابوسفیان در جنگ احد، چهل پیمانۀ طلا خرج کرد که هر پیمانۀ چهل و دو مثقال طلا داشت و خود نیز در آن جنگ شرکت نمود؛ جنگی که هفتاد نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله از جمله حمزه بن عبدالمطلب، به شهادت رسیدند. [۳].

او کسی بود که در جنگ احد برای تحریک مشرکان به جهت جنگ با لشکر اسلام فریاد: «زنده باد هُبَل، زنده باد هُبَل» سر می‌داد. و بعد از آنکه مسلمانان جواب او را به «اللّٰهُ اعْلٰی و اَجَلّ» دادند، بار دیگر فریاد برآورد: «ما عزّی داریم ولی شما عزّی ندارید». پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد در جواب او بگویند: «اللّٰهُ مولانا و لامولی لکم»؛ [۴] «خدا مولای ما است و برای شما مولایی نیست.»

ابو سفیان بعد از شهادت حمزه با سرنیزه به حنجره او می‌زد و می‌گفت: بچش ای کسی که عاق شده‌ای.

[۵] حتّی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالین قبر حمزه آمد و با پای خود قبر او را

لگدکوب کرد و گفت: ای اباعمار! امری را که بر سر آن با ما جنگیدی، امروز به دست جوانان ما افتاد

و با آن بازی می‌کنند. [۶].

روزي ابوسفیان دید مردم پشت سر رسول خدا صلی الله علیه وآله گام بر می‌دارند بسیار ناراحت شد و با دلی پر از حسد... گفت: اگر بتوانم دوباره لشکری را بر ضدّ این مرد جمع خواهم کرد! حضرت مشتی بر سینه او زد و فرمود: در این هنگام خداوند تو را خوار خواهد کرد. [۷].

[۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۳ و ج ۲، ص ۵۸.

[۲] همان، ج ۲، ص ۱۲۶.

[۳] النزاع و التخاصم، ص ۵۳ و ۵۲.

[۴] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۳، ص ۴۴۴، رقم ۲۸۴۹.

[۵] السیره النبویه، ج ۳، ص ۹۹.

[۶] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

[۷] الاصابه، ج ۲، ص ۱۷۹.

اسلام ابوسفیان

اسلام ابوسفیان از روی اختیار و رغبت نبود بلکه از روی ترس و اضطرار بود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای فتح مکه حرکت نمود، عباس بن عبدالمطلب را پشت سر خود قرار داد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد. چون بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد از حضرت خواست او را امان دهد. حضرت فرمود: «وای بر تو ای اباسفیان! آیا وقت آن نشده که بدانی جز الله کسی دیگر به عنوان خدا نیست؟»

او گفت: پدر و مادرم به فدای تو! چقدر کریم و جلیل شده‌ای!...

باز حضرت فرمود: «ای اباسفیان! آیا وقتش نشده که بدانی من رسول خدایم؟ ابوسفیان باز جمله سابق را تکرار کرد و در آخر گفت: هنوز در نفس من این موضوع ثابت نشده است. عباس به او گفت: وای بر تو! به حق گواهی ده، قبل از آن که گردنت زده شود.

او در این هنگام بود که از روی اجبار و ترس گواهی داد و اسلام آورد. [۸].

[۱] الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۸۶؛ النزاع و التخاصم، ج ۳، ص ۳۵۶.

فتنه گري ابوسفیان بعد از اسلام

هنگامي که با ابوبکر بيعت شد، ابوسفیان به جهت فتنه گري گفت: همانا من آشوبي مي بينم که آن را به جز خدا خاموش نخواهد کرد. اي آل عبدمناف! چگونه ابوبکر مي تواند عهده دار امور شما باشد؟ کجايند آن دو مستضعف؟ کجايند آن دو نفري که خوار شده اند، يعني علي و عباس؟... آن گاه به حضرت علي عليه السلام عرض کرد: دستت را بده تا با تو بيعت کنم. به خدا سوگند! اگر بخواهي براي تو ميدان را پر از سواره و پياده خواهم کرد.

ولي حضرت از بيعت با او خودداري نمود و فرمود: «والله ما اردت بهذا الا الفتنه، واثک والله طالبا بغيت للاسلام شراً، لاجابة لنا في نصحك»؛ [۱] «به خدا سوگند! تو از اين کار جز فتنه را دنبال نمي کنی، همانا تو به خدا سوگند! مدتهاست که در طلب شر براي اسلام هستي و ما احتياجي به نصيحت تو نداريم.»

[۱] کامل ابن اثير، ج ۲، ص ۱۱، حوادث سال ۱۱ هجري.

انکار معاد

يکي از بدترين کارهايي که ابوسفیان بعد از اسلام آوردن ظاهري خود کرد، انکار معاد بود. ابن عبدالبر نقل مي کند: ابوسفیان روزي بر عثمان در ايام خلافتش وارد شد و به او گفت: بعد از تيم و عدي، خلافت به تو رسيد، آن را همانند توپ بگردان و ميخ هاي آن را در بني اميه بکوبان، همانا اين همان سلطنت و پادشاهي است، و من بهشت و دوزخي نمي شناسم. عثمان فريادي بر او زد و گفت از نزد من دور شو! خداوند تو را عذاب کند. [۱].

و در تاريخ طبري چنين آمده که به عثمان گفت: اي بني عبدمناف! همانند توپ، خلافت را به هم پاس دهيد، زيرا هيچ بهشت و دوزخي نيست. [۲].

مسعودي نيز، داستان را چنين نقل مي کند: ابوسفیان گفت: اي بني اميه! همانند توپ، خلافت را نزد خود داشته باشيد، قسم به کسي که ابوسفیان به آن سوگند مي خورد، من هميشه آرزوي آن را براي شما

داشتم، و باید آن را برای فرزندان خود به ارث گذارید. [۳] و این در حالی است که عثمان دویست هزار دینار از بیت المال به او داد، در همان روز صد هزار دینار نیز به مروان بن حکم عطا نمود. [۴].

ابن عساکر از انس نقل می‌کند که ابوسفیان بعد از آن که کور شده بود، روزی نزد عثمان آمد و به او گفت: آیا کسی از اغیار نزد تو است؟ گفت: خیر. آن گاه گفت: بار خدایا! این امر را همانند امر جاهلیت قرار ده... [۵].

[۱] الاستیعاب، رقم ۳۰۰۵.

[۲] تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۸، حوادث سال ۲۸۴ هجری.

[۳] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰.

[۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹، خطبه ۳.

[۵] تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۴۷۱، رقم ۲۸۴۹.

لعن پیامبر

پیامبر صلی الله علیه وآله ابوسفیان را در هفت مورد لعن کرده است که کسی نمی‌تواند آن را انکار کند:

۱ - روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه به طرف طائف می‌رفت تا قبیله ثقیف را به دین اسلام دعوت کند ابوسفیان متعرض حضرت شد و او را سب و شتم نمود. او همچنین ضمن تکذیب و آزار پیامبر صلی الله علیه وآله، وعده انتقام داد که خدا و رسولش او را در آن هنگام مورد لعن قرار دادند.

۲ - هنگامی که قافله تجارتي مکه از شام برمی‌گشت، مسلمانان جلوي قافله را گرفته بودند، خبر به ابوسفیان رسید و مانع از به غنیمت گرفتن قافله توسط مسلمین شد. در این هنگام بود که پیامبر صلی الله علیه وآله او را لعن و نفرین کرد و همین واقعه منجر به جنگ بدر شد.

۳ - در روز جنگ بدر ابوسفیان پایین کوه قرار داشت و رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالای کوه بود، او مکرر فریاد می‌زد: زنده باد هبل، که در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله با مسلمانان ده بار او را لعنت کردند.

۴ - یکی دیگر از موارد، روزی بود که با احزاب قبیلہ غطفان و یهود به مدینه یورش بردند، که در این هنگام نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابوسفیان را لعن فرمود.

۵ - روزی که ابوسفیان در میان جماعتی از قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و ایشان را از وارد شدن به مسجد الحرام بازداشتند. آن روز حدیبیه بود که حضرت او را لعن نمود.

۶ - روز شتر قرمز.

۷ - روزی که عده‌ای در عقبه به کمین نشستند تا شتر رسول خدا صلی الله علیه وآله را رم دهند. آنان دوازده نفر بودند که یکی از آنان ابوسفیان بود و حضرت آن‌ها را لعن و نفرین کرد. [۱].

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، خطبه ۸۳.

ابوسفیان از دیدگاه حضرت علی

در حدیثی امام علی علیه السلام درباره معاویه و ابوسفیان می‌فرماید: «معاویة طلیق ابن طلیق، حزب من هذه الاحزاب، لم یزل الله عزوجل و لرسوله و للمسلمین عدواً هو و ابوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین»؛

[۱] «معاویه آزاد شده، فرزند آزاد شده، و حزبی از این احزاب است. او و پدرش همیشه دشمن خدا و رسولش و مسلمانان بودند تا این که با اکراه وارد اسلام شدند.»

در جای دیگر، حضرت در نامه‌ای به معاویه چنین می‌نویسد: «ای فرزند صخر! ای پسر ملعون...» [۲].

گویا حضرت اشاره به لعنی دارند که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر او و دو فرزندش معاویه و یزید فرستاده است. آن جا که ابوسفیان بر مرکبی سوار بود و یکی از فرزندانش از جلو و دیگری از عقب،

آن را می‌راند. هنگامی که حضرت آنان را دید، فرمود: «اللهم العن الراكب و القائد و السائق»؛ [۳]
«بار خدایا! سواره و کشاننده و راننده این مرکب را از رحمت دور فرما.»

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای دیگر به معاویه چنین می‌نویسد: «منا النبی و منکم المکذّب»؛ [۴]
«از ما است پیامبر صلی الله علیه وآله و از شما است تکذیب کننده او.»

ابن ابی الحدید بعد از نقل این نامه می‌گوید: «مقصود از مکذّب، ابوسفیان بن حرب است؛ زیرا او دشمن رسول خدا و تکذیب کننده ایشان بود.»

امام حسن مجتبی علیه السلام خطاب به معاویه فرمود: «و اِنَّک یا معاویة! و اباک من المؤلّفة قلوبهم، تسرون الکفر، و تظهرون الاسلام و تستمالون بالاموال»؛ [۵] «و همانا تو ای معاویه و پدرت از جمله کسانی هستید که از سهم زکات به جهت تألیف قلوبتان استفاده می‌شد، شما کفر را پنهان کرده، اظهار اسلام نمودید و مردم را با اموال خود جذب می‌کردید.»

[۱] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸، حوادث سال ۳۷ هجری.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۸۲.

[۳] تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۸، حوادث سال ۲۸۴ هجری.

[۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۶.

[۵] همان، ج ۶، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

معاویه پدر یزید

معاویه، قبل از اسلام آوردن

دشمنی معاویه با اسلام

معاویه و گناهان کبیره

اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم

کنهی پیامبر از سب امام علی

حکم بغض امام علی

معاویه، قبل از اسلام آوردن

در تمام جنگ‌هایی که قریش بر ضدّ اسلام و مسلمین تدارک دید، ابوسفیان و پسرش معاویه در رأس مشرکین قرار داشتند. اگرچه معاویه در مکه صدای قرآن را شنید و مشاهده کرد که مسلمانان فوج فوج داخل اسلام می‌شوند ولی تا هنگام فتح مکه بر شرک خود باقی ماند. و بالاخره همراه پدرش نه از روی رغبت بلکه به جهت ترس اسلام آورد. در این مدت برای هر فرد منصف و عاقلی کافی بود اسلام اختیار

کند، ولی معاویه مسلمان نشد. و اگر فتح مکه نبود او بر شرک خود باقی می‌ماند و جنگ با مسلمانان را ادامه می‌داد.

دشمنی معاویه با اسلام

بنی امیه نزدیک یک قرن به نام اسلام حکومت و خلافت داشته‌اند. آن‌ها بخش عظیمی از قدرت و همت و سیاست خود را برای نابودی اسلام و دور کردن میراث نبوت از دسترس جامعه اسلامی به کار گرفتند. معاویه، سردمدار این سلسله با عزمی جزم در نظر داشت همه مظاهر اسلام را نابود سازد. زبیر بن بکار می‌نویسد: «مُطَرَف فرزند مغیره بن شعبه می‌گوید: من و پدرم در عصر خلافت و حکومت معاویه به شام رفته بودیم. پدرم هر روز به دیدن معاویه می‌رفت و هنگام بازگشت با شگفت زدگی او را مدح می‌کرد. یک شب پس از بازگشتن، از خوردن شام خودداری کرد و اندیشناک در خود فرو رفت. من گمان کردم حادثه ناگواری در زندگی ما پیش آمده است. ساعتی بعد از او سؤال کردم چه اتفاقی افتاده است؟ او گفت: فرزندم! من از نزد خبیث‌ترین و کافرترین مردم آمده‌ام! گفتم: برای چه؟ گفت: امشب مجلس معاویه خالی از اغیار بود. من فرصت را غنیمت شمرده به او گفتم: ای امیرمؤمنان! تو به آرزو و آملت رسیده‌ای. حال اگر در این کهولت سنّ به عدل و داد دست زنی و با خویشاوندانت (بنی هاشم) مهربانی پیشه کنی و صلّه رحم نمایی، نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند! امروز اینان چیزی که هراس تو را برانگیزاند ندارند. معاویه در پاسخ گفت: هیهات! هیهات! این اصلاً امکان ندارد... نام این مرد هاشمی (= پیامبر اسلام) را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام (بر سر مآذنه‌ها هنگام اذان) فریاد می‌زنند و به بزرگی یاد می‌کنند. تو فکر می‌کنی در این شرایط چه عملی ماتدگار است و چه نام نیکی باقی خواهد ماند ای بی‌مادر؟! به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست تا این نام را دفن کنم». [۱].

[۱] الاخبار الموافقات، زبیر بن بکار، ص ۵۷۶ و ۵۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح ابن

ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۷۶، و ج ۵، ص ۱۲۹.

معاویه و گناهان کبیره

معاویه کسی بود که از انجام گناهان کبیره هیچ ابایی نداشت، و علناً در بین مردم و یا در بین خواص با تجرّی و جرأت تمام کارهای خلاف شرع انجام می‌داد؛ که به برخی از آنها اشاره می‌شود

معاویه و شرب خمر

معاویه و رباخواری

معاویه و بدعت در نماز عیدین

معاویه و اتمام نماز در سفر

نماز جمعه خواندن در روز چهارشنبه

معاویه و جمع بین دو خواهر

ترک تلبیه به جهت مخالفت با علی

ترک حد الهی

معاویه و پوشیدن لباس حرام

ملحق کردن زیاد به پدرش ابوسفیان

معاویه و بیعت برای یزید

معاویه و خروج بر خلیفه مسلمین

جنايات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی

جنايات معاویه در عهد امام حسن

معاویه و سب امام علی

معاویه و شرب خمر

احمد بن حنبل از طریق عبدالله بن بریده نقل کرده که گفت: من و پدرم بر معاویه وارد شدیم. او ما را بر فرشی نشانید. آن گاه برای ما طعامی آوردند و ما تناول نمودیم. سپس برای ما شراب آوردند. معاویه از آن آشامید. پدرم را نیز دعوت به تناول کرد، ولی پدرم گفت: از زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله آن را حرام کرده نیاشامیده‌ام. [۱].

این در حالی است که پیامبرصلي الله عليه وآله فرمود: «شارب الخمر كعابد وثن»؛ [۲] «خورنده شراب همانند عبادت کننده بت است.»

[۱] مسند احمد، ج ۶، ص ۴۷۶، ح ۲۲۴۳۲.

[۲] الترغيب و الترهيب، ابن المنذر، ج ۳، ص ۱۰۲.

معاويه و رباخواري

عطاء بن يسار ميگويد: معاويه ظرف آبي از طلا يا از ورق طلا به بيشتري از وزنش فروخت. ابوالدرداء به او گفت: من از رسول خداصلي الله عليه وآله شنيدم كه از اين كار نهي مي فرمود جز آن كه از حيث وزن يكسان باشد. معاويه به او گفت: من در اين كار باكي نمي بينم. ابوالدرداء گفت: چه كسي مرا از معاويه معذور مي دارد؟ من او را از رسول خداصلي الله عليه وآله خبر مي دهم ولي او مرا از رأي خود خبر مي دهد!! ديگر در سرزميني كه معاويه باشد ساكن نخواهم شد. [۱].

اين در حالي است كه خداوند رباخوار و ربا دهنده و دو شاهد و نويسنده آن را لعنت کرده است. [۲].
پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله همچنين فرمود: «از هفت عمل كه عذاب بر آن مترتب است پرهيزيد... عرض شد: اي رسول خدا! آن هفت عمل چيست؟ حضرت فرمود: شرك به خدا، سحر، كشتن نفي كه خدا آن را محترم شمرده جز در موارد حق، و خوردن مال يتيم و رباخواري. [۳].
بخاري به سندش از ابى جحيفه نقل کرده كه رسول خداصلي الله عليه وآله رباخوار و ربا دهنده هر دو را لعنت کرده است. [۴].

[۱] موطأ، مالك، ج ۲، ص ۵۹.

[۲] صحيح مسلم، ج ۵، ص ۵۰۰.

[۳] همان، ج ۱، ص ۲۷۱.

[۴] صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۲۱۹، ح ۵۶۰۱.

معاويه و بدعت در نماز عيدين

شافعی در کتاب «الأمّ» از طریق زهري نقل کرده که گفت: برای پیامبر صلی الله علیه وآله و ابی بکر و عمر و عثمان در نماز عید فطر و قربان اذان گفته نشد، تا آن که معاویه آن را در شام بیعت گذاشت، و حجاج نیز هنگامی که امیر بر مدینه شد این بدعت را دنبال کرد. ابن حجر می‌گوید: در این که اول کسی که اذان را در نماز عیدین بدعت گذارد چه کسی بوده است. ابن ابی شیبیه به سند صحیح از سعید بن مسیب روایت کرده که معاویه این بدعت را گذاشت. و شافعی هم از فردی ثقه، از زهري همین را نقل کرده است. [۱]

این در حالی است که عدم مشروعیت اذان و اقامه در غیر نمازهای واجب از مسلمات همه مذاهب فقهی است.

جابر بن عبدالله می‌گوید: روز عید در نماز پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر بودم، او قبل از خطبه ابتدا نماز نمود بدون آن که اذان یا اقامه بگوید، آن گاه در حالی که بر بلال تکیه داده بود ایستاد و مردم را به تقوای الهی امر نمود و نیز آنان را بر اطاعت خداوند و ادای کرده و موعظه و تذکر داد. [۲]

ابن عباس و جابر می‌گویند: هرگز پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید فطر و قربان اذان نمی‌گفت. [۳]

[۱] فتح الباری، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۳۵۳.

[۲] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۴، ح ۴.

[۳] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۵، ح ۵.

معاویه و اتمام نماز در سفر

طبرانی و احمد بن حنبل به سند صحیح از طریق عباد بن عبدالله بن زبیر نقل کرده‌اند که گفت: چون معاویه به قصد به جای آوردن حج بر ما وارد شد ما با او وارد مکه شدیم. او با ما نماز ظهر را دو رکعتی به جای آورد. آن گاه به دارالندوه رفت. عثمان نیز در آن جا نماز را تمام به جا می‌آورد، و وقتی که وارد مکه شد نماز ظهر و عصر و عشاء آخر را چهار رکعتی به جا آورد. بعد از خروج از منی و عرفات نمازش را به قصر خواند. و بعد از فراغ از حج و اقامه به منی نماز خود را تمام خواند تا این که از مکه خارج شد. [۱]

مشاهده کنید که چگونه معاویه حکم خدا را به استهزاء گرفته و به دلخواه خود به هر طریقی که می‌خواست عمل کرده است، با آن که می‌دانیم حکم نماز مسافر قصر است.

[۱] مسند احمد، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۶۴۱۵.

نماز جمعه خواندن در روز چهارشنبه

مسعودی نقل می‌کند: «اطاعت اهالی دمشق نسبت به معاویه به حدی رسیده بود که معاویه هنگام حرکت به طرف صفین برای آنان نماز جمعه را در روز چهارشنبه به جای آورد.» [۱].
و این در حالی است که مسلم از سلمه نقل می‌کند که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه وآله در روز جمعه نماز به جا می‌آوردیم در حالی که دیوارها سایه‌ای نداشت که از آن استفاده کنیم. [۲].
بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز جمعه را هنگامی می‌خواند که خورشید مایل شده بود. [۳].

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۲.

[۲] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۳۲.

[۳] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۸۶۲.

معاویه و جمع بین دو خواهر

ابن منذر از قاسم بن محمد نقل کرده که گفت: قبیله‌ای از معاویه در مورد دو خواهر از کنیزان سؤال کردند که نزد شخصی است و با آن دو وطی می‌کند؟ معاویه گفت: اشکالی ندارد. [۱].
و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم به طور صریح از جمع بین دو خواهر در ازدواج منع کرده است: (وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ)؛ [۲] «و [نیز حرام است بر شما] جمع بین دو خواهر کنید.»

[۱] در المنثور، ج ۲، ص ۴۷۷.

ترک تلبیه به جهت مخالفت با علی

نسائی و دیگران از طریق سعید بن جبیر نقل کرده‌اند که گفت: ابن عباس در عرفه به سعید گفت: چه شده که من صدای تلبیه مردم را نمی‌شنوم؟ سعید گفت: مردم از معاویه می‌ترسند. ابن عباس در این هنگام از خیمه خود خارج شد و گفت: لبّیک، اللهم لبّیک، گرچه بینی معاویه به خاک مالیده می‌شود. بار خدایا! آنان را لعنت کن، زیرا سنت را به جهت دشمنی با علی علیه السلام ترک نمودند. [۱].

ابن کثیر به طریق صحیح از ابن عباس نقل کرده که یادی از معاویه شد و ابن عباس که او در عشاء عرفه «لبّیک» می‌گفت. ولی همین که فهمید علی علیه السلام نیز در عشاء عرفه لبّیک می‌گفته است آن را ترک کرد. [۲].

ابن در حالی است که فضل می‌گوید: من با پیامبر صلی الله علیه و آله از عرفات کوچ کردم، حضرت دائماً تلبیه می‌گفت تا آن که جمره عقبه را رمی کرد، و با هر سنگ ریزه‌ای تکبیر می‌گفت، آن گاه با آخرین سنگ ریزه تلبیه را قطع نمود.

و نیز جابر بن عبدالله و اسامه و ابن عباس نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دائماً تلبیه می‌گفت و آن را قطع نمی‌کرد تا آن که جمره عقبه را رمی می‌نمود. [۳].

[۱] السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۳۹۹۳.

[۲] البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۳۹، حوادث سنه ۶۰ هجری.

[۳] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۰۵، ح ۱۶۰۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۱۱، ح ۳۰۳۹.

ترک حد الهی

ماوردی و دیگران نقل کرده‌اند که چند نفر دزد را نزد معاویه آوردند، به جز یک نفر از میان آن‌ها دست همه را قطع نمود... معاویه گفت: با تو چه کنم؟ من دست اصحابت را قطع نمودم. مادر دزد گفت: ای امیر! این را از گناهانی قرار بده که از آن‌ها می‌گذری. معاویه او را رها کرد. و این اولین حدی بود که اجرای آن در اسلام ترک شد. [۱].

این در حالی است که طبق نصّ قرآن، مرد و زن سارق باید دست هایشان قطع گردد.

آنجا که خداوند در قرآن می‌فرماید: (السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا)؛ [۲] «مرد سارق و زن سارق، دست هایشان را قطع کنید.» و کسی حق ندارد از حدود الهی گذشته، در صورت کامل بودن شرائط آن را اجرا نکند.

خداوند متعال می‌فرماید: (وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ)؛ [۳] «و هر کس از حدود خداوند تجاوز کند به خود ظلم کرده است.»

[۱] الاحکام السلطانیة، ج ۲، ص ۲۲۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۵، حوادث سنه ۶۰ هجری.

[۲] سوره مائده، آیه ۳۸.

[۳] سوره طلاق، آیه ۱.

معاویه و پوشیدن لباس حرام

ابوداود از طریق خالد نقل می‌کند که گفت: مقدم بن معدي كرب و عمرو بن اسود و مردی از بنی اسد از اهالی قنسرین بر معاویة بن ابی سفیان وارد شدند. معاویه به مقدم گفت: می‌دانی که حسن بن علی وفات کرده است؟ مقدم کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را به زبان جاری ساخت. مردی (معاویه) به او گفت: آیا مرگ او را مصیبت می‌دانی؟ مقدم گفت: چرا آن را مصیبت ندانم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در دامن خود گذاشت و فرمود: «هذا مني و حسين من علي»؛ «حسن از من است و حسین از علی.»

عمر بن اسود گفت: آتشی بود که خداوند آن را خاموش کرد. مقدم گفت: اما امروز نمی‌گذرد تا من تو را به غضب در خواهم آورد و به تو خبری می‌دهم که کراهت داری. آن گاه گفت: ای معاویه! اگر من راست گفتم مرا تصدیق کن، و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نما. معاویه گفت: خبر ده.

مقدم گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوشیدن حریر منع کرده است؟ معاویه گفت: آری. او گفت: تو را به خدا سوگند! آیا می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوشیدن پوست درندگان و سوار شدن بر آن‌ها نهی کرده است؟ معاویه گفت: آری.

مقدم گفت: به خدا سوگند! من تمام این‌ها را در خانه تو دیدم ای معاویه! معاویه گفت: من می‌دانم که از دست تو نجات نمی‌یابم ای مقدم. [۱].

[۱] سنن ابی داود، ج ۴، ص ۶۸، ح ۴۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۸، ح ۱۶۷۳۸.

ملحق کردن زیاد به پدرش ابوسفیان

معاویه، زیاد را به پدر خود ابوسفیان ملحق کرد به ادعای این که او در زمان جاهلیت با سمیه که همسر عبید بوده زنا کرده و از او زیاد متولد شده است. و در این ادعا به شهادت ابی مریم استشهد نمود که تاجر شراب و دلال زنا بوده است. [۱].

این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛ [۲] «فرزند برای صاحب فراش است و برای زانی، ترک و منع است.»

و به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «من ادعی أباً فی الاسلام غیر ائبیه فالجنة علیه حرام»؛ [۳] «هر کس ادعای پدری در اسلام کند که پدر او نباشد بهشت بر او حرام است.»

و نیز فرمود: «لیس من رجل ادعی بغیر ائبیه و هو یعلم الا کفر، و من ادعی ما لیس له فلیس متاً»؛ [۴] «هر کس ادعای غیر پدر خود کند در حالی که می‌داند این گونه نیست، کافر شده است و هر کس ادعای چیزی کند که برای او نیست از ما نمی‌باشد.»

به این مضمون روایات بسیاری در کتب معتبر اهل سنت وارد شده است.

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۰؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۰۹.

[۲] صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۹۹، ح ۶۴۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۳۷.

[۳] مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷، ح ۱۹۸۸۳ و ح ۱۹۹۵۳؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۰۳.

[۴] صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۹۲، ح ۳۳۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۱۱۲.

معاویه و بیعت برای یزید

از جمله کارهای خلاف شرع و عقل و عرف معاویه، بیعت گرفتن برای فرزندش یزید است. بیعتی که با مخالفت اهل حلّ و عقد روبه رو شد و به رغم مخالفت باقی مانده مهاجرین و انصار و اعیان صحابه انجام گرفت. بیعتی تحت بارقه‌های زور شمشیر و تهدید و ترور از طرفی، و تطمیع و رشوه برای شکم پرستان و اهل شهوت از طرف دیگر.

ابن کثیر می‌گوید: «در سال پنجاه و شش، معاویه مردم را به بیعت با فرزندش یزید دعوت کرد تا او ولیعهد خود بعد از مرگش باشد. [۱].»

ابن عبدالبرّ و دیگران نقل کرده‌اند که معاویه برای اهل شام خطبه‌ای خواند و در ضمن خطبه خطاب به آنان گفت: ای اهل شام! سنّ من زیاد شده و مرگم نزدیک است، می‌خواهم عقد خلافت را برای کسی قرار دهم که برای شما ایجاد نظم و انضباط کند. همانا من یکی از شما هستم، رأی خود را بگویید. آنان اجتماع کرده و بعد از مشورت با یکدیگر گفتند: ما به عبدالرحمن بن خالد بن ولید - که از صحابه بود - رضایت می‌دهیم.

این پیشنهاد بر معاویه گران تمام شد ولی در دل خود مخفی داشت تا این که روزی عبدالرحمن مریض شد. معاویه طبیبی یهودی به نام ابن اثال که نزد او بود و پیش او آبرویی داشت را خواست تا نزد عبدالرحمن رود و با یک آشامیدنی مخصوص او را به قتل برساند. یهودی نیز آمد و با آن آشامیدنی که به خورد او داد شکمش پاره شد و از دنیا رفت... [۲] و این بدان جهت بود که او قصد داشت فرزندش یزید را به جانشینی خود برگزیند.

[۱] البداية و النهایة، ج ۸، ص ۸۶، حوادث سال ۵۶ هجری.

[۲] الاستیعاب، رقم ۱۴۰۲، ترجمه عبدالرحمن؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۲۰۹.

معاویه و خروج بر خلیفه مسلمین

از جمله مطاعن معاویه خروج بر امام مسلمین است. امامی که قریب به اتفاق مسلمین از روی اختیار با او بیعت نمودند، غیر از آن که از جانب خداوند متعال نیز منصوب و منصوص بر خلافت بود. معاویه کسی بود که به خیال دروغین انتقام خون عثمان که مظلوم کشته شده در جامعه اسلامی آشوب ایجاد کرد و به قصد تصرف قدرت و انتقال آن از مدینه به شام، جنگ صفین را به راه انداخت.

این در حالی است که مطابق روایات اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را شدیداً از خروج بر امام مسلمین منع کرده است.

مسلم به سندش از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيمة و لاجبة له، و من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»؛ [۱] «هر کس خود را از اطاعت خلیفه مسلمین بیرون کند، خدا را در روز قیامت ملاقات می‌کند در حالی که دلیل و حجتی ندارد. و هر کس بمیرد در حالی که بر گردن او بیعت امامی نباشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

[۱] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۵۸، کتاب الامارة.

جنايات معاويه بر شيعة در اواخر حكومت امام علي

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده‌ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی‌دین برای سرکوب شیعیان، حیطة حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد:

- ۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین‌التمر فرستاد.
- ۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آن جا به انبار و مداین فرستاد.
- ۳ - عبدالله بن مسعدة بن حکمه فزاری را که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.
- ۴ - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هر کس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.
- ۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که امام علی علیه السلام هم کمیل را برای مقابله با او فرستاد.
- ۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هر کس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند. [۱] .

۷ - در سال ۴۰، بَسْر بن اَرْطَاة را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد او هنگامی که به مدینه رسید، عبیدالله بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از آن جا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد ولی بَسْر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید. [۲]

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بَسْر» مورد غارت قرار گرفت منطقه‌ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آن جا سکونت داشتند. بَسْر با حرکتی غافلگیرانه به آن‌ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می‌شدند. [۳]

مسعودی در مورد بَسْر بن اَرْطَاة می‌گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هر کسی را که مشاهده می‌کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می‌کشت». [۴]

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بَسْر به طرف اهل حسیان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آن جا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عبیدالله بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شده است. بَسْر در حمله‌هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عده‌ای را نیز در آتش سوزاند». [۵]

ابن ابی‌الحدید همچنین می‌نویسد: «معاویه در نامه‌ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیان عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید.... و نیز در نامه‌ای دیگر به کارگزاران خود نوشت: هر کسی که ثابت شد محبّ علی و اهل بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی‌اش را قطع نمایید. و در ضمیمه این نامه نوشت: هر کس که متهم به ولای اهل بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصاً اهل کوفه...». [۶]

[۱] ر.ک: الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۵؛

تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵.

- [۲] تاریخ طبري، ج ۵، ص ۱۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛
 البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۵۶.
- [۳] العقدالفرید، ج ۵، ص ۱۱.
- [۴] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲.
- [۵] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۱۶.
- [۶] همان، ج ۱۱، ص ۴۵۴.

جنایات معاویه در عهد امام حسن

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می‌کرد، امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. از این رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید به اصحاب امام علی علیه السلام امنیت داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اول اعلام کرد که آن تعهدات را نمی‌پذیرد و زیر پا می‌گذارد.

ابن ابی الحدید از ابی الحسن مدائنی روایت می‌کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کسی که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منابر شروع به لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. اهل کوفه شدیدترین مردم در بلا و مصیبت بودند. زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می‌شناخت، لذا بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می‌یافت به قتل می‌رساند، و یا اینکه آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می‌نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می‌کرد. همچنین عده‌ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند...» [۱].

ابن أعمم می‌نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می‌یافت به قتل می‌رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می‌کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند. [۲] معاویه خود، دستور به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد. [۳] زیاد، شیعیان را در مسجد جمع می‌کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بی‌زاری

جویند. [۴] او در بصره نیز در جست و جوی شیعیان بود و آنان را به قتل می‌رساند. [۵] عده‌ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال ۵۳ هجری معاویه، حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رسانید و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد. [۶]

عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند. [۷]

مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ‌های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سم، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید. [۸]

رشید هجری، از شاگردان خواص امام علی علیه السلام بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام برانت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت. [۹]

جویریة بن مهر عبدي را به جرم پذیرش ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جدا کردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

[۲] الفتوح، ج ۴، ص ۲۰۳.

[۳] المحیر، ص ۴۷۹.

[۴] مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۸.

[۵] همان.

[۶] مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۴۲.

[۷] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴.

[۸] شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۱.

[۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۹۴.

تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود، بنی هاشم و در رأس آنان حضرت علی علیه السلام عزّت و احترامی ولو در سطح محدود داشتند. ولی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله خصومت‌ها و دشمنی‌ها بر ضدّ آنان به خصوص حضرت علی علیه السلام شروع شد. اوج این خصومت و دشمنی در عصر خلافت بنی امیه و در رأس آنان حکومت معاویه بن ابی سفیان بود. او نه تنها با حضرت علی علیه السلام برای تصاحب خلافت جامعه اسلامی جنگید و عنوان ظالم را حتی در نزد اهل سنت برای حضرت لقب گرفت، بلکه سبّ و لعن را بر ضدّ حضرت بر بالای مأذنه‌ها علنی و سنت نمود. این روش تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت که وی دستور داد این سنت برداشته شود.

اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم

معاویه با از میان برداشتن بنی هاشم دو هدف را دنبال می‌کرد. از یک نظر برای نابود کردن اسلام به این کار دست می‌زد. و از طرف دیگر به خاطر انتقام گرفتن خون پدران و بزرگان بنی امیه به این کار همّت گماشته بود. به همین جهت بود که حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین به هیچ وجه و در هیچ یک از مراحل و میدان‌های نبرد، به بنی هاشم اجازه ورود به میدان را نمی‌داد و از مبارزه تن به تن باز می‌داشت. [۱].

معاویه علاوه بر استفاده از روش‌های خشونت بار قتل و کشتار و جنگ و غارت از راه‌های دیگر نیز برای نابودی اسلام و اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌کرد. اینک به برخی از این راه‌ها اشاره می‌کنیم؛

<جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت

<ایجاد بغض و لعن و سب نسبت به امام علی

[۱] ر.ک: وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص ۶۲ و ۶۳.

جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت

علي بن محمد عبدالله مدائني (۱۳۵ - ۲۲۵) در كتاب «الاحداث» مي‌نويسد: «معاويه پس از به دست آوردن خلافت، فرماني به همه عمال و كارگزاران خویش صادر كرد كه هر كس چيزي در فضاييل ابوتراب و خاندانش نقل كند، حرمتي براي جان و مالش نيست و خودش هدر است». [۱].

[۱] شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۱۵.

ايجاد بغض و لعن و سب نسبت به امام علي

شورشي كه بر عليه عثمان پديد آمد، شورشي مردمی بود. [۱] مردم از تمام عالم اسلام به جز شام و حمص كه تحت حكومت معاويه بود به مدینه آمدند. مردمی كه از ستم و اجحاف كارگزاران عثمان به ستوه آمده بودند و همین امر آنان را به شورش واداشته بود. سرانجام اين شورش باعث قتل عثمان شد. پس از قتل عثمان، نعمان بن بشير انصاري پيراهن خون آلود او را به شام برد. [۲].

اين پيراهن به دستور معاويه بر منبر مسجد اعظم شام آویخته شد و پيرمرداني سپیدموي در کنار آن، مجلس عزا به پا كردند. [۳] عزاداري يك سال ادامه یافت. خبر اين حادثه به تمام شهرهاي مهم تحت حكومت معاويه رسید. [۴].

معاويه در اوکين سخنراني بعد از اين حادثه كوشيد كه عثمان را شهيدى مظلوم و حضرت علي عليه السلام را تنها مسئول قتل او معرفی كند. [۵] از اين به بعد سياست معاويه بر اين منوال بود و هر روز به شكلي طرح بغض و كينه نسبت به امام علي عليه السلام ايجاد مي‌شد.

مسأله قتل عثمان و اين كه حضرت علي عليه السلام مقصر اصلي در خون عثمان است مسأله‌اي بود كه در شام و حمص با بمباراني از تبليغ به مردم القا مي‌شد. مسأله‌اي كه خود حضرت از آن تبری مي‌جست. رنگ ديني مسأله و عنوان احساس برانگيز خليفه مظلوم! احساسات و عواطف مردم را به صورت تند و آتشين بر ضد كوفه و امام علي عليه السلام بر مي‌انگيخت.

معاويه و حكومت اموي در تبليغ بر ضد امام، تنها به اين مقدار بسنده نكرد، بلكه كوشيد تا از هر طريق ممكن در ايجاد كينه و بغض در مردم اين دو استان بزرگ سودجويد.

عامر پسر سعدبن ابی وقاص مي‌گويد: «روزي معاويه پدرم را به نزد خود دعوت كرد و به او گفت: چرا ابوتراب را ناسزا نمي‌گويي؟! سعد گفت: تا هنگامي كه من سه كلام رسول خداصلي الله عليه وآله را

درباره او به یاد دارم سخنی به ناسزا در موردش نخواهم گفت، چرا که اگر یکی از آن سه برای من بود برای من محبوبتر از شتران قرمز می‌بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ‌ها او را جانشین خود در مدینه قرار داد. به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا مرا جانشین خود بر زنان و کودکان قرار می‌دهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی جز آن که پیامبری بعد از من نیست. و نیز شنیدم که در روز خیبر می‌فرمود: پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. ما منتظر بودیم و سر می‌کشیدیم. آن گاه فرمود: علی را بگویید بیاید. او را در حالی که چشمش زخم داشت آوردند. حضرت آب دهانش را به چشمش مالید. و سپس پرچم را به دست او داد و خداوند به دست او فتح و پیروزی حاصل نمود. و نیز هنگامی که این آیه نازل شد: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ... [۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود. آن گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل من هستند». [۷] .

علی بن محمد مدائنی می‌نویسد: «معاویه پس از به دست آوردن حکومت و خلافت، یک فرمان نامه به تمام عمال و کارگزاران خود نوشت که هرکس چیزی در مورد فضایل ابوتراب و خاندانش باز گوید من ذمه امان خویش را از او بردارم و خون و مال او هدر است. خطیبان بر هر آبادی و بر سر هر منبر، علی علیه السلام را لعن می‌کردند و از او برائت می‌جستند و از او و خاندانش بدگویی می‌کردند...» [۸]

یعقوبی می‌نویسد: «برخی از شیعیان، از جمله حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی هر گاه می‌شنیدند که مغیره و امثال او از یاران معاویه، علی علیه السلام را بر منبر لعن می‌کنند به پا می‌خاستند و لعن را به خودشان باز می‌گرداندند». [۹] .

بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام معاویه به جهت حج وارد مدینه شد و خواست که حضرت علی علیه السلام را بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن کند. به او گفته شد که سعد بن ابی وقاص در اینجا است و فکر می‌کنیم به این کار راضی نیست، کسی را به نزد او بفرست و از رأی او جویا شو. معاویه کسی را به نزد سعد فرستاد و مطلب را به او گوشزد کرد. سعد گفت: اگر چنین کنی از مسجد بیرون خواهم رفت و دیگر به آن بر نخواهم گشت. لذا تا سعد زنده بود معاویه از لعن حضرت علی علیه السلام خودداری می‌کرد.

بعد از وفات سعد دوباره شروع به لعن حضرت نمود، و به عمال خود نامه نوشت تا او را بر منابر لعن کنند.

آنان نیز چنین کردند. ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به معاویه نامه نوشت که شما خدا و رسولش را بر منابرتان لعن می‌کنید، و این به جهت آن است که علی بن ابیطالب علیه السلام و کسانی که او را دوست دارند لعن می‌کنید، و من شهادت می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند. معاویه به کلام ام سلمه هم اعتنایی نکرد. [۱۰].

جاحظ می‌نویسد: «همانا معاویه همیشه در آخر خطبه‌های خود می‌گفت: بار خدایا! ابوتراب در دین تو ملحد شده و راه به سوی تو را منع نموده است، پس او را لعن کرده و عذاب دردناکی بر او قرار ده. این کلمات را نوشت و به آفاق فرستاد. این لعن بر بالای منبرها تا ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت.

برخی از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین! تو به آرزوی خود رسیدی، چرا دست از لعن این مرد بر نمی‌داری؟! معاویه گفت: نه به خدا، تا اینکه کودکان بر این لعن پرورش یافته و بزرگان بر آن پیر شوند، و هرگز کسی او را به نیکی یاد نکند. [۱۱].

زمخشری می‌نویسد: «در ایام حکومت بنی امیه بر بیش از هفتاد هزار منبر به جهت سنت معاویه، لعن بر علی بن ابیطالب می‌فرستادند». [۱۲].

بلاذری می‌نویسد: «معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد. مغیره نه سال در آنجا حکومت کرد... و هیچ گاه از ذمّ علی علیه السلام و توهین به او کوتاهی نمی‌کرد». [۱۳].

حاکم نیشابوری از عبدالله بن ظالم نقل کرده که مغیره بن شعبه در خطبه‌اش به علی علیه السلام توهین می‌نمود، و خطبایی را نیز برای این کار گمارده بود. [۱۴].

و نیز از عبیدالله بن ابی ملیکه نقل کرده که مردی از اهل شام نزد ابن عباس سبّ علی علیه السلام را نمود، ابن عباس گفت: ای دشمن خدا! رسول خدا را اذیت نمودی، زیرا خداوند متعال فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا)؛ [۱۵] «همانا کسانی که خدا و رسولش را اذیت می‌کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای را آماده کرده است.» اگر رسول خدا زنده بود تو او را اذیت نموده بودی. [۱۶].

عبدالرحمن بن بيلماني مي‌گويد: «من نزد معاويه بودم که مردی بلند شد و شروع به سبّ پيایي علي عليه السلام نمود. سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل بلند شد و گفت: اي معاويه! آیا من بايد ببينم که نزد تو علي عليه السلام را سبّ کنند بدون آن که تو تغييری نمايي؟! همانا از رسول خدا صلي الله عليه وآله شنيدم که مي‌فرمود: «هو متي بمنزلة هارون من موسي»؛ [۱۷] «علي نزد من به منزله هارون نزد موسي است.»

احمد بن حنبل از عبدالله بن ظالم مازني نقل کرده: هنگامی که معاويه از کوفه بيرون رفت، مغیره بن شعبه را عامل خود در آن جا قرار داد. او خطبایی را گماشت تا نسبت به علي عليه السلام توهين نمايند. مازني مي‌گويد: من کنار سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل بودم، ديدم که او غضبناک شد و دست مرا گرفت و با خود به گوشه‌اي برد و گفت: آیا اين مرد را نمي‌بينی که به خود ظلم کرده و امر به لعن مردی از اهل بهشت يعني علي عليه السلام مي‌کند؟! [۱۸].

ابن ابي الحديد نقل کرده که مغیره بن شعبه - والي و امير کوفه از طرف معاويه - حجر بن عدي را امر نمود تا در ميان مردم بایستد و علي عليه السلام را لعن نمايد. او از اين کار امتناع ورزید. مغیره او را تهديد نمود. حجر برخاست و خطاب به مردم گفت: همانا امير شما مرا امر کرده تا علي عليه السلام را لعن کنم، شما او را لعن کنید. اهل کوفه گفتند: خدا او را لعنت کند. و مقصودشان مغیره بود. [۱۹].

[۱] انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۰ و ۵۹؛ تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۱۵۰.

[۲] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۵۶۲.

[۳] وقعه صفين، ص ۱۲۷.

[۴] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۵۶۲.

[۵] وقعه صفين، ص ۳۱ و ۳۲ و ۲۷ و ۱۲۸.

[۶] سوره آل عمران، آيه ۶۱.

[۷] صحيح مسلم، ج ۷، ص ۲۰ و ۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

[۸] شرح ابن ابي الحديد، ج ۱۱، ص ۴۴.

[۹] تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۲۰۵.

[۱۰] عقد الفريد، ج ۴، ص ۱۵۹.

[۱۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶ و ۵۷، خطبه ۵۶.

[۱۲] ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۸۶.

[۱۳] انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۸۸.

[۱۴] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۵۸۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱.

[۱۵] سوره احزاب، آیه ۵۷.

[۱۶] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۱۸.

[۱۷] السنة، ابن ابی عاصم، ص ۵۸۸، ح ۱۳۵۰.

[۱۸] مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰، ص ۱۶۴۴.

[۱۹] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸.

نهی پیامبر از سب امام علی

۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لاتسبوا علیاً؛ فاتّه کان ممسوساً فی ذات الله عزوجل»؛ [۱]

«علی علیه السلام را سب نگویید؛ زیرا او در راه خدا هیچ ملاحظه‌ای ندارد.»

۲ - و نیز فرمود: «من سب علیاً فقد سبني، و من سبني فقد سب الله تعالی»؛ [۲] «هر کس علی علیه

السلام را سب کند به تحقیق مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند به طور حتم خدا را سب کرده است.»

۳ - و نیز فرمود: «عادي الله من عادي علیاً»؛ [۳] «خدا دشمن بدارد هر کس که علی را دشمن

دارد.»

۴ - حاکم نیشابوری از ابی عبدالله جدلی نقل کرده که گفت: من بر ام سلمه وارد شدم، به من فرمود:

آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان شما سب می‌شود؟ من عرض کردم: پناه بر خدا یا سبحان الله!

یا مثل این کلمه. ام سلمه فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «من سب علیاً

فقد سبني»؛ [۴] «هر کس علی را سب کند به طور حتم مرا سب کرده است.»

[۱] المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۱۴۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱.

[۳] کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.

[۴] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۴۶۱۵.

حکم بغض امام علی

۱ - ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله همیشه می فرمود: «لایحباً علیاً منافق و لایبغضه مؤمن»؛ [۱] «علی را هیچ منافقی دوست ندارد، و او را هیچ مؤمنی دشمن ندارد.»

۲ - و نیز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لقد عهد الی النبی الامی صلی الله علیه وآله انه لایحبک الا مؤمن، و لایبغضک الا منافق»؛ [۲] «هر آینه پیامبر امی صلی الله علیه وآله به من عهد نمود که هرگز به جز مؤمن تو را دوست ندارد و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»
روایت به این مضمون نیز از مسلم رسیده است. [۳].

۳ - ترمذی از ابی سعید نقل کرده که گفت: «انا کنا نعرف المنافقین - نحن معشر الانصار - ببعضهم علی بن ابی طالب»؛ [۴] «همانا ما گروه انصار، منافقین را به بغض علی بن ابی طالب می شناختیم.»

[۱] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷؛ مسند احمد، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۲۶۵۶۹.

[۲] همان، ج ۵، ص ۶۴۳، ح ۳۷۱۷؛ مسند احمد، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۲۶۵۶۹.

[۳] صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۷۸.

[۴] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷.

عدم مشروعیت خلافت یزید

برخی از اهل سنت در صدد مشروعیت بخشیدن به خلافت و حکومت یزید برآمده و اصرار بر این دارند که بیعت مردمی با او را به اثبات رسانده، آن را موجّه و مشروع جلوه دهند. و از طرفی قیام امام حسین علیه السلام را بر ضدّ یزید غیر مشروع جلوه داده و آن را قیام در مقابل اراده ملت بدانند.

ابوبکر بن العربی می نویسد: «بیعت با یزید شرعاً منعقد شده است، زیرا یک نفر با او بیعت کرده است. گر چه این یک نفر پدرش معاویه باشد.» [۱].

محبّ الدین خطیب می‌نویسد: «یزید اهل عدالت، مراقبت و مواظبت بر نماز و به دنبال کارهای خیر و پیوسته مجری و ملازم سنت بود...» [۲].

ابن العربی همچنین می‌گوید: «هیچ کس در جنگ با حسین وارد نشد و او را نکشت مگر به تأکید اقوال و احادیث فراوانی که از جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده بود. می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس خواست بین امت متّحد تفرقه بیندازد هر کس که می‌خواهد باشد او را با شمشیر بکشید» [۳].

ابن خلدون می‌گوید: «حسین با شمشیر جدّش به قتل رسید» [۴].

محمد ابوالیسر عابدین - مفتی شام - می‌گوید: «بیعت یزید شرعی بوده، لذا هر کس بر او خروج کرد یاغی است» [۵].

ابوالخیر شافعی قزوینی می‌گوید: «یزید امام و مجتهد بود» [۶].

اینک به بحث و بررسی بیعت با یزید و مشروعیت یا عدم مشروعیت آن می‌پردازیم.

«ادله عدم مشروعیت خلافت یزید»

«مؤیدان قیام امام حسین»

[۱] العواصم من القواجم، ابوبکر بن العربی، ص ۲۲۲.

[۲] الخطوط العریضه، محبّ الدین خطیب، ص ۲۳۲.

[۳] الصواصم، ص ۲۲۲.

[۴] فیض القدیر، مناوی، ج ۱، ص ۲۶۵ و ج ۵، ص ۲۱۳؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

[۵] اغالیط المورخین، ص ۱۲۰.

[۶] تراجم رجال القرنین، السادس و السابع، ص ۶.

ادله عدم مشروعیت خلافت یزید

طرفداران بنی امیه و پیروان یزید از اهل سنت در صدد برآمده‌اند تا موضوع خروج امام حسین علیه السلام بر ضدّ یزید را خروج بر خلیفه‌ای معرفی کنند که بیعت او کامل و خلافتش صحیح بوده است، و

در نتیجه حضرت را یاغی بر امام زمانش بدانند و این که یزید با این کار در صدد دفاع از موقعیت خود بوده است. در حالی که امر بر عکس است، این امام حسین علیه السلام است که امامت و خلافت او از جانب خدا و رسول اوصلي الله عليه وآله ثابت بوده و این یزید بوده که خلافتش غاصبانه و بدون بیعت مشروع بوده است، لذا خروج امام حسین علیه السلام بر ضد او مشروع بلکه واجب و معقول است. اینک این مطلب را اثبات می‌کنیم؛

<امامت حسین بن علي

<عصمت امام حسین

<رضایت پیامبر

<امام حسین سید جوانان بهشت

<قوام دین پیامبر به خروج امام حسین

<شروط صلح و عدم مشروعیت خلافت یزید

<عدم مشروعیت خلافت معاویه

<عدم بیعت برای یزید

امامت حسین بن علي

پیامبر اکرم صلي الله عليه وآله در حدیثی صحیح و متواتر، امامان و خلفای بعد از خود را دوازده نفر معرفی کرده است:

جابر بن سمره نقل می‌کند: از رسول خدا صلي الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: «همیشه اسلام عزیز است تا آن که دوازده خلیفه بر آنان حاکم شود. آن گاه کلمه‌ای گفت که من آن را نفهمیدم. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند. [۱].

بخاری نیز به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که پیامبر صلي الله عليه وآله فرمود: «دوازده امیر خواهند بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر صلي الله عليه وآله فرمود: همه آنان از قریشند». [۲].

و با مراجعه به حدیث ثقلین پی می‌بریم که این دوازده نفر از اهل بیت و عترت پیامبرند. و نیز با مراجعه به حدیث غدیر پی می‌بریم که اوّل آنان علی بن ابیطالب علیه السلام است، زیرا این سه دسته روایت همگی در یک برهه از زمان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است. و لذا می‌توانند یکدیگر را تفسیر نمایند. خصوصاً آن که مطابق برخی از روایات، این دوازده نفر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشخص شده‌اند.

حموینی در «فراند السمطین» به سندش از ابن عباس نقل می‌کند که شخصی یهودی به نام نعتل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمد! از تو درباره اموری سؤال می‌کنم که در سینه‌ام از مدت‌ها نهفته است، اگر به آن‌ها جواب دهی به تو ایمان خواهم آورد. حضرت به او فرمود: سؤال کن ای اباعماره. از جمله سؤال‌هایی او این بود که مرا از وصی‌ات خبر ده که او کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نیست جز آن که برای او وصی‌ای است، و همانا نبی ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا وصی من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط حسن و حسینند و بعد از این دو، نه امام پیاپی از صلب حسین امام خواهند بود.

او عرض کرد: ای محمد! نام آنان را برای من بازگو کن.

حضرت فرمود: بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و سپس فرزندش جعفر، و بعد فرزندش موسی، آنگاه فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجّت محمد مهدی امام خواهند بود. اینانند دوازده نفر. [۳].

در روایاتی دیگر نیز به اسامی این دوازده نفر اشاره شده است. [۴].

و نیز در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسین اماما امتی بعد ابی‌هما»؛ [۵] «حسن و حسین دو امام امت من بعد از پدرشان می‌باشند».

حال اگر امام حسین علیه السلام امام و خلیفه بر حق و منصوب از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، در نتیجه خلافت یزید باطل است؛ زیرا دو حاکم در اقلیمی نگنجند.

[۱] صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، کتاب الاماره.

[۲] صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷، باب الاستخلاف، ح ۷۲۲۲.

[۳] فراند السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۴۳۱؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸۲-۲۸۱.

[۴] همان.

[۵] فراند السمطين، حمويني، ج ۱، ص ۵۵.

عصمت امام حسين

امام حسين عليه السلام از جمله افراڊي است كه مشمول آيه تطهير بوده، لذا از هر گونه گناه و اشتباه و خطا و نسيان مبرا مي‌باشد.

مسلم به سند خود از عايشه نقل مي‌كند: پيامبرصلي الله عليه وآله صبح‌گاه از حجره خارج شد در حالي كه پارچه‌اي از پشم خياطي نشده بر دوش او بود. حسن بن علي و حسين و فاطمه و علي عليهم السلام هر کدام به ترتيب بر حضرت وارد شدند و پيامبرصلي الله عليه وآله آنان را داخل آن پارچه نمود، آن گاه اين آيه را تلاوت كرد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛ [۱] «خداوند فقط مي‌خواهد پليدي و گناه را از شما اهل بيت دور كند و كاملاً شما را پاك سازد.»

حال كه امام حسين عليه السلام معصوم است پس قيام او بر حق بوده و حكومت يزيد نيز بي اعتبار بوده است.

[۱] صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

رضاييت پيامبر

طبراني به سند خود از ربي بن حراش از امام علي عليه السلام نقل كرده كه فرمود: «من بر رسول خداصلي الله عليه وآله در حالي كه پارچه‌اي را گسترده بود وارد شدم. پيامبر و فاطمه و من و حسن و حسين بر روي آن نشستيم. آن گاه پيامبرصلي الله عليه وآله كناره‌هاي آن پارچه را گرفت و بر روي همه انداخت. سپس فرمود: «اللهم ارض عنهم كما انا راض عنهم»؛ [۱] «بار خدايا! از اينان راضي باش همان گونه كه من از آنان راضي هستم.»

اين حديث را هيثمي در «مجمع الزوائد» نقل كرده و مي‌گويد: طبراني آن را در «الاوسط» ذكر كرده در حالي كه رجال آن، رجال صحيح است به جز عبيد بن طفيل كه ثقه مي‌باشد». [۲].

حال اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از امام حسین علیه السلام راضی است و با پذیرش دعای قطعی پیامبر صلی الله علیه وآله از جانب خداوند متعال، خدا هم از او راضی است در نتیجه قیام و خروج حضرت بر علیه یزید مورد رضایت خداوند بوده و مشروعیت و بیعت یزید به زیر سؤال می‌رود.

[۱] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹.

[۲] همان.

امام حسین سید جوانان بهشت

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة»؛ [۱] «حسن و حسین دو بزرگوار جوانان اهل بهشت‌اند.»

ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته و البانی نیز با او موافقت نموده است. [۲].

اگر امام حسین علیه السلام به نص رسول اکرم صلی الله علیه وآله سید جوانان اهل بهشت است پس تمام کارهای او در دنیا مورد رضایت خداوند است که از آن جمله خروجش بر ضد یزید بن معاویه است، و در نتیجه خلافت یزید از مشروعیت برخوردار نبوده است.

[۱] مسند احمد، ج ۳، ص ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۶۶ و ۱۶۷.

[۲] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۴۲۳، رقم ۷۹۶.

قوام دین پیامبر به خروج امام حسین

ترمذی به سندش از یعلی بن مره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منی و أنا من حسین»؛ [۱] «حسین از من است و من از حسینم.»

امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ این امری واضح و روشن است زیرا نوه دختری حضرت می‌باشد. اما رسول خدا صلی الله علیه وآله از امام حسین علیه السلام است چه معنا دارد؟ جز آن که بگوییم: امام حسین علیه السلام با خروجی که بر ضد یزید داشت و شهادت خود و جوانان بنی

هاشم و اصحابش دین پیامبر صلی الله علیه وآله را زنده نمود. و لذا بقای دین و آیین و شخصیت پیامبر صلی الله علیه وآله در گروی خروج امام حسین علیه السلام بود.

این حدیث را ترمذی «حسن» دانسته، [۲] و حاکم نیشابوری هم بعد از نقل آن صحیح الاسناد معرفی کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است. [۳].

بوصیری نیز در «مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه» سند آن را حسن و رجال آن را ثقة معرفی کرده است. [۴].

هیثمی نیز بعد از نقل آن، سندش را «حسن» معرفی کرده است. [۵].

[۱] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴.

[۲] همان.

[۳] مستدرک حاکم، با تلخیص ذهبی، ج ۳، ص ۱۷۷.

[۴] مصباح الزجاجة، ج ۱، ص ۸۵.

[۵] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۱.

شروط صلح و عدم مشروعیت خلافت یزید

شروطی را که معاویه بن ابی سفیان در صلح نامه خود با امام حسن مجتبی علیه السلام امضا کرد، جای تأمل و دقت بسیار دارد.

معاویه در صلح نامه خود شروطی را ذکر کرد که امام حسن علیه السلام به آن شروط دیگری را اضافه نمود. [۱].

از جمله آن شروط این بود که حضرت خلافت را به معاویه واگذار کند به شرط این که اگر برای او اتفاقی افتاد خلافت به حضرت منتقل شود و اگر او نبود به برادرش امام حسین علیه السلام برسد. [۲].

و لذا امام حسین علیه السلام به مجرد شنیدن خبر مرگ معاویه به عبدالله بن زبیر فرمود: «من هرگز (بایزید) بیعت نمی‌کنم، زیرا امر خلافت بعد از برادرم حسن برای من است. و معاویه آن چه را خواست

انجام داد، و نزد برادرم حسن قسم یاد کرد که خلافت را برای هیچ کس از اولاد خود بعد از مرگش قرار ندهد. و در صورتی که من زنده بودم به من بازگرداند...» [۳].

این مطلب در بسیاری از مصادر اهل سنت تصریح شده که امام حسن مجتبی علیه السلام بر معاویه شرط نمود که عهد خلافت را بر کسی بعد از مرگش قرار ندهد. [۴].

با این معاهده و شرط که مورد قبول طرفین بود، تعیین خلافت یزید از طرف معاویه از هیچ گونه مشروعیت ظاهری نیز برخوردار نبود.

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴.

[۲] عمدة الطالب، ص ۶۷.

[۳] الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲.

[۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲؛ الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۱؛ تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۵.

عدم مشروعیت خلافت معاویه

اهل سنت گرچه عهد خلیفه سابق بر کسی را به عنوان خلافت و امامت، یکی از موارد اثبات خلافت می‌دانند ولی این در صورتی است که مشروعیت خلافت و امامت خلیفه سابق اثبات شده باشد که در مورد معاویه این چنین نبوده است زیرا؛

اولاً: معاویه کسی بود که با خروج بر امام به حقّ مسلمین؛ یعنی امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر کشور اسلامی غلبه پیدا کرد، و لذا خلافتش از مشروعیت و وجاهت عقلایی و شرعی برخوردار نبوده است.

ثانیاً: در موارد صلح نامه حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه آمده بود که خراج‌دار ابجد را باید به او واگذار نماید، و این دلالت دارد بر اینکه امام حسن علیه السلام معاویه را امام و خلیفه به حقّ بر مسلمین نمی‌دانسته است. زیرا این منطقه با صلح فتح شده بود، نه با زور لشکر، [۱] و لذا مخصوص امام مسلمین است و حضرت سهم خراج آن را برای خود که امام به حقّ است طلب می‌کند.

ثالثاً: از جمله شروطی که امام حسن علیه السلام در صلح‌نامه گنجانده این بود که معاویه خود را امیرمؤمنان نخواند، و این اعلانی است از طرف امام علیه السلام که برای حکومت معاویه مشروعیت قائل نیست.

[۱] فتوح البلدان، ص ۳۸۰.

عدم بیعت برای یزید

برخی در صدد آنند که بیعت مردمی برای یزید را به اثبات رسانند، در حالی که با مراجعه به تاریخ و تأملی در آن پی می‌بریم که این چنین نبوده است؛ زیرا:

اولاً: یزید در نامه‌ای به والی خود در مدینه می‌نویسد: از جماعتی که دارای شأن و منزلت خاص هستند، امثال امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن زبیر با هر طریقی که ممکن است بیعت بگیرد و در غیر این صورت آنان را به قتل رساند. [۱] در حالی که بیعت اکراهی از مشروعیت برخوردار نیست.

ثانیاً: اهل عراق در نامه‌ای که به امام حسین علیه السلام نوشتند، اعلام داشتند که ما امام نداریم و با کسی جز تو بیعت نخواهیم کرد. [۲].

ثالثاً: شبرای شافعی بعد از نقل کلام غزالی و ابن العربی در تحریم سب و لعن یزید و مبالغه آن دو در این مطلب می‌گوید: «کلام هر دو مردود است، زیرا این مطلب مبتنی بر صحت بیعت یزید - لعنه الله - در رتبه سابق است در حالی که نظر محققین بر خلاف چیزی است که این دو می‌گویند». [۳].

[۱] الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

[۲] البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۵۱-۱۵۲.

[۳] الإتحاف بحب الأشراف، ص ۶۸.

یزید، عامل اصلی قتل امام حسین

یکی از خلفای بنی امیه که در عصر حکومت کوتاه خود جنایات بسیاری را انجام داد، یزید بن معاویه بود. او در سه سال حکومتی که داشت، در سال اول آن دستور قتل امام حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله و یارانش را صادر نمود. این عمل آن قدر شنیع بود که قیام‌هایی را به دنبال داشت و نیز تا به امروز اعتراضاتی حتی از بسیاری از علمای عامه را در پی داشته است. ولی متأسفانه عده‌ای از متعصبین عامه و نواصب و پیروان یزید در صدد دفاع از یزید برآمده و کتاب‌ها در

مدح و منقبت دروغین او تألیف کرده‌اند. اینک این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که شواهد و ادله تاریخی هر کدام به نوبه خود گواه بر این است که عامل اصلی کشته شدن و شهادت امام حسین علیه السلام یزید بوده است.

دفاع ابن تیمیه از یزید

پاسخ به شبهات

دفاع ابن تیمیه از یزید

ابن تیمیه به جهت خصومتی که با اهل بیت علیهم السلام داشته، درصدد دفاع از جنایات یزید برآمده و با هر حیل و توجیهی قصد تبرّی او از کشتن امام حسین علیه السلام را دارد. ابن تیمیه می‌نویسد: «یزید راضی به کشتن امام حسین علیه السلام نبود و حتی از این امر اظهار نارضایتی کرد». [۱] .

او همچنین حرکت دادن سر امام حسین علیه السلام به شام را مردود می‌داند. [۲] و در جایی دیگر به اسارت رفتن اهل بیت امام حسین علیه السلام را انکار کرده است. [۳] .

وی در جایی دیگر می‌گوید: «یزید به کشتن حسین علیه السلام امر نکرد، سرها را نزد او نیاوردند، و با چوب بر دندانهای او نزد، بلکه عبدالله بن زیاد بود که این کارها را انجام داد». [۴] .

ما در این مبحث درصدد اثبات این مطلب خواهیم بود که کشتن امام حسین علیه السلام توسط ابن زیاد به امر مستقیم و ارشاد یزید بن معاویه بوده است، و برای اثبات این امر شواهد و ادله‌ای اقامه خواهیم کرد.

کزید و نصب ابن زیاد به ولایت کوفه

مشاوره ابن زیاد با یزید

دستور یزید به بیعت یا قتل

نامه دوم یزید به ولید

در معرض کشتن قرار دادن

<خبر دادن امام حسین از قتل خود در مکه
<دستور قتل امام حسین هنگام حرکت به طرف عراق
<نامه ابن زیاد به امام حسین
<نامه ابن عباس به یزید
<افتخار یزید به قتل امام حسین
<عزیز شدن ابن زیاد نزد یزید بعد از کشتن امام حسین
<اعتراف حاضران بر مشارکت یزید
<در جریان فرار داشتن یزید
<اعتراف فرزند یزید به دخالت پدر
<توبیخ نشدن ابن زیاد
<ابقاي عبدالله بر ولایت
<ارسال جوايز براي ابن زیاد
<جلوگيري از توبیخ ابن زیاد
<ابن زیاد، ندیم یزید
<اختیار یکی از دو راه
<تصریح امام سجاد
<رضایت یزید به کشتن امام حسین
<تناسب عمل با شخصیت یزید
<یزید از دیدگاه برخی علمای عامه

[۱] رأس الحسين عليه السلام، ص ۲۰۷.

[۲] همان، ص ۲۰۶.

[۳] منهاج السنة، ج ۲، ص ۲۲۶.

[۴] سؤال في یزید بن معاویه، ص ۱۶.

یزید و نصب ابن زیاد به ولایت کوفه

با بررسی تاریخ پی می‌بریم این یزید بود که ابن زیاد را والی کوفه کرد در حالی که قبل از آن در ایام معاویه والی بصره بود. و این به نوبه خود می‌رساند که یزید در این کار هدفی جز آماده شدن برای رویارویی با امام حسین علیه السلام را نداشته است و لذا تنها کسی را که برای این کار لایق می‌دیده عبیدالله بن زیاد بوده است.

از طرفی یزید با ابن زیاد رابطه خوبی نداشت و حتی درصدد بود که او را از ولایت بصره عزل کند، اما از آن جا که نعمان بن بشیر را برای مقابله با مسلم بن عقیل و رویارویی با امام حسین علیه السلام لایق نمی‌دید لذا دست به دامان ابن زیاد شد و نه تنها اعلام رضایت از او نمود بلکه ولایت کوفه را همراه با ولایت بصره به او سپرد. و لذا در نامه‌ای به او چنین نوشت: مسلم را دنبال کن و اگر به او دسترسی یافتی او را به قتل برسان. [۱].

این در حالی است که مسلم بن عقیل به عنوان پیک و فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه آمده بود تا مردم را از حرکت امام علیه السلام به کوفه مطلع سازد.

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۶۴.

مشاوره ابن زیاد با یزید

از تاریخ استفاده می‌شود هنگامی که یزید ابن زیاد را والی کوفه کرد او را امر نمود، که در تمام کارهایی که مربوط به قضیه امام حسین علیه السلام است با او مشورت کند. لذا می‌توان تمام کارها و جنایات ابن زیاد از جمله کشتن امام حسین علیه السلام را به امر و مشورت یزید دانست.

طبری می‌نویسد: «عبیدالله بن زیاد بعد از آن که مسلم و هانی را به شهادت رسانید، سر آنان را از تن جدا کرده، به همراه نامه‌ای به سوی یزید فرستاد... یزید در جواب نامه بعد از تذکر به نکاتی اشاره می‌کند: «به من خبر رسیده که حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده است. جاسوسان و افراد مسلح را بگمار و به هر گمان و تهمتی افراد را دستگیر کرده و محبوس نما، و هر خبری که اتفاق افتاد بر من گزارش کن. و السلام علیک و رحمة الله و برکاته». [۱].

از این خبر استفاده می‌شود که نه تنها یزید امر کوفه و مقابله با امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد تفویض نموده است، بلکه خود به شخصه در جریان امر بوده و مسؤولیت را بر عهده گرفته و فرماده می‌کرده است. لذا ابن زیاد هم تمام اموری را که انجام می‌داد به یزید گزارش می‌نمود. شاهد دیگر بر مشارکت یزید در کارهای ابن زیاد این است که در این نامه یزید عملکرد ابن زیاد را تمجید کرده و او را مدح و ستایش کرده است.

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۵.

دستور یزید به بیعت یا قتل

از تاریخ استفاده می‌شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه نامه من به دستت رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست...» [۱].

از این سند استفاده می‌شود که یزید در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام قصد کشتن آن حضرت را در سر داشته است.

<اشکال

<پاسخ

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

اشکال

اگر کسی بگوید: برخی از مورّخین نامه یزید را طور دیگری نقل کرده‌اند. مثلاً "طبری می‌گوید: یزید بر ولید چنین نوشت: حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را برای بیعت با تمام شدت دستگیر کن و هرگز به آنان رخصت مده تا اینکه با من بیعت کنند. والسلام. [۱].

در این نامه سخن از کشتن امام حسین علیه السلام و دو نفر دیگر به میان نیامده است.

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

پاسخ

اولاً: بین این دو نصّ تاریخی منافاتی وجود ندارد؛ زیرا در نصّ طبری منعی از کشتن امام حسین علیه السلام در صورت عدم بیعت نیامده است. نهایت امر در این نصّ تاریخی سخنی از کشتن حضرت نیست. لذا ممکن است که یزید دو نامه به ولید نوشته باشد: اوکی را طبری و دومی را -که شدیدتر است- یعقوبی نقل کرده است. و با این بیان هر دو را با هم جمع می‌کنیم.

ثانیاً: در نامه‌ای که طبری نقل می‌کند تعبیر «اخذ شدید» و با نهایت شدت دستگیر کردن به کار رفته به طوری که در آن هیچ رخصتی نباشد. و در این تعبیر سه احتمال است:

الف - اینکه مقصود از «اخذ شدید» برخورد لفظی تند و اصرار بر بیعت بدون اثر عملی است.

ب - مقصود از آن تحت فشار قرار دادن حضرت علیه السلام به جهت بیعت است تا حدّی که به کشته شدن منجر نشود.

ولی هیچ یک از این دو احتمال، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا یزید از سیره امام حسین علیه السلام آگاه بود و می‌دانست به هیچ نحو ممکن امام تن به بیعت با او نمی‌دهد.

ج - احتمال سوم که مطابق با واقع است این که مقصود از «اخذ شدید» آن است که با این تعبیر، یزید در صدد اعطای صلاحیت تام و کامل به ولید است تا مسأله امام حسین علیه السلام را به هر نحو ممکن حلّ نماید هر چند در صورت عدم قبول بیعت، مجبور شود که امام علیه السلام را به قتل برساند.

این احتمال را قرآینی نیز مورد تأیید قرار می‌دهد:

۱ - این که مروان بن حکم هنگامی که به ولید امر کرد تا امام حسین علیه السلام را در صورت بیعت نکردن به قتل برساند، ولید از او عذر نخواست که این پیشنهاد با امر یزید در نامه‌اش منافات دارد؛ بلکه تنها چنین گفت که کشتن امام حسین علیه السلام حرام است و شرعاً جایز نیست. [۱].

۲ - هنگامی که ولید امام حسین علیه السلام را به دارالاماره دعوت کرد، حضرت می‌دانست که در صورت بیعت نکردن، ولید مأمور به کشتن اوست، لذا با جمعی از جوانان بنی هاشم به دارالاماره ولید رفت. و به عبدالله بن زبیر همین پیشنهاد را اعلام نمود. [۲].

۳ - یزید همان سالی که به خلافت رسید در ماه رمضان ولید بن عقبه را از امارت مدینه عزل نمود. [۳] و این در حدود دو ماه بعد از رسیدن او به خلافت است، با این که تمام والیان پدرش را در پست‌هایشان ابقا نمود. و جهت آن این بود که می‌دانست ولید از عهده آن چه درباره امام حسین علیه السلام می‌خواهد انجام دهد بر نمی‌آید، و لذا همان کاری را که با عامل خود در کوفه (نعمان بن بشیر) کرد و او را از امارت آن دیار عزل نمود - چون مطابق نامه‌ای که برای او نوشته بود او از عهده مقابله شدید با مسلم بن عقیل بر نمی‌آمد، لذا او را عزل کرده و ابن زیاد را به جای او گذاشت. - با ولید بن عقبه هم انجام داد. از این جا استفاده می‌شود که یزید از ولید مقابله با حضرت را تا سرحد کشتن او می‌خواست و ولی او راضی به این کار نبوده است و لذا او را از کارش عزل نمود.

[۱] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۴؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۸.

[۲] همان؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۲۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸-۱۵.

[۳] همان.

نامه دوم یزید به ولید

ابن اعثم نقل می‌کند که ولید بن عقبه در نامه‌ای به یزید، از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه‌ای به او چنین می‌نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن، زیرا تا او زنده است از دست ما نمی‌تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من

می‌فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می‌دهم و برای تو نزد من جایزه و بهره‌ای زیادتر است...» [۱] .

[۱] الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، جزء ۵، ص ۱۸.

در معرض کشتن قرار دادن

ابن عساکر می‌نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، او نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد.» [۱] .

ابن اعثم می‌نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.» [۲] .

سیوطی می‌گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور قتل با حسین را صادر نمود.» [۳] .

ابن اعثم می‌نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد.» [۴] .

سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما بر آل ابی سفیان واجب شد ای بنی زیاد.» [۵] .

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی‌اش نشاند و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به او واگذار نمود. [۶] .

[۱] تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

[۲] الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۸۹.

[۳] تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.

[۴] الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.

[۵] همان، ص ۱۳۶.

[۶] تذکرة الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

خبر دادن امام حسین از قتل خود در مکه

طبري نقل مي‌کند که امام حسين عليه السلام رو به جمعيت کرد و فرمود: آيا مي‌دانيد که اين زبير چه مي‌گويد؟ ما گفتيم: نمي‌دانيم، خدا ما را فدای تو گرداند. حضرت فرمود: مي‌گويد: در اين مسجد بمان، من جمعيت را به سوي تو دعوت خواهم کرد. آن گاه حضرت فرمود: «به خدا سوگند! اگر من یک وجب بيرون از مکه کشته شوم براي من بهتر است از آنکه یک وجب داخل آن به قتل برسم. و به خدا سوگند! اگر به غارها هم پناه ببرم آنان مرا از داخل آن بيرون کشيده تا در مورد من به مقصد خود نائل شوند...» [۱].

از اين نصّ تاريخي استفاده مي‌شود که امام حسين عليه السلام از نيّت شوم دولت بني اميه که در رأس آن يزيدين معاويه قرار داشت، آگاه بود و مي‌دانست آنان هدفی جز کشتن و به شهادت رساندن او را ندارند.

[۱] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۸۹؛ کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۲۷۶.

دستور قتل امام حسين هنگام حرکت به طرف عراق

يعقوبي مي‌نويسد: «حسين عليه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود در حالي که يزيد، عبيدالله بن زياد را والي عراق کرده بود. يزيد به او چنين نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسين نامه‌اي نوشته و از او دعوت کرده‌اند تا بر آنان وارد شود، و او نيز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندي که هيچ و گرنه تو را به نسب پدريت باز خواهم گرداند. پس پرهيز که زمان از دست تو فوت نشود...» [۱].

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و خود نیز او را در صورت نافرمانی تهدید کرده است.

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

نامه ابن زیاد به امام حسین

ابن اعثم و دیگران نقل کرده‌اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه‌ای به ابن زیاد خبر فرود آمدن امام حسین علیه السلام را در سرزمین کربلا داد. ابن زیاد در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه‌ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آنکه تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید بازگردانم». [۱].

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبدالله را - در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام - مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

[۱] الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

نامه ابن عباس به یزید

از جمله ادله دخالت یزید در قتل امام حسین علیه السلام نامه‌ای است که عبدالله بن عباس به یزید بن معاویه نوشته و او را بر این کار سرزنش کرده است. او در بخشی از نامه‌اش می‌نویسد: «از عبدالله بن عباس به یزید بن معاویه، اما بعد... و تو بودی که با دو دست زیر خاک رفته‌ات حسین را کشتی، ای بی پدر! گمان مبر که من فراموش کرده‌ام که تو حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب را که چراغان ظلمت و ستارگان هدایت بودند به شهادت رسانده‌ای...». [۱].

و ابن عباس کسی نیست که جرمی را به شخصی نسبت دهد در حالی که او مرتکب آن نشده یا نقشی در آن نداشته است.

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۸.

افتخار یزید به قتل امام حسین

ابن اثیر نقل می‌کند: «آن گاه یزید اجازه ملاقات عمومی داد تا بر او وارد شوند در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوئی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد.» [۱].

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می‌نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آنها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته‌اند، اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و مردم حق داشتند او را دشمن بدانند.» [۲].

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند، اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است: که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد.» [۳].

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

[۲] تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.

[۳] تذکرة الخواص، ص ۲۳۵.

عزیز شدن ابن زیاد نزد یزید بعد از کشتن امام حسین

ابن اثیر می‌نویسد: «هنگامی که سر امام حسین علیه السلام به نزد یزید رسید، ابن زیاد نزد او بلند مرتبه شد و لذا به او عنایات فراوانی کرده، هدایایی به او داد و از او خشنود شد. ولی مدتی نگذشت که به او

خبر رسید که مردم از این امر به خشم درآمده و او را سبّ و لعن می‌کنند. لذا بر کشتن امام حسین علیه السلام ابراز پشیمانی نمود...» [۱].

طبري مي‌نويسد: «هنگامي که عبدالله بن زياد حسين بن علي عليه السلام و فرزندان پدرش را به قتل رسانيد سرهايشان را براي يزيدين معاويه فرستاد. يزيد در ابتدا از اين امر خشنود شد و مقام و منزلت عبدالله نزد او عالي گشت...» [۲].

[۱] کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۳۰۰.

[۲] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۸۸ و ۳۸۹؛ تذکرة الخواص، ص ۲۳۸.

اعتراف حاضران بر مشارکت يزيد

طبري نقل مي‌کند: «آن گاه يزيد به مردم اجازه داد به ديدار او بروند. مردم داخل دارالاماره يزيد شدند در حالي که سر حسين عليه السلام مقابلش بود و با چوب دستي خود بر گلوي حسين عليه السلام مي‌کوبيد... شخصي از اصحاب رسول خداصلي الله عليه وآله به نام ابوبرزه اسلمي خطاب به يزيد گفت: آيا با چوب دستيات بر گلوي حسين عليه السلام مي‌کوبي؟ آگاه باش! تو چويت را بر جايي مي‌کوبي که من ديدم رسول خداصلي الله عليه وآله آن جا را مي‌بوسيد. اي يزيد! در روز قيامت خواهي آمد در حالي که شفيع تو اين زياد است. ولي حسين عليه السلام در روز قيامت خواهد آمد در حالي که شفيعش محمدصلي الله عليه وآله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بيرون رفت...» [۱].

[۱] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۲۹۸.

در جريان قرار داشتن يزيد

از تاريخ استفاده مي‌شود که يزيد از تمام کارهاي ابن زياد در مورد مقابله با امام حسين عليه السلام آگاه بوده است:

ابن اثیر می‌نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را به یزید فرستاد... آن گاه نامه‌ای از طرف یزید به ابن زیاد ارسال شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام بفرستد...» [۱].

از این نصّ تاریخی استفاده می‌شود که ابن زیاد هیچ اقدامی را بدون اجازه یزید انجام نمی‌داده است.

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

اعتراف فرزند یزید به دخالت پدر

یعقوبی از معاویة بن یزید بن معاویه، پسر یزید نقل می‌کند که بعد از آن که به جای پدرش یزید نشست در خطبه‌ای گفت: «اما بعد از حمد و ثنای الهی... آگاه باشید که جدّم معاویة بن ابی سفیان در امر خلافت با کسی به نزاع پرداخت که سزاوارتر به آن از جهت قرابت بود... سپس پدرم قلاده حکم را به دست گرفت در حالی که دارای اخلاق نیک نبود، لذا سوار بر هوای نفس خود شد... آن گاه شروع به گریه کرد و سپس گفت: از سخت‌ترین امور به ما آن است که می‌دانیم او به چه مصیبتی گرفتار آمده و چه آینده بدی را برای خود رقم زده است. او کسی بود که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رسانید و حرمت آنان را مباح کرده و کعبه را به آتش کشید...» [۱].

این نصّ تاریخی بهترین شاهد و دلیل بر دخالت تامّ یزید در به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام است؛ زیرا هیچ کس نزدیک‌تر به او از فرزندش نبوده است.

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴.

توبیخ نشدن ابن زیاد

اگر کشتن امام حسین علیه السلام به امر و ارشاد یزید نبوده، بلکه کاری سر خود از ناحیه ابن زیاد بوده است - آن طوری که برخی می‌گویند و یزید از این عمل ناراضی بوده است باید در مقابل عمل ابن زیاد جبهه‌گیری می‌کرد و شدیداً با او به مقابله می‌پرداخت و با تناسب عمل زشتش او را توبیخ می‌نمود - حتی با وجودی که یزید از امام حسین علیه السلام راضی نبوده ولی از آن جا که به نظر برخی ابن زیاد

بدون اجازه کرده است لذا باید مورد توبیخ و سرزنش او قرار می‌گرفت؛ زیرا از وظیفه خود تعدی کرده و تمرّد نسبت به دولت مرکزی داشته است - ولی از آن جا که مشاهده می‌کنیم نه تنها هیچ گونه توبیخی از جانب یزید به او نشد بلکه او را تشویق نیز نمود، این خود دلالت دارد بر این که عملکرد ابن زیاد با دستور مستقیم و ارشاد یزید بن معاویه بوده است.

ابقای عبدالله بر ولایت

از تاریخ استفاده می‌شود که یزید عبدالله را حتی بعد از کشتن امام حسین علیه السلام بر ولایت و امارت کوفه و بصره ابقا نمود. و این دلالت بر رضایت او بر عملکرد ابن زیاد دارد، و گرنه باید او را از امارت و ولایت عزل می‌کرد.

ابن اثیر می‌نویسد: «چون یزید از دنیا رفت خبر به عبدالله بن زیاد رسید... ندا به نماز جماعت داده شد، مردم اجتماع کرده، عبدالله بر بالای منبر رفت و خبر مرگ یزید را به مردم رسانید». [۱].
با توجه به این سند تاریخی ابن زیاد تا هنگام مرگ یزید والی کوفه و بصره بوده است. و اگر ابن زیاد از جانب خود کاری کرده بود که مورد رضایت یزید نبود، به طور حتم یزید او را عزل می‌کرد، همان گونه که نعمان بن بشیر را از کوفه و ولید بن عقبه را از ولایت مدینه به جهت نارضایتی از آنان عزل نمود.

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

ارسال جوایز برای ابن زیاد

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام یزید بن معاویه جوایز بسیاری برای ابن زیاد فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

۱ - ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت». [۱].

۲ - طبري نقل مي‌کند: «چون عبيدالله بن زياد، حسين بن علي و فرزندان پدرش را به قتل رسانيد، سرهاي آنان را به سوي يزيدين معاويه فرستاد. در ابتدا يزيدي از اين عمل خشنود شد و عبيدالله منزلت و مقامي نزد يزيدي پيدا کرد». [۲].

[۱] کامل ابن اثير، ج ۳ ص ۳۰۰؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۵۴؛ كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

[۲] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۸۸.

جلوگيري از توبيخ ابن زياد

يزيد نه تنها ابن زياد را به جهت کشتن امام حسين عليه السلام توبيخ نکرد، بلکه از توبيخ او نیز جلوگيري نمود.

طبري و ديگران نقل کرده‌اند: «هنگامي که اسرا را بر يزيدي وارد کردند يحيي بن حکم با خواندن دو بيت شعر، ابن زياد را بر اين عمل توبيخ و سرزنش کرد... ولي يزيدي مشت محکمي به سينه او زد و گفت: ساکت باش!» [۱].

اين حرکت يزيدي و دفاع سرسخت او از ابن زياد نه تنها دليل بر رضاييت از عمل ابن زياد دارد بلکه امضاي بر عمل او بوده و در حقيقت اين جناييت به امر او صورت گرفته است.

[۱] کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹.

ابن زياد، ندِيم يزيدي

مسعودي و ديگران نقل کرده‌اند که: «يزيد هميشه اهل طرب بود... روزي در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زياد قرار داشت - و اين بعد از کشتن حسين عليه السلام بود آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

اسقتي شربة تروّي مشاشي

ثم مل فاسق مثلها ابن زياد

صاحب السرّ و الامانة عندي

و لتسدید مغنمی و جهادی [۱] .

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن. او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. و به جهت تأیید غنیمت‌ها و جهاد من چنین نما.»

سبط بن جوزی می‌نویسد: «یزید ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه‌های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده و منزلتش را رفیع گردانید. حتی بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آواز مخوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود.» [۲] .

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. [۳] .

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

[۲] تذكرة الخواص، ص ۲۶۰.

[۳] کتاب الفتوح ج ۵ ص ۲۵۲.

اختیار یکی از دو راه

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» نقل می‌کند که ابن زیاد به مسافر بن شریح یشکری گفت: «اما این که من حسین را کشتم به این جهت بود که یزید با اشاره به من فهماند که یا باید حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، و من کشتن حسین را بر کشته شدن خود ترجیح دادم.» [۱] .

یعقوبی می‌نویسد: یزید در نامه‌ای به ابن زیاد چنین نوشت: «به من خبر رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته‌اند تا به سوی آنان بیایید، و او الآن از مکه خارج شده و به طرف آنان در حرکت است.

کشور تو از بین کشورها و روزهای تو از بین روزها مورد امتحان قرار گرفته است. اگر او را کشتی که هیچ، وگرنه تو را به نسب و پدرت عبید باز خواهم گرداند. پس بر حذر باش که فرصت از دست تو خارج شود». [۲] .

[۱] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

[۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲.

تصریح امام سجاد

در موارد مختلفی امام سجاد علیه السلام به قاتل بودن یزید تصریح نموده است:

۱ - هنگامی که امام سجاد علیه السلام را به مجلس یزید آوردند، خطاب به حضرت گفت: تو فرزند کسی هستی که خداوند او را کشت؟!!

حضرت به او فرمود: «من علی هستم، فرزند کسی که تو او را به قتل رساندی. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: (وَ مَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا)؛ [۱] «و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند، پس جزایش دوزخی است که در آن دائماً به سر خواهد برد.» [۲] .

۲ - امام سجاد علیه السلام همچنین فرمود: «ای یزید! بس است تو را از خون های ما...» [۳] .

۳ - ابن اعثم می نویسد: «امام سجاد علیه السلام به یزید فرمود: «اگر تو بدانی که چه انجام دادی و چه کاری در حق پدرم و اهل بیتم و برادرم و عموهایم مرتکب شدی، در آن هنگام به کوهها فرار می کردی و سنگ ریزهها را برای خود می گستریدی، و صدا به او می دادی و فریاد برمی آوردی. چگونه ممکن است که سر حسین پسر فاطمه و علی بر دروازه شهر آویزان باشد در حالی که او ودیعه خدا در میان شما بود؟» [۴] .

۴ - و نیز حضرت خطاب به یزید در خطبه معروف خود در دمشق فرمود: «... این محمد جد من است یا جد تو؟! اگر گمان کنی که جد تو است که به طور حتم دروغ گفته ای و کافر شده ای، و اگر می گویی جد من است پس چرا عترت او را به قتل رساندی؟!» [۵]

[۱] سوره نساء، آیه ۹۳.

[۲] تذكرة الخواص، ص ۶۳، به نقل از غزالي.

[۳] مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰.

[۴] الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۲.

[۵] همان ص ۱۳۳؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي، ج ۲، ص ۲۴۲.

رضایت یزید به کشتن امام حسین

با توجه به اسناد فراوان که یزید به کشته شدن امام حسین علیه السلام راضی بوده و لذا از این امر خشنود شده است، و مطابق روایات، «هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود.» اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می‌کنیم:

۱ - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت.» [۱].

۲ - یعقوبی می‌نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید، او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت...» [۲].

۳ - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او جهت این پیروزی تبریک بگویند. [۳].

۴ - مقریزی و دیگران نقل کرده‌اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، با قضیب شروع به کوبیدن به دندان‌های حضرت نمود و شعر خواند... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. [۴].

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزیه اسلحه خود قرار داد. [۵].

۵ - سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام و ابن زیاد و با او یزید را.» [۶] از این جوی دربارہ لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داد، و آل رسول خدا صلی الله علیه وآله را به اسیری به شام بر روی هودج‌های شتران فرستاد.» [۷].

۷ - ذهبی می‌گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود، مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود.» [۸].

۸ - ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکید کننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود.» [۹]

[۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي، ج ۲، ص ۵۹.

[۲] تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۲۲۲.

[۳] البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

[۴] الخطط، مقرئزي، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

[۵] البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۲۲.

[۶] تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

[۷] مرآة الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴.

[۸] شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

[۹] مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

تناسب عمل با شخصیت یزید

با مراجعه به تاریخ و بررسی شخصیت ذاتی یزید که دارای خباثت باطنی بوده از کشتن شخصی مثل امام حسین علیه السلام هم ابایی نداشته و چنین کاری برایش آسان بوده است.

مسعودی نقل می‌کند: «یزید اهل طرب و دارای کنیزان و سگ‌ها و بوزینه‌ها و بوزپلنگ‌ها و ندیمان بر شراب بود. و هر کار زشتی که خود انجام می‌داد نزدیکانش نیز می‌کردند. در ایام خلافت او غناء در مکه و مدینه رواج یافته و آلات لهو و لعب استعمال می‌شد و مردم علناً شراب‌خواری می‌کردند...» [۱]

گروهی از اهل مدینه از جمله عبدالله بن حنظله و مردانی از اشراف اهل مدینه بر یزید بن معاویه وارد شدند، یزید از آنان پذیرایی کرد... هنگامی که به مدینه بازگشتند، در میان جمعیت شروع به دشنام و سرزنش یزید نمودند، و اعلام داشتند که ما از نزد کسی می‌آییم که دین نداشته، شرب خمر می‌نمود و طنبور زده، خوانندگان نزد او غنا می‌خواندند و با سگ‌ها بازی می‌کرد...» [۲].

عمرین سبینه می‌گوید: «یزید در زمان حیات پدرش حج به جای آورد و هنگامی که به مدینه رسید بر مجلس شراب نشست و شروع به انشاء شعر نمود...» [۳].

سیوطی می‌گوید: «سبب پس گرفتن بیعت اهل مدینه از یزید این بود که او در انجام دادن معاصی اسراف می‌نمود.» [۴].

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

[۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۷؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۲۳۸.

[۳] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴.

[۴] تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

یزید از دیدگاه برخی علمای عامه

اکثر علمای اهل سنت شدیداً یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند که به برخی از این افراد اشاره می‌کنیم:

۱ - آلوسی می‌گوید: «هر کس که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنتش جایز نیست باید او را در زمره انصار یزید قرار داد.» [۱].

۲ - ابن خلدون می‌نویسد: «ابن العربی مالکی غلط کرده که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادعای اجماع کرده است.» [۲].

۳ - تفتازانی می‌نویسد: «رضایت یزید به کشتن حسین علیه السلام و خوشحالی او از این عمل و اهانت به اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است گر چه تفصیل آن‌ها اخبار آحاد است. ما در شأن او توقف نداریم، بلکه در بی‌ایمان بودن او درنگ نمی‌کنیم. لعنت خدا بر او و بر انصار و کمکاران او باد.» [۳].

۴ - جاحظ می‌گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب شد از قبیل: کشتن حسین علیه السلام، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دلالت دارد. پس او فاسق و ملعون است، و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است.» [۴].

۵ - دکتر طه حسین نویسنده مصري می‌نویسد: «گروهی گمان می‌کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با آن وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را بر گردن عبدالله انداخته، اگر چنین است چرا عبدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟». [۵]

[۱] روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

[۲] مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.

[۳] شرح عقائد نسفیة، ص ۱۸۱.

[۴] رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

[۵] الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵.

پاسخ به شبهات

پس از بررسی دخالت یزید بن معاویه در قتل امام حسین علیه السلام به بررسی شبهات مخالفین از اهل سنت و طرفداران یزید بن معاویه می‌پردازیم:

کوصیت معاویه به یزید

کتبرئه جستن یزید از قتل امام حسین

کفاصله بودن بین شام و کوفه

وصیت معاویه به یزید

برخی می‌گویند: معاویه بن ابي سفیان به فرزندش یزید وصیت کرده بود که متعرض حسین علیه السلام نشود، زیرا او حقّ عظیم و قرابت و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد و هرگز معقول به نظر نمی‌رسد که یزید با دستور پدرش مخالفت کرده باشد.

پاسخ

اولاً: آن چه در متن وصیت‌نامه معاویه آمده است چنین است: «... اگر حسین بر تو خروج کرد و تو به آن دسترسی پیدا کردی از او بگذر زیرا او رحم نزدیکی با تو داشته و حقّ بزرگی بر تو دارد...». [۱].

از این عبارت استفاده می‌شود که معاویه از فرزندش یزید خواسته که در صورت دست یابی بر امام حسین علیه السلام از او درگذرد، نه این که به طور مطلق به او هیچ کاری نداشته باشد. ثانیاً: با وجود آن همه شواهد تاریخی که ذکر شد دیگر جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که، قاتل امام حسین علیه السلام یزید بن معاویه بوده است. ثالثاً: با مراجعه به تاریخ به دست می‌آید که یزید هیچ گونه التزامی به عمل کردن دستورات پدرش نداشته است، لذا چه دلیلی وجود دارد که یزید به این وصیت عمل کرده باشد؟! معاویه به فرزندش یزید در مورد عراق وصیت کرده بود که اگر از تو خواستند استاندار یا امیر یا فرمانداری عزل شود قبول کن. آیا یزید به این وصیت و سفارش عمل کرد؟

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۸.

تیرنه جستن یزید از قتل امام حسین

مطابق برخی از نصوص تاریخی، یزید خود را از کشتن امام حسین علیه السلام تیرنه کرده و ابن زیاد را بر این عمل فجیع لعنت کرده است. [۱].

پاسخ

اولاً: مطابق شواهد و قرآینی که قبلاً ذکر شد به طور یقین به این نتیجه رسیدیم که یزید در قتل امام حسین علیه السلام دخالت مستقیم داشته است. و همان گونه که قبلاً اشاره شد این اخبار را باید حمل بر فریبکاری مردم کرد؛ زیرا بعد از واقعه کربلا و برملا شدن جنایات یزید، مردم بر ضد او شورش کرده، از او متنفر شدند. لذا خود را مجبور دید این جنایت را به گردن ابن زیاد بیندازد تا از تبعات آن خلاصی یابد.

ثانیاً: مطابق برخی از نصوص، عده‌ای از صحابه او را به فسق و فجور و بی‌عدالتی متّصف کرده‌اند که از آن جمله امام حسین علیه السلام، عبدالله بن عباس و عبدالله بن حنظله و اشراف اهل مدینه است. که با شهادت این عده و گواهی ادعاها و تبرّی‌ها از یزید پذیرفته نیست

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰.

فاصله بودن بین شام و کوفه

برخی می‌گویند! بین کوفه و شام که مرکز دولت اموی بود فاصله زیادی است لذا معقول به نظر نمی‌رسد که یزید از تفصیل واقعه اطلاع داشته و دستور مستقیم صادر کرده باشد!!

پاسخ

اولاً: با وجود این همه قراین و شواهد بر شرکت یزید در قتل امام حسین علیه السلام دیگر جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که یزید عامل اصلی این جنایت بوده است. ثانیاً: بر فرض بُعد مسافت بین کوفه و شام گفته شد که یزید دائماً با نامه‌رسان در جریان قضایا بوده و دستورات لازم را صادر می‌کرده است.

ثالثاً: ممکن است که یزید تمام احتمالات را در نظر گرفته و دستورات لازم را در هر صورت و بنا بر هر فرضی بیان کرده باشد که یکی از فرضیه‌ها کشتن امام حسین علیه السلام در صورت عدم تسلیم است.

یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه

برخی از علمای متعصب اهل سنت و طرفداران بنی امیه از جمله ابن تیمیه [۱] در صدد دفاع از یزید بن معاویه برآمده و او را خلیفه به حق مسلمین دانسته‌اند. ولی از آن جا که جنایات و فجایع او را در طول عمرش، خصوصاً در ایام سه سال خلافتش دیده‌اند در صدد انکار یا توجیه آن‌ها برآمده‌اند. یکی از آن فجایع واقعه حرّه است که در آن بسیاری از مردم مدینه به طرز فجیع به دستور یزید به قتل رسیدند. قضیه‌ای که عموم مورخین به طور اجمال یا تفصیل به آن اشاره کرده‌اند. اینک به بررسی این واقعه می‌پردازیم.

کرخداد حره

کعوامل قیام مردم مدینه

کرویارویی آشکار

کاعزام نیرو به مدینه

کدرگیری لشکر شام و قوای مدینه

کقتل و غارت اهل مدینه

کاعدام شدگان

کجابر در واقعه حره

[۱] منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۵.

رخداد حره

واقعه حره، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ هجری قمری در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حره» در لغت به سرزمین سنگلاخ و ناهمواری گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه بوده و عبور از آن‌ها به دشواری صورت می‌گیرد. [۱] و واقعه حره از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن، یعنی از ناحیه سرزمین‌های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است. [۲].

واقعه حره رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت‌ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مشکویه می‌نویسد: «واقعه حره از سهمگین‌ترین و سخت‌ترین وقایع است». [۳].

[۱] لسان العرب، ماده حرر.

[۲] عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۸.

[۳] تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹.

عوامل قیام مردم مدینه

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هجری قمری علیه سلطنت یزید و سلطه امویان بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از

همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کردند. [۱].

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

<احساسات دینی

<واقعه کربلا و شهادت امام حسین

<نابسامانی‌های سیاسی

[۱] طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه وآله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه وآله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود که روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده، اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و در مقابل هم یزید با بخشش‌هایش آنان را ساکت کند. [۱].

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آنها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانه‌اش بی کفایتی خود را به آنها ثابت کرد. [۲] .

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می‌زدند: ما از نزد کسی می‌آیم که دین ندارد، شراب می‌خورد، تنبور می‌نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می‌برد و نماز را ترک می‌نماید. [۳]

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده‌ای؟ گفت: از نزد مردی می‌آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می‌جنگم. مردم گفتند: ما شنیده‌ایم که یزید به تو پول و هدیه‌هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده‌اید. ولی من آنها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند. [۴] .

سیوطی می‌نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده‌روی کرد». [۵] .

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقدالفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.

[۲] الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.

[۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۳۳.

[۴] همان.

[۵] تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

واقعه کربلا و شهادت امام حسین

ابن خلدون می‌نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند». [۱] .

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه‌ها بیرون آمدند و به در دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه‌ای که هیچ مرد و زنی نماد جز این که با پای

برهنه بیرون می‌دوید و فریاد می‌زد «وامحمداه، واحسیناه»، مثل روزی که پیامبر خدای علی‌ه وآله از دنیا رفته بود. [۲].

امام سجاد علیه السلام خطبه‌ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و دیگر مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده‌ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آن چه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می‌دادند.

[۱] تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

[۲] مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.

نابسامانی‌های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش‌های ناشایست اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های ناشایسته سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه‌ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می‌نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده‌ای که به هیچ وجه توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی‌کند، و حال آن که اگر مرد نرمخویی را گسیل می‌داشتی، امید می‌داشتیم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد». [۱].

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد، [۲] و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد. [۳].

همه این عوامل عقده‌هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرقه‌ای داشت، و جرقه از این جا شروع شد: هنگامی که ابن مینا، نماینده یزید در جمع آوری مالیات، قصد داشت اموال گرد آمده را از حرّه خارج کند، معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن‌ها را توقیف کردند. [۴].

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد... او نیز موضوع را طی نامه‌ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آنها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود.» [۵]

[۱] نهاية الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.

[۲] همان.

[۳] المعارف، ص ۳۴۵.

[۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۶.

[۵] وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی‌امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند. [۱]

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ هجری قمری، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی‌امیه و وابستگان آنها و نیز قریشیانی را که با بنی‌امیه هم عقیده بودند و شمار آنها به هزار تن می‌رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند بدون آن که آسیبی به آنها برسد. [۲]

امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند.» [۳]

یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی‌امیه را از شهر رانده‌اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی‌ای وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است. [۴]

[۱] طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

[۲] همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

[۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

[۴] الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوي، ج ۱، ص ۴۶.

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فہری و سپس عمرو بن سعید اشدق و پس از او عبیداللہ بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. [۱]

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. با این که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی بود این مسئولیت را پذیرفت. [۲]

منادیان حکومتی جار می‌زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می‌شد در همان ساعت صد دینار به او می‌دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گردآمدند. [۳] و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند.

یزید به هر کدام از سواره‌ها دویست دینار و برای هر کدام از پیاده‌های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. [۴]

یزید حدود نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می‌کرد. [۵]

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می‌شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. [۶]

یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر وگرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آن چه می‌خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن». [۷]

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. [۸].

از طرف دیگر، مردم مدینه نیز که قبلاً از حرکت لشکر شام اطلاع یافته بودند، برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه وآله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه وآله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است...». [۹]

[۱] الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.

[۲] الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

[۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.

[۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.

[۵] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

[۶] تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.

[۷] اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

[۸] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱.

[۹] طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندق که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می‌دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را

آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد.

نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند. عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند [۱] و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید، یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمات به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند. [۲].

مبارزان و مدافعان خط مقدم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند. [۳].

شامیان به هر سو حمله می‌بردند و اهل مدینه را می‌کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کل مدینه تسلط یافتند.

[۱] طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

[۲] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

[۳] وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می‌نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳ هجری اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد». [۱].

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه گفت: «دست شما باز است، هرچه می‌خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید». [۲] بدین ترتیب شهر مدینه بر

لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره‌برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می‌شدند و اموالشان به غارت می‌رفت. [۳]

ناگوارتر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه‌های مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شدند که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می‌نامیدند. [۴]

کوچه‌های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون‌ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود. [۵] کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده [۶] و صحابه پیر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد آزار و بی حرمتی قرار می‌گرفتند. [۷]

شدت کشتار به حدی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده‌روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنان قطع نشد. [۸]

ابن قتیبه نقل می‌کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن روز، صحابی بدری باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند». [۹]

سیوطی می‌نویسد: «در سال ۶۳ هجری اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن‌ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیبه اتفاق افتاد. و نمی‌دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه، جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره از لاله بکارت شد (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من اخاف اهل المدینه اخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است. [۱۰]

ابن قتیبه می‌نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد در نامه‌ای به یزید چنین نوشت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان، بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم، همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود...» [۱۱].

سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون‌ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد.

مجاهد می‌گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند ولی شمشیرها بود که بر آن‌ها وارد می‌شد.

مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و غیر از مدائنی هم نقل کرده‌اند که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند. [۱۲].

[۱] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

[۲] همان، ج ۲، ص ۱۰.

[۳] الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

[۴] الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات

الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

[۵] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

[۶] الامامة و الاسیاسة، ج ۱، ص ۲۱۵.

[۷] اخبار الطوال، ص ۳۱۴.

[۸] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰.

[۹] همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۴۲.

[۱۰] تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

[۱۱] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۸.

[۱۲] تذكرة الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص

۳۱۶.

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه، برخی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه‌های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می‌خواست تا آنان به عنوان اینکه برده و بنده یزید باشند با وی بیعت کنند.

[۱].

چهره‌های شناخته‌تر این رخدادهای اسفبار عبارتند از:

- ۱ - ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. [۲].
- ۲ - دو فرزند از زینب دختر ام سلمه. [۳].
- ۳ - ابوبکر بن عبدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. [۴].
- ۴ - معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکه). [۵].
- ۵ - فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب. [۶].
- ۶ - ابوسعید خدری (از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). [۷].
- ۷ - عبدالله بن مطیع. [۸].

[۱] الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

[۲] نهاية الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

[۳] همان.

[۴] المعارف، ص ۱۸۷.

[۵] وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

[۶] نهاية الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

[۷] حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

[۸] نسب قریش، ص ۳۸۴.

جابر در واقعه حره

ابن قتیبہ دینوری می‌نویسد: «جابر در ایام حرّه از چشم نابینا بود. در برخی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفت و می‌گفت: نابود شود کسی که خدا و رسول را ترسانیده است. مردی پرسید: چه کسی خدا و رسول را ترسانیده است؟ جابر پاسخ داد: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس اهل مدینه را بترساند گویا آن چه را نزد من است ترسانده است. مرد شامی با شمشیر خود به جابر حمله کرد تا او را بکشد. مروان آن مرد را دور کرد و دستور داد جابر را داخل منزلش کنند و در را ببندند».

[۱] .

البته یکی از جاهایی که مورد هجوم و غارت سپاه شام قرار گرفت، خانه جابر بود و تمام وسایل منزلش غارت شد. [۲] .

[۱] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۴.

[۲] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۴.

عزاداری

کبریایی شعائر دینی

عزاداری از دیدگاه عقل

عزاداری از مظاهر حب و بغض

کروان شناسی عزاداری

حکم حضور در عزای اولیای الهی

کبریایی عزاداری در راستای وحدت

کسینه زنی در سوگ امام حسین

کلباس مشکی پوشیدن

برپایي شعائر دیني

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام برپایي شعائر دیني است. امري که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

کتنوع شعائر

کبررسی ادله رجحان

کمفهوم شعائر

کواگذاری تطبیق به عرف

کپاسخ به شبهات

تنوع شعائر

شعائر دیني که مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

۱ - برپایي یادبود و جشن های میلاد بزرگان دین، همانند پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت علیهم السلام امري که وهابیان آن را از امور مستحده برشمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.

۲ - اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندن بوده و در آن حوادث مهمی اتفاق افتاده است، مثل: روز مبعث، جنگ بدر، جنگ خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز میاهله و روز غدیر و....

۳ - درجه‌ای بالاتر از این موارد، به اینکه قبور اولیای دین را آباد کرده، بر روی آنها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین ایشان باشد.

۴ - اهتمام به مکان‌های جغرافیایی، مکان‌هایی که در آن جا وقایع مهمی اتفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حراء، موضع غزوه بدر و مساجدی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان‌ها حاضر شده، از آن‌ها تبرک جوییم.

۵ - برپایی شعائر حسینی علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.

۶ - خواندن دعاها و وردهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیت برپایی شعائر دینی

بررسی ادله رجحان

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادله تمسک کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

<آیات شعائر

<آیات مشابه

آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است، از قبیل:

۱ - (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ لَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ)؛ [۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرد؛ و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم اجابتی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر اینکه حکم تحریمی باشد؛ یعنی در صدد نهی از سستی کردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده باشد.

۲ - (ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ [۲] «این است [مناسک حج]؛ و هر کس

شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

این آیه از واضح‌ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است، زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

۳ - (وَ الْبُذُنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ)؛ [۳] «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم

حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر اینکه شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می‌آید.

۴ - (إِنَّ الصَّفَاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا)؛ [۴]

«صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های] خداست؛ بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام

می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی

رویه مشرکان، که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد].»

۵ - (فَإِذَا أَقْسَمْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ)؛ [۵] «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید

خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ «مشعر» شده است.

[۱] سوره مائده، آیه ۲.

[۲] سوره حج، آیه ۳۲.

[۳] همان، آیه ۳۶.

[۴] سوره بقره، آیه ۱۵۸.

[۵] همان، آیه ۱۹۸.

آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار

رفته است.

۱ - (وَ اذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَيَّ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ)؛ [۱] «و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن] ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند. [مناسک حج] این است؛ و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می‌توان استدلال به ادله‌ای کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می‌باشند، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

۲ - (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَقْوَاهُمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)؛ [۲] «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.»

از آن جا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمده‌اند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر (وَ مَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ) به آن اشاره شده است.

۳ - (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ النَّصَالِ)؛ [۳] «[این چراغ پرفروغ] در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند...».

این آیه با ملاحظه آیات قبل آن که از جمله آیه «نور» است دلالت دارد که مقصود از (فی بُیُوتٍ...) خانه هایی است که در آنها نور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پرتوافکنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.

خداوند متعال اراده کرده که این خانه‌های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سزاوار است که به طور مداوم محلّ ذکر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است - که از آن به نور خدا تعبیر شده تعظیم و تکریم شود. و نیز استفاده می‌شود که «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد، یعنی مختص به مناسک حجّ یا عبادات مخصوص نیست، بلکه هر چیزی که در آن، نشر احکام دین شامل می‌شود، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می‌گیرد.

۴ - (وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ [۴] «و خداوند گفتار [و هدف] کافران را پایین قرار داد [و آنان را با شکست مواجه ساخت] و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.»

از این آیه استفاده می‌شود. هرچه که بازگشت آن به اعلاء کلمة الله و نابودی کلمة الكفر است از اهداف شرع و از مقاصد دین به حساب می‌آید.

۵ - (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)؛ [۵] «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

در این آیه مبارکه به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» اشاره شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن، که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلائی کلمة الله و اعزاز کلمه مسلمین است.

[۱] سوره حج، آیات ۳۰-۲۷.

[۲] سوره توبه، آیه ۳۲.

[۳] سوره نور، آیه ۳۶.

[۴] سوره توبه، آیه ۴۰.

مفهوم شعائر

- ۱ - خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «شعرته»؛ یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم...» [۱].
 - ۲ - جوهری می‌گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه که علم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ، علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند...» و اشعرتّه فشرع «یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید» [۲].
 - ۳ - فیروزآبادی می‌گوید: «اشعره الأمر» یعنی امر را به او اعلام کرد... و شعار حجّ عبارت است از مناسک و علامات حجّ...» [۳].
 - ۴ - ابن فارس می‌گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که توسط علاماتی معلوم شده است» [۴].
 - ۵ - قرطبی می‌گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشاتگر اعلام و اشعار می‌باشد به آن شعار یا شعائر می‌گویند. و شعار یعنی علامت و «اشعرت» یعنی اعلام کردم، و «شعیره» به معنای علامت و شعائر خدا به معنای علم‌های دین خداست» [۵].
- از مجموع این توضیحات استفاده می‌شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به کار می‌رود که در آن جنبه اعلامی است، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می‌رود.
- در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلاء و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه (شعائر) یافت نمی‌شود، ولی در ماهیت متعلق شعائر وجود دارد.
- نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند زیرا در آن‌ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه إعلاء دین خدا دارد.

[۱] کتاب العین ج ۱ ص ۲۵۱.

[۲] صحاح اللغة، ج ۲، ص ۶۹۹.

[۳] قاموس المحيط، ج ۲، ص ۶۰.

[۴] معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

[۵] تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.

واگذاری تطبیق به عرف

شارع مقدس هنگامی که در وجود معنای معینی تصرف نمی‌کند، معنای آن این است که شارع، تطبیق موضوعات و مصادیق آن را به عهده عرف و عقلاً و متشرعه سپرده است. عرف و عقلاً و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می‌توانند در خارج پیاده کنند.

عنوان «شعائر دینی» نیز که شارع مقدس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می‌کنیم:

الف - عناوینی که در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اولی خود باقی گذاشت.

ب - در مورد کیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی کرده و به کیفیتی خاص تصریح نموده است آن را اخذ می‌کنیم وگرنه همان معنای عرفی آن را اخذ می‌نماییم.

ج - وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتباری. مثلاً عناوین اغلب معاملات از قبیل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است.

در مورد کلمه «شعائر» که به خدا یا دین اسلام اضافه می‌شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی که در کلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آن جا که شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اول و دوم به حال خود باقی می‌گذاریم، یعنی بر معنای عرفی باقی نموده و درباره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می‌کنیم.

از طرفی دیگر، از آن جا که «شعائر دینی» علامت و نشانه‌ای بر امور دیگر است - گرچه فی حدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می‌آیند لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی، اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار شده است.

خلاصه این که: هر موردی را که شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معین کرده است آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود که عرف منتشره و عقلاً آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

پاسخ به شبهات

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آنها می‌پردازیم:

کضورت جعل از جانب شارع

کلزوم تفویض شریعت

کلزوم تحلیل حرام و تحریم حلال

کبازی با مسلمات شریعت

کتعمیم به تمام موارد

کهتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت

کضرری بودن برخی از شعائر

کبه استهزا کشانده شدن شریعت

ضرورت جعل از جانب شارع

می‌گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع جعل و تشریح شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

پاسخ

با توضیحاتی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند، زیرا:

اولاً: جعل و تشریح شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می‌کنیم و در مواردی که شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف منتشره آن را پذیرفته است به آنها نیز عمل می‌نماییم.

ثانیاً: در علم اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلی کند، مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیر است که مصداق آن را به هر نحوی که مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محظور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.

لزوم تفویض شریعت

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کرده، در نتیجه لازم می‌آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

پاسخ

تطبیق کلی بر مصداق جدید آن، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. وقتی تفویض صدق می‌کند که اصل حکم کلی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.

به بیانی دیگر: عناوین ثانوی بر دو قسمند:

الف - عناوین ثانوی در ناحیه حکم: که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است، از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و.

ب - عناوین ثانوی در ناحیه موضوع: که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می‌شود نه بر حکم. این حالات عارضی ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم آنها اولی است، و تنها موضوعش ثانوی است. از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان که ملاک و حکم آنها اولی است، ولی موضوع آنها ثانوی است، یعنی بر موضوع حکم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم: احترام، حکم اولی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع حکم پدید می‌آید که امر آن به عرف واگذار شده، مادامی که منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم‌نیست گاهی چیزی را که حرام است حلال دانسته و گاهی بالعکس کاری را که حلال است حرام می‌پندارد.

پاسخ

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلف و متشرعه انجام کاری را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصداقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست، زیرا محلل و محرم مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصداقی است.

بازی با مسلمات شریعت

و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن‌ها به عرف واگذار شود منجر به عبث کاری و بازی با ثوابت شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.

پاسخ

در مورد این اشکال می‌گوییم: محذوری را که اشکال‌کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: (... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ)؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: (... وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا)؛ «خداوند اراده سرفرازی دین و آیین خود را نموده است.»، برپایی مصداقی الهی از قبیل توسعه در اعلاء کلمة الله و تتمیم نور الهی است که خداوند به نحو کلی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت تغییر و تحوّل حتّی در ثوابت آن دو است، این امر شکی در بطلانش نیست، ولی تطبیق عنوان کلی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصداقی مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست

تعمیم به تمام موارد

می‌گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حج، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حق دخالت نداشته باشند و هرکس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن‌ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرفی کنند؟

پاسخ

فرق آن توقیفی بودن برخی امور است؛ یعنی باید بین حقیقت شرعی و حقیقت لغوی تفکیک کرد: در موردی که عنوان، حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آنها تصریحی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریح و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیت خود باقی گذارده است. مثلاً در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیات معین نکرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است، انجام هر کاری است که عنوان نیکی به پدر و مادر صدق کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.

بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حج، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، که در این موارد ما نمی‌توانیم از پیش خود قیود و شرایطی را اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیات که از ماهیت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.

هتک حرمت میانی اسلام و ارکان شریعت

می‌گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به میانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد که این کار با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

پاسخ

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند. [۱] و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است.

در مورد اشکال فوق می‌گوییم: واگذاری شریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شریعت و استهزاء و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، کار پیدا کردن مصداق و تطبیق آن عنوان کلی بر افراد خارجی به متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

[۱] صحاح اللغة.

ضرری بودن برخی از شعائر

می‌گویند: اقامه برخی از شعائر منجر به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی علیه السلام که برپایی آن همراه با تحمل ضررهای فراوانی است و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای که باشد واجب است.

پاسخ

در مورد شعائر دینی که عنوان کلی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می‌کنیم که منجر به حرمت نشود، زیرا ما به طور کلی ادعا نمی‌کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده کرد که محقق عنوان کلی باشد.

و به تعبیر دیگر شارع، آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصریح به حرمت آن داشته یا داخل در اصالة الحلیة باشد و الا صرف اقامه عزا و بیان احکام و معارف اسلامی چه ضرری به اسلام می‌رساند؟

به استهزا کشانده شدن شریعت

برخی می‌گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف به این منجر می‌شود که مردم عناوین کلی را بر مصادیقی پیاده کنند که شریعت به استهزا کشیده شود. و از آنجا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را در تمام موارد باید به دست خود شارع واگذار کرد.

پاسخ

استهزاء - چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملتها و ادیان دیگر - بر چند قسم است:

۱ - استهزای باطل و غیر حق:

این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیتی ندارد، مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.

۲ - استهزای عرفی:

این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرفها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی و وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آنها معنای دیگری را برداشت کنند، لکن این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود که آن معانی را در قومی که اختراع کرده منع نماییم.

۳ - استهزای به جهات واقعی:

برخی از استهزاهای جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتک حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آن جا که این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درک می‌کند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلی بر مصداق خارجی منجر به استهزای واقعی شد ما هم آن را تحریم می‌کنیم.

عزاداری از دیدگاه عقل

یکی از سؤالات یا اعتراضاتی که برخی اوقات توسط برخی افراد و یا وهابیان مطرح می‌شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می‌کنیم؟ و چرا در سوگ آنها می‌گرییم و مراسم برپا می‌کنیم؟ چرا به سینه می‌زنیم و مرثیه می‌خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته‌ها تجدید خاطره می‌کنیم؟ آیا آنها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آنها محتاجیم؟

وهابیان این عمل را بدعت می‌دانند و می‌گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آنها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی‌آید و باید ترک شود.

اینک به بررسی این موضوع در سطوح مختلف می‌پردازیم:

<عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

ارتباط عاطفی امت با اولیای الهی

بهره برداری از جو معنوی مجالس

اصلاح و ارشاد جامعه

عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می‌بریم که برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل است، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امت‌ها را ترسیم کرده و آن را می‌سازند.

برخی از شعارهای حسینی

برخی از شعارهای حسینی

۱ - «أني لا أرى الموت إلا سعادة، و الحياة مع الظالمين إلا برماً»؛ [۱] «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی‌دانم.»

۲ - «ليس الموت في سبيل العز إلا حياة خالدة، و ليست الحياة مع الذل إلا الموت الذي لاحياة معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلت جز مرگ نیست.»

۳ - «ألا و إنّ الدعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين، بين السلة و الذلة و هيهات منا الذلة...»؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»

۴ - «إنا لله و إنا إليه راجعون» و علي الاسلام السلام إذ قد بليت الأمة براع مثل يزید»؛ [۲] «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»

۵ - «... إني لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدّي صلي الله عليه وآله، أريد أن أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيرة جدّي و ابي علي بن ابي طالب عليه السلام...»؛ [۳] «من به جهت طغیان‌گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام

نکردم، بلکه برای اصلاح در امتّ جدّ خود خروج نمودم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.

[۱] تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

[۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

[۳] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

ارتباط عاطفی امت با اولیای الهی

یکی از راه‌های اساسی و مهم در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان است. انسان از این سو، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر جوانب است. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساس‌های مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را - که همان شعارها و دستورهای خداوند است - به مردم برسانیم. بدین دلیل است که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه عاشورا تا بیست سال برای شهادی کربلا، خصوصاً پدرش امام حسین علیه السلام گریه می‌کرد.

این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ الله من أحبّ حسیناً»؛ [۱] «حسین از من است و من نیز از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر کس که حسین را دوست دارد.» هم چنین پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة»؛ [۲] حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

[۱] سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله.

[۲] صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹.

بهره برداری از جو معنوی مجالس

از آن جا که روح ملکوتی امام حسین علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.

از یکی از بزرگان نقل شده که می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیّه و محلّهای عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می‌کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می‌کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌کند، و اگر در محلّهای ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکي و صفا را به خود می‌گیرد.

او می‌فرمود: شما اطفال خود را در کنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذکری که دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا که نفس بچه در این زمان قابلیت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نمی‌کنند».

اصلاح و ارشاد جامعه

گر چه مردم در جلساتی که به نام سیدالشهدا علیه السلام بر پا می‌شود به عشق حضرت شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

عزاداری از مظاهر حب و بغض

حبّ و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می‌شود.

کسانی که محبت آن‌ها واجب است

کسانی که محبت آن‌ها واجب است

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبت برخی افراد بر انسان واجب است:

خداوند

رسول خدا

آل بیت پیامبر

خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته‌اند، واجب است.

خداوند متعال می‌فرماید: (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)؛ [۱] «[ای رسول] بگو امت را که ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای که از کسادی آن بیمناکید و منزلی که به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

[۱] سوره توبه، آیه ۲۴.

رسول خدا

از جمله کسانی که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریح و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبت او شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «أحبوا الله لما يغذوكم و أحبوني بحب الله...»؛ [۱] خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.» از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبتش را در دل می‌آورد.

[۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.

آل بیت پیامبر

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنی - بر مودت و محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبر صلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمانند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است که در آنان به نحو کامل تجلی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل بیت علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آن جا که محبت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

<اهل بیت کیانند؟>

<دوستی اهل بیت در قرآن کریم>

<دوستی اهل بیت در روایات>

<ادله خاص>

اهل بیت کیانند؟

با مراجعه به کتاب‌های لغت و اصطلاح‌علماء، و نیز کتاب‌های حدیث پی‌می‌بریم که مراد از اهل‌بیت پیامبرصلي الله عليه وآله افراد خاصی هستند و اهل‌بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود:

<اهل بیت در لغت و عرف

<اهل بیت در قرآن و سنت

اهل بیت در لغت و عرف

ابن منظور افریقی در لسان‌العرب می‌گوید: «اهل انسان نزدیک‌ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می‌کند». [۱]

[۱] لسان‌العرب، ج ۱۱، ص ۲۸-۲۷، ماده‌اهل؛ مفردات راغب، ماده‌اهل.

اهل بیت در قرآن و سنت

در قرآن و روایات، اهل‌بیت پیامبرصلي الله عليه وآله در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خداصلي الله عليه وآله و امام علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین‌علیهم‌السلام است. و بقیه ذریه پاک نیز به آنان ملحقند، که همان‌ثه امام معصوم از فرزندان امام حسین‌علیهم‌السلام هستند. ام‌سلمه می‌گوید: هنگامی که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) بر پیامبرصلي الله عليه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم‌السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل‌بیت منند». [۱]

و امام حسین‌علیه‌السلام فرمود: «أَنَا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ»؛ [۲] «ما اهل‌بیت نبوتیم.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند: هنگام صبح پیامبر صلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، درحالی‌که بر دوش او پارچه‌ای بافته شده از موی سیاه به نام «کسا» بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن‌گاه حسین علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). [۳].

أحمد بن حنبل می‌گوید: هنگامی که آیه «مباهله» بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، آن‌گاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند». [۴].

[۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۷۰۵؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.

[۲] مقتل الامام حسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

[۳] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابة.

[۴] مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ [۱] «ای رسول ما به امت [بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی‌خواهم جز این که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.»

این آیه معروف به آیه مودت است که در اغلب کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل بیت علیهم السلام می‌دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می‌کند: هنگامی که این آیه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آنها». [۲].

در خطبه‌ای که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودتهم علي كل مسلم، فقال تبارك و تعالی: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت»؛ «... و من از اهل‌بیتی هستم که خداوند مودت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...)، پس انجام کار نیک مودت ما اهل‌بیت است.» امام صادق علیه السلام به ابي‌جعفر احوال فرمود: «چه می‌گویند اهل بصره در این آیه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟» عرض کرد: فدایت کردم، آنان می‌گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

حضرت فرمود: «دروغ می‌گویند، تنها در حق ما اهل‌بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کسا نازل شده است.» [۲]

می‌دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می‌شود.

[۱] سوره شوری، آیه ۲۳.

[۲] در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.

[۳] کافی، ج ۸، ص ۷۹، ح ۶۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.

دوستی اهل بیت در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبت اهل‌بیت‌علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

کوادر نمودن بر دوستی اهل بیت

کدوستی اهل بیت دوستی رسول خداست

کحب اهل بیت اساس ایمان است

کحب اهل بیت عبادت است

«دوستي اهل بيت نشانه ايمان است

«دوستي اهل بيت نشانه پاكي ولادت

«سؤال از دوستي اهل بيت در روز قيامت

وادر نمودن بر دوستي اهل بيت

رسول الله صلي الله عليه وآله مي فرمايند: «ادبوا اولادكم علي ثلاث خصال: حبّ نبيكم، وحبّ اهل بيته، و قراة القرآن»؛ [۱] اولاد خود را بر سه خصلت تربيت كنيد: دوستي پيامبرتان، دوستي اهل بيتش، و قرائت قرآن.»

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «أحسن الحسنات حبنا، و أسوأ السيئات بغضنا»؛ [۲] بهترين نيكيها حبّ ما، و بدترين بدئيها بغض ما اهل بيت عليهم السلام است.»

[۱] كنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹؛ فيض القدير، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱.

[۲] غرر الحكم، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۳۳۶۳.

دوستي اهل بيت دوستي رسول خداست

رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود: «أحبوا الله لما يغذوكم من نعمه، وأحبوني لحبّ الله، و أحبوا اهل بيتي لحيي»؛ [۱] «خدا را دوست بداريد به جهت آن كه از نعمت هائيش به شما روزي مي دهد. و مرا به جهت دوستي خدا دوست بداريد، و اهل بيتم را نيز به جهت دوستي من دوست بداريد.»

زيد بن ارقم مي گويد: در خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله بودم كه ديدم فاطمه زهرا عليها السلام داخل حجره پيامبر صلي الله عليه وآله شد، در حالي كه دو فرزندش حسن و حسين با او بودند، و علي عليه السلام نيز پشت سر آنان وارد شد، پيامبر صلي الله عليه وآله به آنان نظر کرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّني، و من ابغضهم فقد أبغضني»؛ [۲] هر كس اينان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر كس كه اينان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

امام صادق عليه السلام فرمود: «من عرف حقنا و أحبنا فقد أحبّ الله تبارك و تعالي»؛ [۳] هر كس حق ما را شناخته، ما را دوست بدارد در حقيقت خداوند تبارك و تعالي را دوست داشته است.»

[۱] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

[۲] امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.

[۳] کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.

حب اهل بیت اساس ایمان است

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیّتی»؛ [۱] «اساس اسلام، دوستی من و اهل بیت من است.»

همچنین فرمود: «لکلّ شیء اساس، و اساس الإسلام حبّاً أهل البیت»؛ [۲] «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل بیت است.»

[۱] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷.

[۲] المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.

حب اهل بیت عبادت است

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد يوماً خیر من عبادة سنة، و من مات علیه دخل الجنة»؛ [۱] «یک روز دوستی آل محمّد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می شود.»

[۱] نورالابصار، ص ۱۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.

دوستی اهل بیت نشانه ایمان است

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی أكون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلي أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛ [۱] «هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا

نمی‌کند، مگر در صورتی که من دوست‌داشتنی‌تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل‌بیتم از اهلش محبوب‌تر، و عترتم از عترتش دوست‌داشتنی‌تر و ذاتم از ذاتش محبوب‌تر باشد.»

[۱] المعجم الكبير، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶؛ امالي صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.

دوستی اهل بیت نشانه پاکي ولادت

پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! امْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِيَّةٍ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ، وَلَا يَبْعُدُ عَنْ هَدْيٍ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ، وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ»؛ [۱]

«ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیته که پیامبر صلی الله علیه وآله به ابانر کرده آمده است: «يا أبانر! من أحببنا أهل البيت فليحمد الله علي أول النعم. قال: يا رسول الله! و ما أول النعم؟ قال: طيب الولادة، انه لا يحبنا إلا من طاب مولده»؛ [۲]

«ای ابانر! هر کس ما اهل‌بیت را دوست دارد باید بر اولین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابانر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

[۱] ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.

[۲] امالي صدوق، ص ۴۵۵.

سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ حَبِيَّةَ أَهْلِ الْبَيْتِ»؛ [۱]

«اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود، دوستی ما اهل‌بیت است.»

و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه، و عن ماله فيما أنفقه و من أين كسبه، و عن حبنا أهل البيت»؛ [۲]

«روز قیامت بنده قدم از قدم

برنمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل بیت.»

[۱] عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.

[۲] المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.

ادله خاص

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل بیت علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبت برخی از اهل بیت دارد که به تعدادی از آنها نیز اشاره می‌کنیم:

«دوستی امام علی

«دوستی فاطمه زهرا

«دوستی امام حسن و حسین

دوستی امام علی

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «برائة من النار حبّ علی»؛ [۱] «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛ [۲] «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حق تو کاذب باشد.»

أمسلمه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛ [۳] «منافق، علی علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

امام علي عليه السلام فرمود: «والذي فلق الحبة و برأ النسمة، إته لعهد النبي الأمي إليّ إته لا يحبني إنا مؤمن، و لا يبغضني إنا منافق»؛ [٤] «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدي است از پیامبر امی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

[١] مستدرک حاکم، ج ٢، ص ٢٤١.

[٢] همان، ج ٣، ص ١٣٥.

[٣] سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦٣٥، ح ٣٧١٧ جامع الصول، ج ٨، ص ٦٥٦، ح ٦٤٩٩.

[٤] صحیح مسلم، ج ١، ص ٨٦، ح ١٣١؛ سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦٤٣.

دوستی فاطمه زهرا

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «فاطمة بضعة مني، من أغضبها فقد أغضبني»؛ [١] «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»
از عایشه سؤال شد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌تر بوده است؟
گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش. [٢].

[١] صحیح بخاری، ج ٥، ص ٩٢؛ صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٩٠٢.

[٢] سنن ترمذی، ج ٥، ص ٧٠١، ح ٣٨٧٤.

دوستی امام حسن و حسین

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هذان ابناي الحسن و الحسين، اللهم إني أحبهما، اللهم فأحبهما و أحب من يُحبهما»؛ [١] «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می‌دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.»

و نیز فرمود: «الحسن و الحسين ريحانتي»؛ [٢] «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

[۱] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۱-۱۰۰، ح ۲۳۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.

[۲] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۲، ح ۲۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.

جلوه‌های حب در زندگی انسان

انسان که کسی را دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان گونه که اشاره شد، اقبال دارد و این اقبال منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می‌گردد و ادله استحباب شامل آن‌ها نیز می‌شود، مگر در مواردی که مظهر مورد نهی قرار گیرد؛ مثل القاء به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می‌شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می‌کنیم:

- ۱ - اطاعت و انقیاد.
 - ۲ - زیارت محبوب.
 - ۳ - تکریم و تعظیم محبوب.
 - ۴ - برآورده کردن حاجت‌های محبوب.
 - ۵ - دفاع از محبوب به اتحای مختلف.
 - ۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب.
 - ۷ - حفظ آثار محبوب.
 - ۸ - احترام به فرزندان و نسل محبوب.
 - ۹ - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.
 - ۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.
- نتیجه این که اقامه عزاداری نیز لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت‌علیهم السلام است.

روان شناسی عزاداری

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می‌گویند: عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود که جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود. اینک به بررسی این سؤال و پاسخ به آن می‌پردازیم.

مرااتب گریه

مراسم عزاداری و افسردگی

مرااتب گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکر شکل گیرد، سپس این تأثرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می‌کند که ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داورمی ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد و گرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود که یک نوع آن معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی همبستگی مثبت داشته باشد و کنش ورا اجتماعی فرد را مختل سازد، اما سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد؛ نوع اول ناشی از مرگ واقعی است، اما سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

گریه ناشی از ارتباط و علاقه

گریه ناشی از عقیده

گريه ناشي از كمال خواهي

گريه بر مظلوم

گريه ناشي از ارتباط و علاقه

اين گريه به هنگام غم و مصيبت و داغ ديدگي حاصل مي‌شود و اختياري نيست، و معمولاً بي‌اراده جاري مي‌گردد. اين گريه به اصطلاح روان شناسان و روان درمان‌گران، تخليه رواني - هيچاني است و به خود فرد و نيازهاي سرکوفته شده او بازمي‌گردد.

گريه ناشي از عقیده

اين نوع گريه مثل اشكي است كه هنگام مناجات از انسان جاري مي‌شود. كه ناظر به حال و آينده است. اين نوع گريه ريشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌هاي دنيوي و زندگي روزمره نيست.

گريه ناشي از كمال خواهي

برخي از گريه‌ها ناشي از فضيلت‌طلبي و كمال خواهي است، مثل گريه‌اي كه در فقدان معلم و مربّي اخلاق و پيامبر و امام و... رخ مي‌دهد. اين نوع از آن جهت است كه ما در عمق وجودمان كمال و رشد را تحسين مي‌كنيم و از بودن آن كمالات، ذوق‌زده مي‌شويم و از فقدان آنها ناراحت مي‌گرديم. گاهي در مراسم عزاداري گريه‌هايي از اين نوع وجود دارد.

گريه بر مظلوم

مثل اين كه بر رسول خداصلي الله عليه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهيدان و مصايبي كه بر آنان وارد شده مي‌گريم.

مراسم عزاداري و افسردگي

اختلالات افسردگي به سه قسم كلي تقسيم مي‌شود:

۱ - اختلال افسردگي عمده.

۲ - اختلال افسردگی خویی.

۳ - اختلال افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند. [۱].

اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است و برخی از نشانه‌های آن عبارت است از:

الف - احساس غمگینی یا پوچی در بیشتر یا تمام روز.

ب - کاهش چشمگیر علاقه یا لذت نسبت به همه فعالیت‌ها در بخش عمده روز.

ج - کاهش چشمگیر وزن بدن، بدون پرهیز یا وزن غذایی، یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک

ماه.

د - بی‌خوابی یا خواب‌زدگی تقریباً در همه روز.

ه - خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روز.

و - احساس بی‌ارزشی یا احساس گناه مفرط.

ز - کاهش توانایی فکری یا تمرکزیایی تصمیمی همه روزه.

ط - افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم مورد نظر کسانی که می‌گویند مراسم عزاداری باعث

افسردگی جامعه شده است نیست، چون مورد اول بسیار شدید و واضح البطلان است، نه جامعه ایران

مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی‌هایی که می‌دانیم می‌تواند باعث افسردگی

عمده جامعه شود.

نوع سوم هم مراد نیست چرا که مربوط به مواردی خاص از قبیل: اختلال ملال پیش از قاعدگی، اختلال

افسردگی جزئی، اختلال افسردگی پس از روان‌پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و غیره است. پس افسردگی

خویی مورد نظر است. اختلال افسردگی خویی نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:

۱ - کم‌اشتهایی یا پراشتهایی.

۲ - بی‌خوابی یا خواب‌زدگی.

۳ - کمبود انرژی یا احساس خستگی.

۴ - اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی.

۵ - ظهور این نشانه‌ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها به مدت حداقل دو سال.

۶ - این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیک مثل مصرف ناصحیح دارو و... نباشد.

۷ - این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی و شغلی او شود.

اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری نشانه‌های افسرده‌خویی را در انسان فراهم می‌کند، و باعث افسردگی در جامعه می‌شود یا نه؟

برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده‌خویی از دیدگاه روان‌شناسی توجهی کنیم. برای افسرده‌خویی سه عامل عمده را شمارش کرده‌اند: زیستی، ارثی و هیجانی - محیطی. [۲] تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. و از طرفی عامل محیطی تنها در کسانی مؤثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی در وضعیت مغز و کارکرد قسمت‌های مختلف آن دارند. و در بین عوامل محیطی که استرس زایی شدید دارد جایی برای مراسم عزاداری وجود ندارد. سوگ و داغ واقعی می‌تواند یکی از آن عوامل باشد اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس‌زایی ندارد، بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان‌شناسی اجتماعی و کارکرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس‌زدایی را دارد و در صورتی که از مراتب ناشی از عقیده یا کمال‌خواهی یا گریه بر مظلوم باشد می‌تواند ایجاد آرامش در وجود انسان کرده و اضطراب‌زدایی نماید. برای اثبات این مطلب به نمونه‌ای در این باره اشاره می‌کنیم:

دکتر تیجانی تونسی می‌گوید: «... دوستم منع آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است و این مردم بودند که ازدحام می‌کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم گریه می‌کردند و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا، احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگوا می‌دارند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه

السلام آمده بود، ولی یکبارہ در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان‌گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند. آن جا بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدم که می‌فرمود: «اگر آنچه من می‌دانستم شما هم می‌دانستید هر آینه کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می‌خواست مرا تسلی دهد و دل‌داری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی به کلی اشتهايم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی‌دانستم... [۳].

[۱] انجمن روانشناسی آمریکا، ص ۶۰۲.

[۲] انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی، ص ۸۸-۶۷.

[۳] آنگاه هدایت شدم، ص ۹۸-۹۶.

بخاري به سند خود از عايشه نقل مي‌کند: «هنگامي که خبر شهادت زيد بن حارثه و جعفر و عبدالله بن رواحه به پيامبرصلي الله عليه وآله رسيد، حضرت در حالي که آثار حزن در صورتش نمايان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست». [۱] .

ابن هشام نقل مي‌کند: «هنگامي که پيامبرصلي الله عليه وآله به مدينه بازگشت صداي گريه و نوحه را بر کشته شدگان شنيد. آن گاه چشمان پيامبرصلي الله عليه وآله پر از اشک شد و فرمود: ولي حمزه گريه کننده‌اي ندارد. با شنيدن اين سخن، زنان بني اشهل آمدند و بر عموي رسول خداصلي الله عليه وآله گريستند». [۲] .

[۱] ارشاد الساري، ج ۲، ص ۳۹۳.

[۲] السيرة النبوية، ج ۳، ص ۱۰۵.

برپايي عزاداري در راستاي وحدت

گاهي گفته مي‌شود که برپايي مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاري ندارد؛ زيرا اين مراسم در برگيرنده اعتراض و لعن بر برخي از خلفاي مسلمانان است، و لذا به جهت ايجاد وحدت در بين مسلمين ترک آن لازم و ضروري است.

پاسخ:

اولاً: قضيه امام حسين عليه السلام نه تنها به مصلحت شيعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادي خواهان عالم است، لذا با برپايي مراسم يادبود حضرت اباعبدالله الحسين عليه السلام و با ايجاد روحيه شهادت‌طلبي در راه تثبيت آزادي و ايمان مي‌توان جوامع بشري را از يوغ اسارت و بردگي ديگران رهايي بخشيد.

ثانياً: در ذکر مصيبت امام حسين عليه السلام چندان سخني از صحابه به ميان نمي‌آيد. مگر نه اين است که عموم صحابه پيامبرصلي الله عليه وآله، حضرت امام حسين عليه السلام را دوست مي‌داشتند و او را احترام مي‌نمودند؟ و حتي برخي از آنان در کربلا در رکاب امامشان به شهادت رسيدند که از آنها مي‌توان به حبيب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بريرين خضير همداني، عروه غفاري و ديگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می‌تواند بین مسلمانان و منافقان دغل‌کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع آنان تفرقه بیندازد.

سینه زنی در سوگ امام حسین

از برخی روایات شیعه و سنی استفاده می‌شود که سینه زدن در سوگ امام حسین علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

کروایات شیعه

کروایات اهل سنت

روایات شیعه

با مراجعه و تأمل در روایات اهل بیت‌علیهم السلام استفاده می‌شود که ایشان انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه‌زنی را اجازه داده‌اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبه، و قد شققن الجيوب و لطنن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجيوب»؛ [۱] «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی علیهما السلام گریبان چاک داده و به صورت زدند. و بر مثل حسین باید به صورت زده و گریبان چاک داد.»

۲ - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلما رأین النساء جوادک مخزباً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛ [۲] .

«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان کرده و بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌کردند.»

۳ - و نیز در آن زیارت می‌خوانیم که امام زمان علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام عرض می‌کند: «و لأندبتك صباحاً و مساءً، و لأبکینّ علیک بدل الدموع دماً»؛ [۳] «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک‌ها بر تو خون می‌گیرم.»

۴ - از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «انّ يوم الحسين أفرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض كرب و بلا، و اورثنا الكرب و البلاء الي يوم الاتقضاء...»؛ [۴] «همانا روز حسین علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

۵ - شیخ مفید رحمه الله نقل می‌کند: چون زینب علیهم السلام اشعار برادرش حسین علیه السلام را شنید که می‌گوید: «یا دهر افّ لك من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد. [۵] .

۶ - سید بن طاووس نقل کرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مرداتی از آل رسول مشاهده کردند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن کرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری به پا کردند که جگرها را می‌سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان هم‌نوا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند. [۶] .

۷ - ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلی علیین بر حسین به سینه و صورت زدند. [۷] .

۸ - کلینی به سند خود از جابر نقل می‌کند که به امام باقر علیه السلام عرض کرد: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر...»؛ [۸] «شدیدترین جزع، فریاد و اوایلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است...».

[۱] تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵.

[۲] کامل الزیارات، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

[۳] همان.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

[۵] الارشاد، شیخ مفید رحمه الله، ص ۲۳۲.

[۶] لهوف، ص ۱۲ و ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

[۷] کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

[۸] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

روایات اهل سنت

اهل سنت نیز روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت بر رجحان سینه‌زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین علیه السلام دارد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر امام حسین علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمداه...» [۱].

این در حالی است که هرگز امام سجاد علیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

۲ - زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل

کم لک فی الاشراق و الاصلیل

صدا به گوش زینب علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثکلاه، واحزنانه. [۲].

۳ - از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه وآله قبض روح شد...» [۳]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار داد. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم...» [۴].

محمد سلیم اسد درباره سند این حدیث می‌گوید: «این سند صحیح است.» [۵].

۴ - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و

شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می‌کند و می‌گفت: من خودم را هلاک شده می‌بینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می‌توانی یک بنده آزاد کنی؟ [۶].

در این حدیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار او اعتراض نکرد و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی ننمود.

۵ - ابن عباس قضیه طلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران خود را نقل می‌کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می‌زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می‌زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را طلاق داده است؟ [۷].

۶ - سبط بن جوزی می‌گوید: «چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتب بر او می‌گریست تا این که چشمانش کور شد». [۸].

۷ - جرجی زیدان می‌گوید: «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد». [۹].

کبررسی ادله مخالفین

- [۱] البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۱۰؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي، ج ۲، ص ۳۹.
- [۲] تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۱۹؛ كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۵۹؛ ارشاد مفيد، ج ۲، ص ۹۴.
- [۳] در حالی که در دامن من قرار داشت، (ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح نمی‌دانیم).
- [۴] مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴.
- [۵] حاشیه مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۶۳.
- [۶] مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶.

[۷] کنز العمال، ج ۲، ص ۵۳۴.

[۸] تذکرة الخواص، ص ۱۵۲.

[۹] تاریخ النیاحة، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.

بررسی ادله مخالفین

مخالفین سینه‌زنی به ادله‌ای چند از روایات فریقین تمسک کرده‌اند:

کروایات عامه

کروایات اهل بیت

روایات عامه

بخاری به سند خود از عبدالله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجيوب و دعا بدعوي الجاهلیة»؛ [۱] «از ما نیست کسی که به صورت سیلی زده، یقه‌ها چاک دهد و مدعی دعوی جاهلیت باشد.»

برخی به این حدیث تمسک کرده و از سینه‌زنی و نوحه‌سرایی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام منع کرده‌اند.

پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته‌ای است که بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده‌اند. [۲].

کرمانی می‌نویسد: «اگر کسی بگوید: گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود که فاعل این دو کار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که موجب کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی حقیقی است.» [۳].

مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است». [۴].

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام انجام می‌گیرد.

[۱] صحیح بخاری، ج ۱۲۲۰.

[۲] فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۵؛ شرح الکرمانی علی البخاری، ج ۷، ص ۸۸؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ عمدة القاری، ج ۸، ص ۸۷.

[۳] شرح کرمانی بر بخاری، ج ۷، ص ۸۸.

[۴] فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۳.

روایات اهل بیت

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی کرده است؛

۱ - جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصي و من اقام النواحه فقد ترک الصبر و اخذ في غير طریقة»؛ [۱] «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر، و هرکس نوحه‌گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

۲ - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول اللّه صلی الله علیه وآله عن الرنة عند المصيبة و نهی عن النياحة و الاستماع اليها»؛ [۲] «رسول خدا صلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه‌سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»

۳ - عمرو بن ابی مقدم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره آیه (وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ [۳] .) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «إذا أنا متّ

فلاتخمشي عليّ وجهاً و لاثرخي عليّ شعراً و لاتنادي بالويل و لاتقيمنّ عليّ نائحة»؛ [٤] «هر گاه من از دنيا رفتم صورت خود را خراش مده، و موي خود را پريشان مساز و براي من نوحهگري نکن.»

پاسخ

اولاً: اين دسته از روايات اصل برپايي مجالس عزا را نهي نمي‌کند، بلکه از هر عملي که با قضا و قدر الهي منافات داشته باشد جلوگیری کرده است؛ زیرا برخي در فراغ از دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدرات الهي را زیر سؤال مي‌برند، ولي اگر در نوحه سرايي و مرثيه خواني براي ميت تنها ذکر فضایل و خوبی‌هاي او گفته شود اشکالي ندارد.

ثانياً: روايات ناهيه مربوط به موردي است که بر نوحهگري و مرثيهخواني اثري عقلايي مترتب نگردد، در حالي که عزاداري براي اوليائي الهي داراي آثاري عقلايي است. و نيز به اثبات رسانديم که مي‌توانيم آن را داخل در ادله عام کنيم. خصوصاً آن که ثابت شد که سيره رسول خداصلي الله عليه وآله و اهل بيت عصمت و طهارت و صحابه و تابعين و مسلمانان در طول تاريخ بر برپايي مراسم عزا و مرثيهخواني و نوحهگري در سوگ اوليائي الهي، خصوصاً امام حسين عليه السلام بوده است.

ثالثاً: در برخي از روايات تصريح به جواز بلکه رجحان نوحهگري و جزع در سوگ امام حسين عليه السلام شده است:

١ - در روايتي از امام صادق عليه السلام نقل است که فرمود: «کلّ الجزع و البكاء مکروه سوي الجزع و البكاء علي الحسين عليه السلام»؛ [٥] «هر جزع و گريه‌اي مکروه است به جز جزع و گريه بر امام حسين عليه السلام.»

٢ - امام رضا عليه السلام به پسر شبيب فرمود: «... انّ يوم الحسين عليه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزيزنا بأرض کرب و بلا و اورثنا الکرب و البلاء الي يوم الاتقضاء...»؛ [٦] «همانا روز حسين عليه السلام پلک‌هاي ما را زخم کرده و اشک‌هاي ما را جاري ساخته و عزيز ما را در زمين کرب و بلا ذليل کرده است. و تا روز انقضاء [دنيا] غصه و بلا را براي ما به ارث گذارده است.»

٣ - امام صادق عليه السلام به عبدالله بن حماد فرمود: «به من خبر رسیده که گروه‌هايي از اطراف کوفه و نقاط ديگر و نيز گروهی از خانم‌ها در نيمه شعبان، کنار تربت پاک حسين بن علي عليه السلام اجتماع نموده، بر حسين عليه السلام نوحه‌سرايي کرده و قرآن تلاوت مي‌کنند و گروهی به نقل تاريخ و برخي ديگر به مرثيه‌سرايي مي‌پردازند.»

حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده‌ام. امام فرمود: خدارا سپاس که برخی از مردم را علاقه‌مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند». [۷].

۴ - ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «... آیا مصایب کربلا را به یاد می‌آوری؟» عرض کردم: آری. فرمود: «... آیا جزع و اظهار ناراحتی می‌کنی؟» گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می‌کنم. حضرت فرمود: «خدا گریه ات را بپذیرد. آگاه باش! که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می‌کنند. تو از کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناکند...». [۸].

[۱] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵، باب کراهة الصراخ بالویل و العویل.

[۲] همان.

[۳] سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

[۵] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

[۶] همان، ص ۲۸۵.

[۷] کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸.

[۸] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

لباس مشکی پوشیدن

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت اینکه شعار بنی عباس بوده [۱] یا چون لباس اهل جهنم است، [۲] مکروه می‌باشد؟

از ظاهر برخی ادله استفاده می‌شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می‌دهد بلکه داخل در

عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می‌گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می‌بریم که اهل بیت‌علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می‌پوشیده، یا پوشیدن آن را امضا کرده‌اند. اینک به نمونه‌هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می‌کنیم:

کروایات شیعه

کروایات عامه

[۱] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰ از ابواب لباس مصلی، ح ۳.

روایات شیعه

۱ - برقی به سندش از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می‌کرد. [۱].»

۲ - ابن قولویه به سندش نقل کرده که فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن گسترده. آن گاه صیحه‌ای زد و گفت: «ای اهل دریاها! لباس‌های حزن به تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند. [۲].»

[۱] بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۰.

[۲] کامل الزیارات، ص ۶۷ و ۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

روایات عامه

۱ - ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌کند: چون علی‌علیه السلام وفات یافت، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر او را اجابت می‌کنید نزد شما می‌آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سویی ما بیاید. حسن‌علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود. [۱].

۲ - ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین‌علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد. [۲].

۳ - عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از ام‌سلمه نقل کرده که چون خبر کشته شدن امام حسین‌علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله زد و لباس مشکی به تن نمود. [۳].

۴ - و نیز ابن ابی الحدید از اصبع بن نباته نقل می‌کند که گفت: «بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد کوفه شدم، حسن و حسین را مشاهده کردم که لباس مشکی به تن داشتند. [۴].

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.

[۲] مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

[۳] عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.

[۴] شرح ابن ابی الحدید.

مرثیه خوانی

مرثیه خوانی به نثر

مرثیه خوانی به شعر

مرثیه خوانی به نثر

برخی سؤال می‌کنند: چرا در سوگ اولیای الهی سوگواری و مرثیه سرایی می‌کنیم؟ آیا در میان امت‌های پیشین این چنین اعمالی بوده است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیتش چنین کاری را در سوگ بزرگان انجام می‌دادند؟ آیا صحابه و تابعین و به تعبیر دیگر سلف صالح، چنین عملی انجام می‌دادند یا خیر؟

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که مرثیه‌خوانی به نثر، در سوگ اولیای الهی سنتی متداول از صدر اسلام تا کنون بوده است. اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی

«مرثیه خوانی در سوگ امام حسین

مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله و صحابه در سوگ اموات خصوصاً اولیای الهی مرثیه سرایی می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«مرثیه رسول خدا

«مرثیه خوانی فاطمه زهرا

«مرثیه خوانی عایشه

«مرثیه خوانی امام حسن

«مرثیه خوانی در سوگ امام حسن

مرثیه رسول خدا

حلبی از ابن مسعود نقل می‌کند: «ما رسول خدا صلی الله علیه وآله را گریان بر کسی همانند حمزه ندیدیم. جنازه او را به طرف قبله قرار داد. آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد. سپس صیحه‌ای زد که نزدیک بود غش کند. در این هنگام فرمود: ای عموی رسول خدا! و ای شیر خدا و شیر رسول خدا، ای حمزه، ای انجام دهنده خیرات، ای حمزه، ای برطرف کننده غصه‌ها، ای مدافع، ای محافظ رسول خدا!» [۱].

[۱] السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۴۶۱.

مرثیه خوانی فاطمه زهرا

انس بن مالک می‌گوید: «چون از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه علیها السلام رو به من کرده، فرمود: ای انس! چگونه توانستید خاک بر صورت رسول خدا بریزید؟ آنگاه شروع به گریه کرده، ندا سر داد: ای پدرم که دعوت پروردگارت را اجابت نمودی؟! ای پدرم که به قرب پروردگارت رفتی؟! ای پدرم که ندای پروردگارت را پاسخ دادی؟!...» [۱].

[۱] عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۷.

مرثیه خوانی عایشه

ابن عبدربه می‌گوید: عایشه بر سر قبر ابی‌بکر ایستاده و گفت: «... بزرگ ترین حوادث بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مصیبت فقدان تو است.» [۱].

[۱] عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۷.

مرثیه خوانی امام حسن

طبری به سند خود از خالد بن جابر نقل می‌کند که از امام حسن علیه السلام شنیدم، بعد از کشته شدن امام علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود: «لقد قتلتم اللیلة رجلاً فی لیلة فیها نزل القران، و فیها رفع عیسی بن مریم علیه السلام و فیها قتل یوشع بن نون فتی موسی علیهما السلام، واللّه ما سبقه احد کان قبله، ولا یدرکه احد یكون بعده. واللّه ان کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله لیبعثه فی السریة، و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، واللّه ما ترک صفراء و لابیضاء الا ثمانمائة او سبعمائة ارسدها لخدمه»؛ [۱] «شما امشب مردی را کشتید که در آن شب قرآن نازل شد. و در آن شب عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان رفته و یوشع بن نون جوان مرد موسی علیهما السلام کشته شد. به خدا

سوگند! قبل از او کسی از او سبقت نگرفته و بعد از او هیچ کس او را درک نخواهد کرد. به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در سریه [جنگی] می‌فرستاد، در حالی که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بود. به خدا سوگند! هیچ زردی و سفیدی [طلا و نقره‌ای] باقی نگذاشت به جز هشتصد و یا هفتصد درهم که برای خادمش کنار گذارده بود.

[۱] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۷.

مرثیه خوانی در سوگ امام حسن

حاکم نیشابوری به سندش از ام‌بکر بن مسور نقل می‌کند که گفت: چون حسن بن علی از دنیا رحلت نمود. زنان بنی هاشم برای او یک ماه نوحه‌سرایی کردند. [۱]

[۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

مرثیه خوانی در سوگ امام حسین

با مراجعه به مصادر حدیثی و تاریخی پی می‌بریم که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و صحابه و تابعین در زمان حیات خود اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام داشته و در سوگ او مرثیه‌سرایی کرده‌اند. اینک به مواردی در این باره اشاره می‌کنیم:

مرثیه خوانی پیامبر قبل از ولادت امام حسین

مرثیه خوانی پیامبر در مسجد بعد از ولادت امام حسین

مرثیه خوانی پیامبر در خانه ام سلمه

مرثیه خوانی پیامبر در خانه عایشه

مرثیه خوانی رسول خدا بعد از وفات

مرثیه خوانی امام علی بر امام حسین

مرثیه خوانی امام صادق

کمرثیه خوانی ام البنین

کمرثیه خوانی حضرت زینب

کمرثیه خوانی ابن عباس

کمرثیه خوانی زید بن ارقم

کمرثیه خوانی حسن بصری

مرثیه خوانی پیامبر قبل از ولادت امام حسین

حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام‌الفضل نقل می‌کند که فرمود: «روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شده، عرض کردم: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد.

ام‌الفضل می‌گوید: فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود، تا آن که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می‌بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که اتمم به زودی او را به شهادت می‌رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»

این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، از قبیل:

- حاکم نیشابوری. [۱].

- خطیب خوارزمی. [۲].

- ابن صباغ مالکی. [۳].

- ابن حجر مکی. [۴].

- بیهقی. [۵].

- متقی هندی. [۶].

[۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.

[۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

[۳] الفصول المهمة، ص ۱۵۴.

[۴] الصواعق المحرقة، ص ۱۱۵.

[۵] الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۵.

[۶] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

مرثیه خوانی پیامبر در مسجد بعد از ولادت امام حسین

خوارزمی حنفي مي‌گويد: «چون از ولادت امام حسين عليه السلام يك سال كامل گذشت دوازده ملك در حالي كه صورت‌هايشان قرمز بود و بال‌هاي خود را گسترده بودند بر رسول خدا صلي الله عليه وآله فرود آمده، گفتند: اي محمد! زود است كه بر فرزندان حسين آنچه از طرف قابيل بر هابيل وارد شد، بيايد و زود است كه همانند اجر هابيل به او داده شود، و بر قاتل او همانند عذاب قابيل داده خواهد شد. آن روز در آسمان ملكي نبود جز آن كه بر پيامبر صلي الله عليه وآله نازل شده و به او در مصيبت حسين عليه السلام تسليت گفت، و از ثوابي كه به او داده مي‌شود خبر داد، و نيز تربت امام حسين عليه السلام را بر پيامبر صلي الله عليه وآله عرضه كرد. پيامبر صلي الله عليه وآله فرمود: بار خدايا! هر كس او را خوار كند او را خوارگردان، و هر كس او را مي‌كشد به قتل رسان، و به آنچه را دنبال مي‌كند او را بهره‌مند مساز.

هنگامي كه دو سال كامل از ولادت امام حسين عليه السلام گذشت پيامبر صلي الله عليه وآله به سفر رفت. در بين راه توقف نمود و كلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را بر زبان جاري ساخت و چشمانش پر از اشك شد. از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: اين جبرئيل است كه مرا از سرزميني در شطّ فرات به نام كربلا خبر مي‌دهد كه فرزندم حسين بن فاطمه در آن جا به قتل خواهد رسيد. عرض شد: چه كسي او را به قتل مي‌رساند؟ فرمود: مردی به نام يزيد، خداوند او را مبارک نگرداند. و گویا نظر می‌کنم به بازگشت و مدفنش در كربلا در حالي كه سرش را هديه مي‌برند... پيامبر صلي الله عليه وآله در حالي

که محزون بود از سفر خود بازگشت. بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه نمود... آن گاه عرض کرد: بار خدایا! مرا جبرئیل خبر داده که این فرزندم کشته و خوار خواهد شد...» [۱]

[۱] مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

مرثیه خوانی پیامبر در خانه ام سلمه

احمد بن حنبل به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «فرشته باران از پروردگارش اذن گرفت تا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شود، خداوند به او اجازه داد. حضرت به ام سلمه فرمود: مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود. ام سلمه می‌گوید: حسین علیه السلام آمد که داخل شود من او را مانع شدم. حضرت فرار کرد و داخل اتاق رسول خدا شد و از شانه و گردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت. آن فرشته به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. فرشته عرض کرد: آگاه باش! همانا امت تو او را به زودی خواهند کشت. و اگر می‌خواهی مکانی را که در آن جا به قتل می‌رسد به تو نشان دهم. فرشته دستی زد و از خاک قرمز آن مکان آورد. ام سلمه آن را برداشته و در مقنعش گذارد. ثابت گفت که به ما خبر رسیده که این خاک کربلاست.»

[۱]

[۱] مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۲ و ۲۶۵.

مرثیه خوانی پیامبر در خانه عایشه

ابن عساکر به سند صحیح از عایشه نقل کرده که گفت: در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب بود ناگهان حسین علیه السلام وارد شد و به طرف حضرت حرکت کرد. من او را از حضرت دور کردم. سپس به دنبال برخی از کارهایم رفتم. حسین علیه السلام نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. حضرت در حالی که گریان بود از خواب بیدار شد. به او عرض کردم: چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل تربتی را که حسین در آن کشته می‌شود به من نشان داد. غضب خدا بر کسی که خون او را بر زمین ریزد شدید خواهد شد. آنگاه دست خود را گسترده و ناگاه قبضه‌ای از

بطحاء آورد و فرمود: ای عایشه! قسم به کسی که جانم به دست اوست این امر مرا محزون می‌کند. این چه کسی است از امتم که بعد از من حسین را به قتل می‌رساند؟! [۱] .

[۱] ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، رقم ۲۲۹.

مرثیه خوانی رسول خدا بعد از وفات

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله را در نیمه روز در عالم رؤیا دیدم در حالی که ایستاده و پریشان حال و غبارآلود است در حالی که در دستش شیشه‌ای پر از خون است. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، امروز آن را برداشتم. ابن عباس می‌گوید: ما آن روز را حساب کردیم همان روزی بود که حسین علیه السلام به شهادت رسید. [۱] .

ترمذی و حاکم به سند صحیح از سلمی نقل کرده که گفت: ام سلمه را دیدم که در حال گریه است. عرض کردم: چه چیز تو را به گریه در آورده است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله را در عالم خواب مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم: شما را چه شده ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟ حضرت فرمود: لحظه‌ای قبل شاهد کشته شدن حسینم بودم. [۲] .

[۱] مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۹۷.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۴۰.

مرثیه خوانی امام علی بر امام حسین

الف - احمد بن حنبل به سند صحیح از نجی نقل کرده که او با علی علیه السلام حرکت نمود. چون به نینوا - که راهشان به صفین بود - رسیدند، حضرت علی علیه السلام ندا داد: در کنار شط فرات. صبر کن ای اباعبدالله! عرض کردم: جریان چیست؟ حضرت فرمود: روزی بر رسول خدا وارد شدم در حالی که دو چشمش اشک ریزان بود، عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا شما را کسی به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان گریان است؟ حضرت فرمود: آری، مدتی پیش از این جبرئیل از نزد من خارج شد و

مرا خبر داد که حسین در کنار شط فرات کشته خواهد شد. آن گاه فرمود: آیا می‌خواهی از تربت او به تو نشان دهم؟ حضرت فرمود: من گفتم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرد و قبضه‌ای از خاک برداشت و به من عطا نمود، من نتوانستم اشک چشمان خود را نگه دارم لذا اشکام جاری شد. [۱].

ب - نصر بن مزاحم به سندش نقل کرده که علی‌علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شد و در آنجا توفیق نمود. به او عرض شد: ای امیرالمؤمنین! اینجا کربلا است. حضرت فرمود: دارای گرفتاری و بلا است آن گاه با دستش اشاره به مکانی کرد و فرمود: آن جا محل ریختن خون‌های آنان است. [۲].

ج - حافظ طبرانی به سند صحیح از شیبان که عثمانی بود نقل کرده که گفت: علی‌علیه السلام هنگامی که به کربلا رسید برافروخته شد و فرمود: «در این مکان شهادی هستند که برای آنان همانندی نیست به جز شهادی بدر». [۳].

[۱] مسند احمد، ج ۲، ص ۶۰ و ۶۱.

[۲] وقعه صفین، ص ۱۵۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۸.

[۳] مقتل خوارزمی، ص ۱۶۲، به نقل از طبرانی.

مرثیه خوانی امام صادق

ابن عبدربه نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام بر کنار قبر جدش حسین علیه السلام ایستاد و گفت: «اشهد انک قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله، و عبده مخلصاً و جاهدت فی سبيله صابراً محتسباً حتی اتاک الیقین، فلعن الله امة قتلتک ولعن الله امة ظلمتک، ولعن الله امة سمعت بذلك فرضیت به»؛ [۱] «گواهی می‌دهم که همانا تو نماز را به پا داشته و زکات را پرداختی و به معروف امر کرده و از منکر نهی کردی و خدا و رسولش را اطاعت کرده و او را با اخلاص عبادت نمودی. و در راه او جهاد کرده در حالی که صبور بوده و همه را به حساب خدا گذاردی تا آن که تو را یقین فرا رسید. پس خدا لعنت کند امتی که تو را به قتل رساند. و خدا لعنت کند امتی را که به تو ظلم کرد. و خدا لعنت کند امتی را که کشته شدنت را شنید و به آن رضایت داد.

[۱] العقد الفرید، ج ۲، ص ۸.

مرثیه خوانی ام البنین

ابوالفرج اصفهانی درباره ام البنین می‌گوید: «ام البنین مادر چهار برادر بود که همگی به قتل رسیده بودند. او به قبرستان بقیع می‌آمد و بر فرزندان دلخراش‌ترین و جانسوزترین ندبه‌ها را می‌خواند. مردم به دور او جمع شده، به ندبه‌های او گوش فرا می‌نمودند. از جمله کسانی که به بقیع می‌آمد مروان بود، او همیشه به ندبه‌های ام البنین گوش فرا می‌داد و گریه می‌کرد». [۱].

[۱] مقاتل الطالبیین، ص ۸۵.

مرثیه خوانی حضرت زینب

ابوالفرج اصفهانی و دیگران از حمید نقل کرده‌اند که هنگام خروج علی بن الحسین اکبر برای جنگ به میدان، گفت: «نظر کردم به زنی که با سرعت از خیمه بیرون آمد گویا خورشید طلوع کرده است، او صدا می‌زد: «یا حبیباه، یابن اخاه»؛ «ای دوست من! ای فرزند برادر من!» درباره او سؤال کردم، گفتند: او زینب دختر علی بن ابی طالب است. آن گاه آمد و خود را بر روی جنازه علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد». [۱].

طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «چون روز یازدهم محرم فرا رسید ابن سعد دستور داد تا قافله را از کربلا حرکت دهند. همسران امام حسین علیه السلام و فرزندان و خواهران و دختران حضرت با زینب در آن قافله بودند. آنان را همانند اسیران ترک و روم حرکت دادند. زنان گفتند: شما را به حق خدا ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام عبور دهید. اسیران را بر بدن حسین و اصحابش در حالی که بر روی زمین افتاده بودند عبور دادند. چون نگاه زنان به کشته‌ها افتاد صیحه و شیون کرده و بر صورت خود زدند.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند! زینب را فراموش نمی‌کنم که برای حسین علیه السلام ندبه می‌کرد و با صوت حزین و دل شکسته ندا می‌داد: «یا محمداه، صلی علیک ملیک السماء، هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء، و بناتک سبایا، الی الله المشتکی، و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمة الزهراء، و الی حمزة سیدالشهداء. یا محمداه، هذا حسین بالعری، تسفی علیه ریح الصبا، قتل اولاد البغایا، واحزنانه، واکرباه علیک یا ابا عبد الله، الیوم مات جدی رسول الله، یا اصحاب محمد!

هولاء ذریة المصطفي يساقون سوق السبایا؛ «اي محمد! که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاده‌اند، این حسین توست که در خون غوطه‌ور است. اعضایش قطع شده و دخترانش به اسارت رفته‌اند. به سوي خدا و محمد مصطفي و علي مرتضي و فاطمه زهرا و حمزه سيدالشهدا شکایت می‌کنم. اي محمد! این حسین است در این بیابان که باد صبا بر او می‌وزد. او کشته شده به دست اولاد زنا است. امان از حزن تو و مصیبت بر تو اي ابا عبدالله! امروز جدم رسول خدا رحلت نمود. اي اصحاب محمد! اینان ذریه مصطفي می‌باشند که همانند اسیران می‌برند.»

راوي می‌گوید: به خدا سوگند! در آن هنگام زینب هر دشمن و دوستي را به گریه درآورد. [۲]

[۱] مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ طبري، ج ۶، ص ۲۵۶.

[۲] تاریخ طبري، ج ۵، ص ۴۶۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۹.

مرثیه خواني ابن عباس

ابن عباس خطاب به یزید می‌گوید: «تو از من می‌خواهی که یاری‌ات کنم و مرا بر دوستي با خود وادار می‌کنی در حالی که تو بودی که حسین و جوانان عبدالمطلب که چراغ‌های هدایت و ستارگان راهنما بودند به قتل رساندی، و لشکریان به دستور و فرمان تو در یک سرزمین آن‌ها را غارت کرده، خون‌هایشان را بر زمین ریختند، و لباس‌های آنان را ربودند و لب تشنه سرهایشان را از بدن جدا ساختند...». [۱].

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸.

مرثیه خواني زيد بن ارقم

ابن حجر و دیگران نقل کرده‌اند: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد در کوفه گذاردند، او شروع به زدن با چوب دستي بر دندان‌های امام حسین علیه السلام نمود. زیدبن ارقم نیز حاضر بود و به ابن زیاد گفت: چوب دستي خود را بردار، به خدا سوگند! مدت زیادی رسول خدا صلي الله عليه وآله را مشاهده کردم که ما بین این دو لب‌ها را می‌پوسید. آن گاه شروع به گریه کرد. [۱]

[۱] صواعق المحرقة، ص ۱۱۸؛ تذكرة الخواص، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبري، ج ۴، ص ۳۴۹.

مرثیه خوانی حسن بصري

سبط بن جوزي از زهري نقل مي‌کند: «چون خبر کشته شدن حسين به حسن بصري رسيد چندان گريست که هر دو گونه‌اش مرطوب شد. آن گاه گفت: خوار باد امتي که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است. به خدا سوگند! سر حسين به جدهش بازمي گردد، آن گاه جد و پدرش از پسر مرجانه انتقام او را خواهند گرفت». [۱].

[۱] تذكرة الخواص، ص ۲۴۰.

مرثیه خوانی به شعر

شکي نیست که شعر تأثیر بسزايي در روح و روان و عواطف انسان دارد، و لذا اگر مطالب را در قالب شعر قرار دهيم اثر بيشتري خواهد داشت در قلوب و نفوس مردم. واقعه کربلا که به خودي خود محرک احساسات و عواطف مسلمانان است اگر در قالب شعر درآيد مي‌تواند تأثیر بسزايي در تحریک عواطف و احساسات مردم داشته باشد و از اين راه مردم به امام حسين عليه السلام و اهداف او نزديکتر شوند. اينک اين مسأله را به لحاظ حکم شرعي مورد بررسی قرار مي‌دهيم:

«ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر

«مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسين

ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر

براي اثبات اين مطلب مي‌توان به ادله‌اي چند تمسک نمود:

<اصل اباحه

<تعظیم شعائر دینی

<مرثیه خوانی حضرت آدم

<مرثیه خوانی به شعر برای پیامبر

<تقریر مرثی صاحب‌ه از ناحیه پیامبر

اصل اباحه

اصل اوکی در تمام اشیاء اباحه است، این امر در مورد مرثیه‌خوانی نیز جاری است، مادامی که دلیلی بر خلاف آن نباشد. و از آن جا که این امر مورد نهی واقع نشده بلکه دلیل بر رجحان آن وجود دارد لذا داخل در اصل اوکی اباحه و جواز است.

تعظیم شعائر دینی

کسی که قرار است برای او مرثیه‌خوانی شود در صورتی که از اولیای الهی بوده و از رهبران جامعه به حساب می‌آید، با مرثیه‌خوانی احساسات مردم را به او جذب کرده، در نتیجه مردم را به طرف او سوق می‌دهیم که این عمل به نوبه خود تشویق مردم به متابعت و پیروی از آن شخص خواهد بود. که همان پیروی از آن ولی خدا و دستورات او است. لذا می‌توان گفت که مرثیه‌خوانی از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی است.

مرثیه خوانی حضرت آدم

طبری به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم برادرش را به قتل رسانید حضرت برای او گریست و چنین مرثیه‌خوانی کرد:

تغیرت البلاد و من علیها

فلون الارض مغبر قبیح

تَغْيِرَ كُلَّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ

و قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ [١] .

[١] تاریخ طبیری، ج ١، ص ٣٧؛ کامل ابن اثیر، ج ١، ص ٤٣.

مرثیه خوانی به شعر برای پیامبر

جماعت بسیاری از صحابه و دیگران در سوگ رسول خدا صلی الله علیه وآله با شعر مرثیه خوانی کردند:

الف - مرثیه خوانی حضرت زهرا علیها السلام؛

ابن عبدربه نقل می‌کند: فاطمه بر بالای قبر پدرش ایستاد و عرض کرد:

فقدناک فقد الارض و ابلها

و غاب مذغبت عنا الوحي و الکتب

فلیت قبلک کان الموت صادفنا

لما نعت و حالت دونک الکتب [١] .

ب - مرثیه دختر عبدالمطلب:

ألا یا رسول الله کنت رجاعنا

و کنت بنا برّاً و لم تک جافياً

و كنت رحيماً هادياً و معلماً

ليبيك عليك اليوم من كان باكياً [٢] .

ج - مرثيه حسان بن ثابت:

و مالک لاتبکين ذاالنعمة التي

علي الناس منها سائغ يتغمّد

فجودي عليه بالمدموع و أعولي

لفقد الذي لامثله الدهر يوجد

و ما فقد الماضون مثل محمد

و لا مثله حتّي القيمة يفقد

د - مرثيه ابوسفیان بن حارث؛

ابن اسحاق ميگوید: ابوسفیان بن حارث در سوگ پیامبر صلي الله عليه وآله بسیار گریست و در رثاي او

چنين گفت:

أرقت فبات ليلى لايزول

و ليل احي المصيبة فيه طول

فاسعدني البكاء و ذاك فيما

اصيب المسلمون به قليل

لقد عظمت مصيبتنا و جلت

عشية قيل: قد قبض الرسول [٣] .

ه - مرثيه ابي ذؤيب هذلي:

كسفت لمصرعه النجوم و بدرها

و تزعزعت اظام بطن الأبطح

و تزعزعت اجبال يثرب كلها

و نخيلها لخلول خطب مفدح [٤] .

و - مرثيه ابي الهيثم بن تيهان:

لقد جدعت آذاننا و انوفنا

غداة فجننا بالنبى محمد [٥] .

ز - مرثيه امرعله قشيرييه:

يا دار فاطمة المعمور ساحتها

هيجت لي حزناً حبيت من دار [٦] .

ح - مرثيه عامر بن طفيل:

بكت الارض و السماء علي النو

ر الذي كان للعباد سراجاً

من هدينا به الي سبل ال

ق و كئنا لاتعرف المنهاجا [٧] .

ط - مرثيه سواد بن قارب:

بكت عليه ارضنا و سماؤنا

و تصدعت و جداً به الاكباد

لو قيل: تفدون النبيّ محمداً

بذلت له الاموال و الاولاد

[١] العقد الفريد، ج ٣، ص ٢١٨.

[۲] الاستيعاب در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۳۱۲.

[۳] الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۳۴.

[۴] همان، ج ۴، ص ۹۸.

[۵] الاصابه، ج ۴، ص ۱۸۶.

[۶] همان، ص ۲۷۶.

[۷] همان، ج ۳، ص ۵۴.

تقرير مرآتي صحابه از ناحیه پیامبر

صحابه در سوگ بسياري از افراد در حضور پیامبر صلي الله عليه وآله مرثیه خواني کردند و حضرت نه تنها آنان را از اين کار نهی نفرمود بلکه آنان را نیز بر اين کار تشويق کرد.

الف - مرثیه برای حمزة بن عبدالمطلب؛

صفيه دختر عبدالمطلب و برادر حمزه مي‌گويد:

أسائلة اصحاب أحد مخافة

بنات ابي من اعجم و خبير

فقال الخبير انّ حمزة قد ثوي

وزير رسول الله خير وزير

دعاه الي الحقّ نوالعرش دعوة

الي جنّة يحيا بها و سرور [۱].

كعب بن مالك در سوگ حمزه مي‌گويد:

صفية قومي و لاتعجزي

و بكّي النساء علي حمزة

و لاتسامي ان تطيلي البكا

علي اسدالله في الهزة

فقد كان عزّاً لايتامنا

و ليث الملاحم في البزة

يريد بذاك الرضا احمد

و رضوان ذي العرش و العزة [٢].

ب - مرثيه براي عبيدة بن حارث بن عبدالمطلب، شهيد بدر؛

چون عبيده در بدر به شهادت رسيد، كعب بن مالك انصاري گريه‌كنان در سوگ او گفت:

ايا عين جودي و لاتبخلي

بدمعك حقاً و لاتنزري

علي سيد هدنا هلله

كريم المشاهد و العنصر [٣] .

ج - مرثيه براي جعفر بن ابي طالب و شهداي موته؛
حسان بن ثابت ميگويد:

فلايبعدن الله قتلي تتابعوا

بمؤتة منهم ذوالجناحين جعفر

و زيد و عبدالله فيمن تتابعوا

جميعاً و اصحاب المنية تخطر [٤] .

كعب بن مالك انصاري ميگويد:

نام العيون و دمع عينك يهمل

سحاً كما و كف الطباب المخضل

في ليلة وردت علي همومها

طوراً أحن و تارة أتململ

صبروا بموتة لئلا نفوسهم

حذر الردي و مخافة ان ينكلوا

اذ يهتدون بجعفر و لوانه

قدّام اولهم فنعم الاول [٥] .

د - مرثيه كشته شدگان روز ربيع؛

جماعتي نزد رسول خداصلي الله عليه وآله آمده و ايشان خواستند تا گروهی را براي تعليم احكام اسلام به منطقه آنها بفرستد. پیامبرصلي الله عليه وآله شش نفر از اصحاب خود را به سوي آنها فرستاد. هنگامی که به چشمه ربيع که آبی براي قبیله هذیل بود رسیدند. با کمک گرفتن از قبیله هذیل بر این شش نفر حمله کردند. آنان در ابتدا گفتند: ما نمی‌خواهیم شما را بکشیم بلکه می‌خواهیم شما را به اهل مکه تسلیم کنیم تا جایزه بگیریم. برخی از آن شش نفر با آنها جنگیدند تا کشته شدند ولي خبيب و همراه او خود را تسلیم کردند. در بین راه همراه او خواست که بر آنان شمشیر بکشد که او را نیز با سنگ به شهادت رساندند. و در آخر هم خبيب را به اهل مکه تسلیم نمودند و اهل مکه او را به دار آویختند. حسان درباره آنان می‌گوید:

صلي الإله علي الذين تتابعوا

يوم الرجيع فاکرموا و اثیبوا

رأس السرية مرثد و اميرهم

و ابن البکیر امامهم و خبيب [٦] .

و نیز در سوگ آنان گریه‌کنان می‌گوید:

ما بال عینک لاترقاً مدامعها

سحاً علی الصدر مثل الولؤ القلق

علی حُبیب فتی الفتیان قد علموا

لافتشل حتی تلقاه و لاتزق [۷] .

ه - مرثیه نعم در سوگ همسرش از شهیدان احد؛

یا عین جوادی بفیض غیر ابساس

علی کریم من الفتیان لبّاس [۸] .

و - مرثیه برای سعد بن معاذ، مجروح روز خندق؛

مردی از انصار در مورد سعد می‌گوید:

و ما اهتَزَّ عرش اللّٰه من موت هلك

سمعنا به الا لسعد ابي عمرو [۹] .

حسان بن ثابت گریان در مصیبت سعد می‌گوید:

لقد سجت من دمع عيني عبرة

و حق لعيني ان تفيض علي سعد

قتيل ثوي في معرك فجعت به

عيون ذواري الدمع دائمة الوجد [١٠] .

ز - مرثيه براي شهدي چاه معونه؛

ابو برآء به رسول خداصلي الله عليه وآله عرض كرد: اگر كساني از اصحابت را به اهل نجد بفرستي، اميد مي‌رود كه آنان دعوت تو را بپذيرند. پيامبرصلي الله عليه وآله جماعتي را به نجد فرستاد، آنان حركت کرده و در کنار چاه «معونه» فرود آمدند. نامه رسول خداصلي الله عليه وآله را به عامر بن طفيل دادند ولي او در آن نظر نکرد، و هم فرستاده را به قتل رسانيد و هم با كمك قبائل ديگر، آن عده از مسلمانان را كشتند.

عبدالله بن رواحه بر نافع بن بديل بن ورقاء خزاعي از شهدي اين واقعه گريسته، مي‌گويد:

رحم الله نافع بن بديل

رحمة المبتغي ثواب الجهاد

صابر صادق وفي اذاما

اكثر القوم قال قول السداد [١١] .

حسان بن ثابت گريه‌كنان درباره آنان مي‌گويد:

علي قتلي معونة فاستهلي

بدمع العين سحاً غير نزر [١٢] .

ح - مرثيه براي عثمان بن مظعون؛

چون عثمان بن مظعون از دنيا رحلت كرد، همسرش درباره او چنين گفت:

يا عين جودي بدمع غير ممنون

علي رزية عثمان بن مظعون

علي امرئ كان في رضوان خالقه

طوبي له من فقيد الشخص مدفون [١٣] .

ط - مرثيه براي وليد بن وليد بن مغيره؛

ايسلمه همسر پيامبرصلي الله عليه وآله گريه‌كنان براي وليد مي‌گويد:

يا عين فابكي للوليد بن الوليد بن مغيرة

قد كان غيثاً في السنين و رحمة فينا و ميره [١٤] .

ي - مرثيه براي زيد بن عمر بن خطاب؛

اياس بن بكير در مرثيه او كه در جنگ بني عدي كشته شد، مي‌گويد؛

ألا يا ليت أمي لم تلدني

و لم اك في الغزاة لدي البقيع

و لم أر مصرع بن الخير زيد

و هدته هنا لك من صريع [١٥].

ک - مرثیه حضرت علي عليه السلام در سوگ فاطمه عليها السلام:

اميرالمؤمنين عليه السلام بر بالاي قبر فاطمه عليها السلام ايستاده، در حالي كه غصه ها و بغض ها گلوگيرش شده بود نتوانست جلوي اشك سوزان از قلب خود را بگيرد، در اين هنگام است كه ميگويد:

لكل اجتماع من خليلين فرقة

و كلّ الذي دون الممات قليل

و انّ افتقادي واحداً بعد واحد

دليل علي أن لايدوم خليل [١٦].

[١] سيره ابن هشام، ج ٣، ص ١٦٧.

[٢] همان، ص ١٥٨.

[٣] همان، ص ٢٥.

[٤] همان، ج ٤، ص ٣٨٤ و ٣٨٥.

[٥] همان، ص ٣٨٦.

[۶] همان، ج ۳، ص ۱۸۳.

[۷] همان، ص ۱۷۷.

[۸] همان، ص ۱۶۸.

[۹] همان، ج ۴، ص ۵۴.

[۱۰] همان، ص ۲۹۶.

[۱۱] همان، ج ۳، ص ۱۸۸.

[۱۲] همان، ص ۱۸۹.

[۱۳] الاستیعاب، ج ۳، ص ۶۳۰.

[۱۴] همان.

[۱۵] همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

[۱۶] العقد الفرید، ج ۲، ص ۹.

مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «شعرا به اقدام به مرثیه‌سرایی برای امام حسین علیه السلام نمی‌کردند». [۱]

ولی در عین حال گروهی در سوگ امام حسین علیه السلام شعر سرودند: سبط بن جوزی از سدّی نقل

می‌کند که گفت: «اول کسی که در سوگ حسین مرثیه سرایی کرد عتبه بن عمرو عیسی بود».

با مرور به کتب تاریخی پی می‌بریم که شعرائی بوده‌اند که درباره مصیبت امام حسین علیه السلام شعر

سروده‌اند اینک به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

<سلیمان بن قته

<ابوالرجح خزاعی

<زینب دختر امیرالمؤمنین

<جعفر بن عفان

<محمد بن ادريس شافعي

<امير عضدالدين

<جد سبط بن جوزي

<رباب همسر امام حسين

<عبيدالله بن حر جعفي

[۱] مقاتل الطالبين، ص ۹۰.

سليمان بن قته

او كه يكي از مردان قبيله بني تميم بن مرّة بن كعب بن لؤي و از طرفداران بني هاشم بوده و از تابعين به حساب مي‌آمد در مرثيه امام حسين عليه السلام شعري دارد كه اول آن چنين است:

مررت علي ابيات آل محمد

فلم أرها كعهدها يوم حلت [۱].

[۱] كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۹۱؛ مقاتل الطالبين، ص ۹۱.

ابوالرجح خزاعي

مرزباني مي‌گويد: ابوالرجح خزاعي بر فاطمه دختر حسين بن علي عليه السلام وارد شد و براي او مرثيه‌اي دربار ه حسين عليه السلام قرائت كرد كه مطلع آن چنين است:

أجالت علي عيني سجايب عبرة

فلم تصحّ بعد الدمع حتىّ ارمعت

تبكي علي آل النبي محمّد

ما اكثرت في الدمع لا بل اقلت [۱] .

[۱] معجم الشعراء، ص ۲۳۲.

زينب دختر اميرالمؤمنين

چون سر مبارک امام حسين عليه السلام و اسرا به مدينه رسيد، همه اهل مدينه ضجّهکنان و گريه کنان از خانهها بيرون ريختند. در اين هنگام زينب دختر علي بن ابي طالب عليهم السلام صيحه کنان فرياد مي‌زد: واحسيناه، والخوتاه، وأهلاه، وامحمداه. آن گاه فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم

ماذا فعلتم و انتم آخر الأمم

بأهل بيتي و اولادي أما لكم

عهد أما أنتم توفون بالذمم

ذريتي و بنو عمي بمضيعة

منهم أساري و منهم ضرّجوا بدم

ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم

ان تخلفوني بسوء في ذوي رحمي [١] .

[١] تاريخ طبري، ج ٥، ص ٢٩٣؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٩٨؛ تذكرة الخواص، ص ٢٧٥.

جعفر بن عفان

او كه از اصحاب امام صادق عليه السلام است، در مرثيه امام حسين عليه السلام چنين مي گويد:

لبيك علي الاسلام من كان باكياً

فقد ضيعت احكامه و استحلّت

غداة حسين للرماح دريئة

و قد نهلت منه السيوف و علّت

و غودر في الصحراء لحماً مبدداً

و قد نهلت منه السيوف و علّت

فما نصرته امّة السوء اذ دعا

لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت [١] .

[١] مقتل خوارزمي، ج ٢، ص ١٤٤.

محمد بن ادريس شافعي

محمد بن عزالدین یوسف بن حسن زرندي - شيخ حديث در مسجد پیامبر اکرم صلي الله عليه وآله - از ابوالقاسم فضل بن محمد مستملي و او از قاضي ابوبکر سهل بن محمد او از ابوالقاسم بکران بن طیب نقل کرده که به او خیر رسیده که شافعي این اشعار را میخوانده است:

تأوب همي و الفؤاد كئيب

و أرق عيني و الرقاد غريب

و مما نفي نومي و شيب لمتي

تصاريف أيام لهنّ خطوب

تزلزلت الدنيا لآل محمد

و كادت لهم صمّ الجبال تذوب

و غارت نجوم و افشعرت ذوائب

و هتک استار و شقّ جيوب

فللنصل إعوال و للرمح رنة

و للخيل من بعد الصّهيل نحيب

فمن مبلغ عنيّ الحسين رسالة

و ان كرهتها انفس و قلوب

قتيل بلاجرم كأنّ قصيصه

صبيغ بماء الأرجوان خضيب

يُصلّي علي المختار من آل هاشم

و يُغزي بنوه انّ ذا لعجيب

لئن كان ذنبي حبّ آل محمّد

فذلك ذنب لست عنه اتوب

هم شفعايني يوم حشري و موقفي

و حبّهم للشافعيّ ذنوب [١] .

[١] معارج الوصول، زرندي، ص ٨٠؛ مقتل الحسين، خوارزمي، ج ٢، ص ١٢٦.

امير عضدالدين

زرندي از امير عضدالدين محمد بن علي بن احمد بن علي بن عبدالله وزير نقل کرده که در مرثيه حسين بن علي عليه السلام و اهل بيتش عليهم السلام ابياتي همانند آب زلال بلکه رقيق تر از آن سروده است که بخشي از آن چنين است:

بدت كربلا ملاي من الكرب و البلا

فقوما معي في ارضها و قفا نبكي

بها قتلوا سبط النبي محمد

و باعوا هذاك الرشد بالمال و الملك

و ضاعت دماء بالعراق عزيزة

مكرمة اذ كان راماً من المسك

فياويل اقوام طغاة تعرّضوا

لتلك الدماء الفاطميات بالسفك [۱] .

[۱] همان، ص ۸۱.

جد سبط بن جوزي

سبط بن جوزي از جدش اشعاري را در مصيبت امام حسين عليه السلام نقل کرده که بخشي از آن چنين است:

و لَمَّا رَأَوْا بَعْضَ الْحَيَاةِ مِثْلَهُ

عَلَيْهِمْ وَ عَزَّ الْمَوْتُ غَيْرَ مُحَرَّمٍ

أَبُوا أَنْ يَذُوقُوا الْعَيْشَ وَ الذَّلَّ وَاقِعٍ

عَلَيْهِ وَ مَاتُوا مَيِّتَةً لَمْ تَذُمَّ [١] .

[١] تَذْكَرَةُ الْخَوَاصِّ، ص ٣٧٣.

رباب همسر امام حسين

ابوالفرج اصفهاني از هشام كلبي نقل کرده كه گفت: از رباب بعد از شهادت امام حسين عليه السلام خواستگاري شد ولي او امتناع نمود و فرمود: من بعد از فرزند رسول خدا صلي الله عليه وآله با كسي ازدواج نخواهم كرد. آن گاه اين ابیات را در سوگ امام حسين عليه السلام سرود:

إِنَّ الَّذِي كَانَ كَانَ يَسْتَضَاءُ بِهِ

بِكَرْبِلَاءٍ قَتِيلٍ غَيْرِ مَدْفُونٍ

سَبَطَ النَّبِيَّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً

عَنَّا وَ جَنَّبْتَ خَسِرَانَ الْمَوَازِينِ

قد كنت لي جبلاً صعباً ألوذ به

و كنت تصحبنا بالرحم و الدين

من لليتامي و من للسائلين و من

يعني و يؤوي اليه كل مسكين

و الله لا ابتغي صِهراً بصحرکم

حتي اغيب بين الرمل و الطين [۱] .

[۱] الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

عبداللہ بن حر جعفي

ابن اثیر می‌نویسد: «چون معاویہ از دنیا رفت و حسین بن علی‌علیه السلام به قتل رسید، عبداللہ بن حرّ جعفي از جمله کسانی بود که در قتل امام شرکت نکرده و عمداً خود را مخفي کرده بود. چون حسین‌علیه السلام کشته شد، ابن زیاد شروع به جست و جوي اشراف از اهل کوفه نمود ولي عبداللہ بن حرّ را ندید، تا این که خود عبداللہ بن حرّ بر ابن زیاد وارد شد. پسر زیاد به او گفت: کجا بودي؟ او گفت: مريض بودم.

ابن زیاد گفت: مريض قلب يا مريض بدن؟ او گفت: قلبم مريض نبوده است، ولي بدنم مريض بود و خداوند بر من منت گذارده و آن را عافيت بخشيد. ابن زیاد گفت: دروغ گفتي، ولي تو با دشمنان ما بودي.

او گفت: اگر من با آنها بودم مرا نیز یافته بودي.

ابن زیاد از عبدالله بن حر غافل شد، و لذا او از دارالاماره بیرون آمده و سوار بر اسبش شد. ابن زیاد درباره او سؤال کرد، گفتند: او سوار بر اسبش شده است. ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید. مأموران پشت سر او رفتند و گفتند: امر امیر را اطاعت کن. گفت: به او خبر دهید هرگز با میل خود نزد او نخواهم آمد. آن گاه اسبش را به حرکت درآورده و بر منزل احمد بن زیاد طائی وارد شد. اصحابش دور او را گرفتند.

آن گاه از خانه خارج شد و خود را به کربلا رسانید. نظر بر قتلگاه حسین علیه السلام و کشته شدگان همراهش انداخت و بر آنان استغفار کرد. سپس به طرف مداین آمد. وی در سوگ شهیدان به خون خفته، در قصیده‌ای می‌گوید:

يقول امير غادر و ابن غادر

ألا كنت قابلت الشهيد بن فاطمه

و نفسي علي خذلانه و اعتزله

و بيعة هذا الناكث العهد لآئمه

فيا ندمي ان لا اكون نصرته

ألا كل نفس لاتسدد نادمه

و يا ندمي أن لم أكن من حماته

لذو حسرة ما ان تفارق لازمه

سقي الله ارواح الذين تآزروا

علي نصره سقياً من الغيث دائمه

وقفت علي اجداثهم و مجالهم

فكاد الحشي ينفض و العين ساجمه [١] .

[١] كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٢٣٧ و ٢٣٨.

گريستن

<گريستن از دیدگاه قرآن و روایات

<آثار گريستن

<گريه در سوگ اوليائي الهي از دیدگاه عقل

<گريه در سوگ اوليا از دیدگاه تاريخ

<گريستن در سوگ امام حسين

<بررسي ادله مخالفين

<تباکي در سوگ اوليائي الهي

گريستن از دیدگاه قرآن و روایات

با مطالعه آیات قرآن کریم و روایات، حقایق آشکار و نهان فراواني براي ما درباره گريه و اشک ريختن

روشن مي‌شود، اينک به برخي از آیات و روایات در اين زمينه اشاره مي‌کنيم:

<آیات قرآن

<روایات

آیات قرآن

<گریه نشانه درک حقایق

<گریه مجازات

<اشک برای خدا، نشانه خردمندی

<اشک برای خدا، سیره انبیای الهی

<اشک ندامت، راه چاره گمراهان

گریه نشانه درک حقایق

خداوند متعال می‌فرماید: (وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ)؛ [۱] «و هر گاه آیاتی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بشنوند، می‌بینی که اشک از چشمان آنان جاری می‌شود، به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند. آنان می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس نام ما را با گواهان بنویس.»

این آیه مربوط به نجاشی زمامدار حبشه است که در آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مهاجرت مسلمانان از مکه به سوی حبشه پذیرای مسلمانان مهاجر شد.

[۱] سوره مائده، آیه ۸۳.

گریه مجازات

خداوند متعال می‌فرماید: (فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ [۱] «پس آنان باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهایی است که انجام می‌دادند.»

این آیه مربوط به منافقین عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است که به بهانه گرما یا سرمای هوا از شرکت در جهاد خودداری می‌کردند و مردم را نیز از شرکت در جهاد بازمی‌داشتند.

[۱] سوره توبه، آیه ۸۲.

اشک برای خدا، نشانه خردمندی

خداوند می‌فرماید: (وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، وَ يَخْرُونَ لِلآدِقَانِ بَبْكَوْنَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا)؛ [۱] «می‌گویند: منزه است پروردگار ما که وعده هایش یقیناً انجام شدنی است. آنان به زمین می‌افتند و گریه می‌کنند و [تلاوت آیات الهی همواره] بر خشوع آنان می‌افزاید.

[۱] سوره اسراء، آیات ۱۰۸ و ۱۰۹.

اشک برای خدا، سیره انبیاي الهی

خداوند می‌فرماید: (... إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بَكِيًّا)؛ [۱] «آنان [پیامبرای الهی و هدایت یافتگان] کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد به خاک می‌افتادند در حالی که سجده می‌کردند و گریان بودند.»

[۱] سوره مریم، آیه ۵۸.

اشک ندامت، راه چاره گمراهان

خداوند می‌فرماید: (أَزِفَتِ الْآزِفَةُ، لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ، أَفْمَنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجِبُونَ، وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ)؛ [۱] «آنچه باید نزدیک شود [قیامت]، نزدیک شده است و هیچ کس جز خدا نمی‌تواند سختی‌های آن را بر طرف سازد. آیا از این سخن تعجب می‌کنید و می‌خندید و گریان نمی‌شوید.

[۱] سوره نجم، آیات ۶۰-۵۷.

روایات

در روایات اسلامی نیز برای گریه و اشک ارزش خاصی بیان شده است:

«اشک، نشانه لطف خداوند

«اشک، اولین هدیه خدا به انسان

«اشک، عامل نورانیت دل

«نرم شدن دل به واسطه اشک

«اشک، عامل رهایی از عذاب

«اشک و پاداش عظیم الهی

«اشک چشم معادل خون شهید

اشک، نشانه لطف خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بكاء العيون و خشية القلوب من رحمة الله»؛ [۱] «اشک چشمها و ترس دلها [از خدا] از رحمت خداوند به شمار می‌رود.»

[۱] مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۳۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۳۶.

اشک، اولین هدیه خدا به انسان

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اتما هي رحمة يجعلها في قلوب عباده»؛ [۱] «همانا اشک رحمتی است که خداوند آن را در وجود بندگانش قرار می‌دهد.

[۱] بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۹۱، ح ۴۳.

اشک، عامل نورانیت دل

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب»؛ [۱] «گریه کردن از خوف خدا، قلب را نورانی و از بازگشت به ارتکاب گناه بازمی‌دارد.»

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۵، ح ۳۶.

نرم شدن دل به واسطه اشک

پیامبر صلی الله علیه وآله در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! اربع خصال من الشقاء: جمود العين و قساوة القلب و بُعد الامل و حبّ البقاء»؛ [۱] «ای علی! چهار ویژگی از بدبختی و شقاوت است: خشکی چشم، سختی دل، آرزوی دراز، دوست داشتن بقا.»

[۱] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۶۴، ح ۲۱.

اشک، عامل رهایی از عذاب

امام حسین علیه السلام فرمود: «البكاء من خشية الله نجاة من النار»؛ [۱] «گریستن از خوف خدا موجب رهایی از دوزخ است.»

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۵، ح ۳۵.

اشک و پاداش عظیم الهی

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ما من عمل الا و له وزن و ثواب الا الدمعة، فاتها تطفی غضب الرب»؛ [۱] «هر کار و عمل نیکی به اندازه معینی دارای پاداش و ثواب است، مگر اشک، پس همانا اشک چشم آتش خشم الهی را فرو می‌نشانند.»

[۱] همان، ج ۱۱، ص ۲۴۰.

اشک چشم معادل خون شهید

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «... و ما من قطرة احبّ الي الله من قطرتين: قطرة دم في سبيل الله، و قطرة دمع في سواد الليل من خشية الله»؛ [۱] «...هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از دو قطره

نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی شب از بیم خدا از دیده جاری گردد.»

[۱] امالی، شیخ مفید، ص ۱۱، ح ۸.

آثار گریستن

علما و دانشمندان برای گریستن آثار و تأثیراتی ذکر کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«تصفیه باطن

«اشک، سلاح خودسازی

«اشک، راهی برای رسیدن به عشق

«تأثیر گریستن در سلامتی انسان

تصفیه باطن

کسانی که در مسیر عبودیت حق از اشک و آه بهره می‌برند به نتایج معنوی فراوانی دسترسی پیدا می‌کنند؛ زیرا اشکی که در برابر خدایا در اندوه اولیای الهی از چشمه‌سار دیدگان جاری می‌شود، از آن جهت که حالتی روحانی و الهی در آن حاکم است از نورانیت و معنویت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به خداوند متعال عرض می‌کند: «یا الهی و ربی و سیدی و مولای، لای الامور الیک اشکوا و لما منها اضحّ و أبکی»؛ «ای پروردگار و آقا و مولای من! برای کدامین از امور خود شکوه به سوی تو آورم و برای کدامین از آن‌ها گریه و زاری نمایم.»

و در جایی دیگر عرض می‌کند: «و لأبکینّ علیک بکاء الفاقدين»؛ «و البته من از دوری تو همانند گریه عزیز گم کرده گریه می‌کنم.»

و در فراز آخر دعا می‌گوید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء»؛ «رحم کن به کسی که سرمایه‌اش امیدواری و اسلحه‌اش گریه و زاری است.»

اشک، سلاح خودسازی

اشک و گریه سلاحی است قوی و بُرنده که می‌تواند در راه خودسازی کمک شایانی به ما داشته باشد. لذا حضرت علی‌علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء». در جنگ با دشمن درونی، یعنی جبهه جهاد اکبر، اسلحه انسان آه است نه آهن، گریه است نه شمشیر. کسانی هستند که در مجلس عزای حسین بن علی‌علیه السلام نشسته‌اند، اما آن هنر و درک را ندارند تا اشک بریزند، و بر فرض هم که درک داشته باشند آن نرمش دل در آنان نیست، چه این که تحصیل نرمش دل، کار هر کسی نیست که نصیب او گردد.

از دیدگاه علمای اخلاق ریشه بسیاری از جنایات‌ها قساوت قلب است. انسان وقتی به قساوت قلب و سخت دلی مبتلا شد، بسیاری از مواهب فطری را از دست می‌دهد، به طوری که نه از آلام دیگران متأثر می‌شود و نه دلش در مهر کسی می‌تپد، و نه رغبتی به راز و نیاز با خدا دارد و نه تمایل به محبت با مردم در خود احساس می‌کند. بدیهی است که بهترین وسیله پیشگیری یا مداوا در این زمینه، اشک و گریه است.

اشک، راهی برای رسیدن به عشق

عشق در لغت به معنای «دلدادگی» و «خاطرخواهی» است. محدث قمی می‌گوید: «عشق عبارت است از زیاده روی در محبت». [۱]

به طور قطع در بین ابزار و وسایلی که برای وصول به عشق حقیقی - که همان عشق به محبوب عالم یعنی خدا است - نیاز می‌باشد پس از شناخت و معرفت، اشک و گریه است. بنابراین اگر انسان، مشتاق رسیدن به حقیقت باشد ولی از اشک و گریه مدد نگیرد هرگز تحول معنوی وسیع و مؤثر در او پدید نمی‌آید.

زبان مترجمان عقل است ولی ترجمان عشق، چشم است. آنجا که اشکی از روی احساس و درد می‌ریزد عشق حضور دارد، ولی آن جا که زبان با گردش منظم خود جمله‌های منطقی می‌سازد، عقل حاضر است. بنابراین، همان طور که استدلال‌ات منطقی و کوبنده می‌تواند همبستگی گوینده را با اهداف رهبران آن مکتب آشکار سازد، قطره اشک نیز می‌تواند اعلان جنگ عاطفی بر ضد دشمنان مکتب محسوب گردد.

شکسپیر، دانشمند، نویسنده و شاعر انگلیسی می‌گوید: «اندیشه‌ها، رؤیاها، آه‌ها، آرزوها و اشک‌ها از ملازمات جدایی‌ناپذیر عشق هستند».

و در جمله‌ای دیگر می‌گوید: «عشقی که با اشک‌های چشم شست و شو داده شود، همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند» [۲].

ویکتور هوگو، نویسنده معروف غربی می‌گوید: «خوشبخت کسی است که خدا به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است» [۳].

[۱] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۷.

[۲] چکیده اندیشه‌ها، ص ۲۵۰.

[۳] همان.

تأثیر گریستن در سلامتی انسان

به عقیده دانشمندان علوم تجربی و محققان علوم پزشکی، برای اشک خواص طبّی مختلفی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - همراه اشک آنزیمی خارج می‌شود که چشم و اطراف آن را ضد عفونی می‌کند.

۲ - مطابق آزمایشات به عمل آمده، آنان که بیشتر گریه می‌کنند کمتر به زخم‌های معده و اثنی عشر دچار می‌شوند.

۳ - دانشمندان معتقدند که گریستن، در کاهش آلام درونی، و فشارهای روحی و روانی تأثیر بسیار عجیبی دارد.

۴ - با اشک و گریه می‌توان برخی از بیماری‌ها را تشخیص داد، چون اشک چشم مایه صاف شده از خون بدن است و لذا به کمک آن می‌توان گونه‌های مختلفی از سرطان را شناسایی کرد.

گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل

گریه در سوگ اولیای الهی خصوصاً بر سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام موافق با عقل سلیم بوده و دارای آثار و فواید بسیاری است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - گریه بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام از مظاهر محبت به آنان است که خداوند متعال به آن امر نموده و عقل نیز آن را تأیید می‌کند.

۲ - این اشک از مصادق تعظیم شعائر الهی است، زیرا با این عمل در حقیقت شعارهای آنان را به پا می‌داریم.

۳ - گریه بر امام حسین علیه السلام در حقیقت توبه و انابه به سوی خداوند و رجوع به تمام خوبی‌ها است، زیرا گریه بر امام حسین علیه السلام جهت شخصی ندارد، بلکه به این دلیل است که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای تمام خوبی‌هاست که در راه احیای دین الهی مظلومانه به شهادت رسیده است. پس گریه برای چنین افرادی انابه و بازگشت و ارتباط با خوبی‌هاست. در روایات اسلامی آمده است: هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگیراند یا خود را گریان نشان دهد (تباکی کند) بهشت بر او واجب می‌گردد، زیرا این گونه گریه با این گرایش در حقیقت توبه و انابه و رجوع به خداوند متعال است.

۴ - انسان تا به باطن خود رجوع نکند و از آن طریق با ولی خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام ارتباط پیدا نکند، دلش نمی‌شکند و اشکش جاری نمی‌گردد. پس گریه بر امام حسین علیه السلام در حقیقت ارتباط از راه باطن بین وجودی محدود با وجودی بی‌کران و نامحدود است. پر واضح است که با این ارتباط، انسان محدود نیز نامحدود خواهد شد. همان گونه که اگر آب محدود و برکه‌ای در جایی باشد و آن را به دریای بی‌کران متصل و مرتبط نسازیم، در مدت اندکی آب گندیده و یا به دلیل شدت گرمای هوا نابود خواهد شد، مگر آن که آن را به دریای بی‌کران متصل نماییم که در این صورت به مانند دریا عاصم و مصون از هر نوع میکروب و تعفن و نابودی خواهد شد.

۵ - گریه بر مظلوم، انسان را احساسی کرده، مدافع مظلوم خواهد نمود، خصوصاً کسی که معصوم بوده و امام و وصی و جانشین صاحب شریعت باشد، که در این هنگام انسان مدافع شریعت خواهد شد. هم چنین با دیدن هر مظلومی به فکر دفاع از او بر خواهد آمد و این مطلبی است که روان شناسان به آن اشاره کرده‌اند. از همین رو می‌بینیم که شیعیان به سبب بهره برداری از این اکسیر اعظم که همان گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و مظلومیت اوست همواره در طول تاریخ حامی و پشت و پناه مظلومان بوده‌اند.

۶ - گریه بر ولیّ خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام آرام بخش قلب‌های سوخته‌ای است که به جهت مصائبی که بر آن حضرت علیه السلام وارد شده، آتش از آن شعله‌ور بوده و قطره‌های اشک، مرحمی بر دل سوخته عاشقان آن حضرت خواهد بود.

۷ - اشک، خصوصاً برای اولیای الهی سبب رقت قلب شده و قساوت را از انسان دور می‌کند و زمینه را برای ورود انوار خداوند در دل انسان فراهم می‌سازد، زیرا اشک توجیه شده صیقلی کننده زنگار دل است.

۸ - اشک بر امام حسین علیه السلام در حقیقت مبارزه منفي و عملي با حاکمان جائر است، یعنی با این عمل وانمود می‌کنند که از رفتار آنان بیزارند، همان گونه که حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از واقعه «سقیفه» گریه‌های فراوانی کرد، تا از جهتی به مردم بفهماند که برای چه دختر رسول خدا ناراحت است و می‌گیرید؟ با آن که اهل بیت علیهم السلام الگویی صبر و مظهر بردباری و استقامت و شکیبایی‌اند.

۹ - اشک بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً سرور شهیدان اعلام ادامه دادن و زنده نگه داشتن راه آن بزرگواران است؛ هم چنین اعلام این مطلب است که ما در طول تاریخ مخالف یزید و یزیدیان بوده و موافق و پیرو حسین علیه السلام و حسینیان زمان و شعارهایشان هستیم.

گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ

گریستن در سوگ اولیای الهی داخل در اصل اباحه است. و این اصل پابرجاست مادامی که دلیلی بر خلاف آن یعنی حرمت وجود نداشته باشد. و در مباحث آینده به این مطلب اشاره خواهیم کرد که هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت گریستن در سوگ اولیای الهی وجود ندارد، بلکه می‌توان بر استحباب و رجحان آن اقامه دلیل نمود. اینک به نمونه‌هایی از گریستن در سوگ اولیای الهی اشاره می‌کنیم:

<گریستن حضرت آدم در سوگ هابیل

<گریه یعقوب در فراق یوسف

<گریه پیامبر بر حمزه

<گریه رسول خدا بر عترتش

<گريه پيامبر بر جدش عبدالمطلب

<گريه پيامبر بر شهداي جنگ موته

<گريه پيامبر بر جعفر

<گريه پيامبر در سوگ مادرش

<گريه پيامبر بر فاطمه بنت اسد

<گريه پيامبر بر عبدالله بن مظعون

<گريه پيامبر بر فرزندش ابراهيم

<رخصت پيامبر به گريستن

<گريه حضرت علي در سوگ حضرت زهرا

<گريه حضرت اميرالمؤمنين در سوگ عمار

<گريه علي بر هاشم بن عتب

<گريه علي بر محمد بن ابي بکر

<گريه حضرت زهرا در سوگ پدرش

<گريه فاطمه بر مادرش

<گريه فاطمه بر رقيه

<گريه فاطمه در سوگ جعفر

<گريه امام حسن و اهل كوفه در سوگ حضرت علي

<گريه امام حسين در سوگ برادرش عباس

<گريه امام حسين بر مسلم بن عقيل

<گريه امام حسين بر طفل شيرخوارش

<گريه امام حسين بر قيس بن مسهر

<گريه امام حسين بر حر بن يزيد رياحي

<گريه اهل مدينه در سوگ رسول خدا

<گريه اهل مدينه در سوگ امام حسن

<گريه ابوهريره بر امام حسن

«گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن

«گریه محمد بن حنیفه بر امام حسن

«گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خدا

گریستن حضرت آدم در سوگ هابیل

طبری به سندش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم را برادرش به

قتل رسانید، آدم بر او گریست...» [۱]

[۱] تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷.

گریه یعقوب در فراق یوسف

طبری در تفسیر آیه (تَاللّٰهُ تَفَتَوْاْ تَذَكَّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ [۱])، به سندش از

حسن بصری نقل کرده که گفت: از زمانی که حضرت یوسف از نزد یعقوب خارج شد تا روزی که

بازگشت، هشتاد سال طول کشید. در این هنگام حزن از دل یعقوب مفارقت نکرد. آن قدر گریست تا اینکه

چشماتش کور شد.

حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند! در آن روز روی زمین مخلوقی کریم‌تر بر خدا از یعقوب نبود. [۲]

[۱] سوره یوسف، آیه ۸۵.

[۲] تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۳۲.

گریه پیامبر بر حمزه

ابن هشام می‌گوید: «چون پیامبر صلی الله علیه وآله از احد بازگشت، صدای گریه و ناله بر کشتگان به

گوشش رسید، چشمان حضرت پر از اشک شد و گریست. سپس فرمود: «ولی حمزه گریه کننده‌ای

ندارد.» زنان بنی عبدالاشهل چون این ندا را شنیدند، شروع به گریه بر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله کردند. [۱] .

او نیز از ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله را به مانند گریستن بر پیامبر صلی الله علیه وآله حمزه را به طرف قبله نمود، آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد و صیحه‌ای زد که نزدیک بود بیهوش شود. [۲] .

[۱] السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۱۰۵.

[۲] همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

گریه رسول خدا بر عترتش

ابن ابی شیبہ به سندش از ابن مسعود نقل کرده که گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم، ناگهان جماعتی از بنی هاشم آمدند، چون حضرت آنان را مشاهده کرد چشمانش گریان شده، رنگش تغییر کرد. به او عرض کردم: ما در صورت شما چیزی مشاهده می‌کنیم که برای شما ناراحت کننده است؟ حضرت فرمود: «اَنَا اهل بیتِ اَللّٰهِ لَنَا الْآخِرَةُ عَلِي الدُّنْيَا، وَ اَنْ اهلِ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَلَاءًا»؛ [۱] «همانا ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا انتخاب کرده است. و همانا زود است که اهل بیتیتم را بلا فرا رسد.»

[۱] المصنّف، ج ۸، ص ۶۹۷.

گریه پیامبر بر جدش عبدالمطلب

ام ایمن می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که در زیر تابوت عبدالمطلب در حالی که می‌گریست حرکت می‌کرد. [۱] .

[۱] تذکرة الخواص، ص ۷.

گریه پیامبر بر شهدای جنگ موته

بخاری نقل می‌کند: خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه را قبل از آن که به مردم برسد خود پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان داد و فرمود: پرچم را زید گرفت، و بر زمین افتاد، سپس جعفر گرفت او نیز بر زمین افتاد، آن گاه ابن رواحه گرفت و او نیز بر زمین افتاد. این‌ها را می‌گفت در حالی که چشمانش گریان بود. [۱].

[۱] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۰، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد.

گریه پیامبر بر جعفر

چون جعفر و اصحابش به شهادت رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد خانه او شد و فرزندان جعفر را طلبید. آنان را بویید و چشمانش گریان شد. همسرش اسماء به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ آیا خبری از جعفر و اصحابش به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: آری، امروز آنان به شهادت رسیدند. اسماء می‌گوید: من بلند شدم و گریستم و زنان را نیز بر دور خود جمع کردم. در این هنگام فاطمه علیها السلام داخل شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌فرمود: واعمّاه.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «علي مثل جعفر فلتبک البواکي»؛ [۱] «بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند.»

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰.

گریه پیامبر در سوگ مادرش

ابوهریره می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش رفت و گریست و هر کسی را که در اطراف او بود نیز به گریه درآورد. [۱].

[۱] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، کتاب الجنائز، باب ۳۶، ح ۱۰۸.

گریه پیامبر بر فاطمه بنت اسد

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله بر فاطمه مادر حضرت علی علیه السلام نماز خوانده، او را در قبر گذارد و گریست. و فرمود: خداوند تو را به جهت مادری جزای خیر دهد. به طور حتم تو خوب مادری بودی. [۱].

[۱] ذخائر العقبی، ص ۵۶.

گریه پیامبر بر عبدالله بن مظعون

حاکم به سندش از عایشه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله عثمان بن مظعون را در حالی که مرده بود بوسید و گریه کرد. [۱].

[۱] مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۶۱.

گریه پیامبر بر فرزندش ابراهیم

انس بن مالک می‌گوید: چون ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله رحلت نمود، پیامبر صلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: «لاتدرجوه فی اکفانه حتی انظر الیه»؛ [۱] «او را در کفن‌هایش داخل نکنید تا او را ببینم».

[۱] سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۳، کتاب الجنائز، باب ماجاء فی النظر الی المیت.

رخصت پیامبر به گریستن

ابن مسعود و ثابت بن زید و قرظة بن کعب می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله ما را به گریه هنگام مصیبت رخصت داد. [۱].

حاکم نیشابوری به سندش از ابو هریره نقل می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله به دنبال جنازه‌ای در حال حرکت بود در حالی که عمر بن خطاب نیز همراه او حرکت می‌کرد. عمر صدای گریه زنان را شنید، و آنان را از این کار بازداشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «یا عمر! دعهنّ، فانّ العین دامعة، والنفس مصابة و العهد قریب»؛ [۲] «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشکبار و نفس مصیبت دیده و عهد نزدیک است.»

[۱] المصنّف، ج ۳، ص ۲۶۸.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۱؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۳.

گریه حضرت علی در سوگ حضرت زهرا

ابن صباغ مالکی از جعفر بن محمد علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود: «چون فاطمه علیها السلام رحلت نمود، علی علیه السلام هر روز به زیارت او می‌آمد. حضرت فرمود: روزی آمد و خود را بر روی قبر افکند و گریست و این اشعار را انشاء نمود:

مالي مررت علي القبور مسلماً

قبر الحبيب فلم یردّ جوابي

يا قبر مالک لاتجيب منادياً

أملتت بعدي خلة الأحاب [۱].

«مرا چه شده که بر قبور گذر می‌کنم و بر قبر دوست و حبییم سلام می‌دهم ولی جوابم را نمی‌دهد. ای قبر! تو را چه شده که جواب ندا دهنده را نمی‌دهی؟ آیا بعد از من از معاشرت با دوستان ملول و خسته شده‌ای؟».

[۱] الفصول المهمة، ص ۱۳۰.

گریه حضرت امیرالمؤمنین در سوگ عمار

ابن قتیبہ می‌گوید: «چون عمار به قتل رسید، حضرت علی‌علیه السلام به عدی فرمود: «یا عدی! قتل عمار بن یاسر؟»؛ «ای عدی! آیا عمار بن یاسر کشته شد؟» عدی عرض کرد: آری. آن گاه حضرت گریست و فرمود: «رحمک اللہ یا عمار! استوجب الحیاة و الرزق الکریم...»؛ [۱] «خدا رحمت کند تو را ای عمار! او مستوجب زندگانی و رزق کریم بود.

[۱] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱۰.

گریه علی بر هاشم بن عتبہ

سبط بن جوزی می‌گوید: «در آن روز یعنی صفین هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص نیز کشته شد. حضرت بر هر دو گریست و بر آنان نماز گزارد. و عمار را به طرف خود و هاشم بن عتبہ را به طرف قبله نمود، و آن دو را غسل نداد.» [۱].

[۱] تذکرة الخواص، ص ۹۴.

گریه علی بر محمد بن ابی بکر

سبط بن جوزی می‌گوید: «خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به علی‌علیه السلام رسید و گریست و بر او اظهار تأسف نمود و قاتلش را لعنت فرستاد.» [۱].

[۱] همان، ص ۱۰۷.

گریه حضرت زهرا در سوگ پدرش

سبط بن جوزی می‌گوید: «آن گاه فاطمه از مردم کناره گرفت و دائماً بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ندبه می‌کرد و می‌گریست تا به آن حضرت ملحق شد.» [۱].

انس بن مالک می‌گوید: «چون از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه به نزد من آمد و فرمود: ای انس! «کیف طابت انفسکم ان تحنوا علی وجه رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله التراب؟»؛ [۲]

«چگونه شما توانستید بر صورت رسول خدا صلی الله علیه وآله خاک بریزید؟

آن گاه گریست و ندا سر داد: یا ابتاه...»

[۱] همان، ص ۳۱۸.

[۲] عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۴؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۱؛ مسند فاطمه، سیوطی، ص ۳۰.

گریه فاطمه بر مادرش

یعقوبی می‌گوید: چون خدیجه رحلت نمود فاطمه در حالی که می‌گریست خود را به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسانید و گفت: کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟. [۱]

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

گریه فاطمه بر رقیه

ابن شَبّه به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: چون رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت کرد، حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «به سلف خیر ما عثمان بن مظعون ملحق باد...» در این هنگام بود که فاطمه بر لب قبر گریست و پیامبر صلی الله علیه وآله اشک‌های او را با گوشه لباسش از چشمان حضرت پاک می‌کرد. [۱].

[۱] تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۳.

گریه فاطمه در سوگ جعفر

ابن اثیر نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اسماء وارد شد و خبر شهادت جعفر را به او داد و بر او به این مصیبت تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام وارد شد و شروع به گریه کرد. [۱].

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰.

گریه امام حسن و اهل کوفه در سوگ حضرت علی

ابن ابی الحدید می‌گوید: «حسن بن علی در صبح آن شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شب رحلت نمود، خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در این شب مردی رحلت نمود که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درک نخواهند کرد. او همیشه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می‌کرد و با جان خود از او دفاع می‌نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با پرچمش راهنمایی می‌کرد. جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بودند، و از جنگ باز نمی‌گشت تا خداوند پیروزی را بر دستان او قرار می‌داد. او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم به آسمان عروج نمود، و یوشع بن نون وفات یافت. و هیچ زردی و سیاهی (طلا و نقره‌ای) را بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم از زیادی اموالش که می‌خواست با آن خادمی برای خانواده‌اش تهیه کند. آن گاه بغض گلوی او را فشرده و گریست و مردم نیز با او گریستند...» [۱].

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱.

گریه امام حسین در سوگ برادرش عباس

قندوزی حنفی نقل می‌کند: «... مردی با عمودی از آهن بر سر شریف عباس علیه السلام کوبید که فرقش را شکافت و بر زمین افتاد و فریاد برآورد: ای ابا عبدالله! ای حسین! سلام من بر تو باد. امام فرمود: وای بر عباسم، وای بر خون دلم. آن گاه بر لشکر حمله کرده، آنان را کنار زد. از اسب پیاده شد و او را بر آن سوار کرد و داخل خیمه نمود و بسیار گریست و فرمود: خداوند به جهت من تو را بهترین جزا عنایت فرماید...» [۱].

[۱] منابع المودة، ص ۴۰۹.

گریه امام حسین بر مسلم بن عقیل

احمد بن اعثم کوفی می‌نویسد: «به حسین بن علی خبر رسید که مسلم بن عقیل کشته شده است. به این طریق که مردی از اهل کوفه بر امام حسین علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از کوفه. من از کوفه بیرون نیامدم تا این که بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی نظر کردم که هر دو کشته شده و به دار آویخته و در بازار قصابان بر روی زمین کشیده می‌شدند. و سر آن دو را برای یزید بن معاویه فرستادند.

حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). [۱].

[۱] الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰.

گریه امام حسین بر طفل شیرخوارش

سبط بن جوزی از هشام بن محمد نقل می‌کند: «چون امام حسین علیه السلام مشاهده کرد که لشکر عمر بن سعد اصرار بر کشتن او دارد، قرآن را برداشت و بر روی سر گذاشت و ندا داد: بین من و بین شما کتاب خدا و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم باشد. ای قوم! به چه جرمی خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدّم در حقّ من و برادرم که فرمود: «حسن و حسین دو جوانان بزرگوار بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق نمی‌کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال کنید. آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

در این هنگام طفلی که به جهت عطش، بی تاب می‌کرد توجه او را به خود جلب نمود. صدا زد: ای قوم! اگر به من رحم نمی‌کنید لااقل به این طفل رحم کنید. مردی از میان قوم تیری بر او زد و او را ذبح نمود. حسین علیه السلام شروع به گریه کرد و می‌گفت: «اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا. فنودی من الهواء: دعه یا حسین! فانّ له مرضعاً فی الجنّة»؛ [۱] «بار خدایا! بین ما و بین قومی حکم کن که ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند ولی در عوض ما را به قتل رساندند. از آسمان ندایی داده شد: ای حسین! او را رها کن؛ زیرا برای او شیردهنده‌ای در بهشت است.»

[۱] تذکرة الخواص، ص ۲۵۲.

گریه امام حسین بر قیس بن مسهر

چون خبر کشته شدن قیس به امام حسین علیه السلام رسید حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «اللهم اجعل لنا و لشيعتنا منزلاً كريماً عندك و اجمع بيننا و اياهم في مستقر رحمتك، انك علي كل شيء قدير»؛ [۱] «بار خدایا! برای ما و شیعیان ما منزل کریمی نزد خود قرار ده، و بین ما و بین آنان در مستقر رحمت جمع کن، زیرا تو بر هر کاری توانایی.»

[۱] الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵.

گریه امام حسین بر حر بن یزید ریاحی

قندوزی حنفی نقل می‌کند: «... حرّ بر اهل کوفه حمله‌ور شد و از میان آنان پنجاه نفر را کشت و سپس کشته شد، سرش را از تن جدا کرده، به طرف امام پرتاب نمودند. حضرت سر او را به دامن گذاشت و در حالی که می‌گریست خون را از روی صورتش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «واللّٰه ما اخطأت أمّک اذ سمتک حرّاً فاتک حرّاً في الدنيا و سعید في الآخرة»؛ [۱] «به خدا سوگند! مادرت اشتباه نکرد زمانی که تو را حرّ نامید، زیرا تو حرّ در دنیا و با سعادت در آخرتی.»

[۱] بنایع المودة، ص ۴۱۴.

گریه اهل مدینه در سوگ رسول خدا

ابوذویب هذلی می‌گوید: وارد مدینه شدم، صدای ضجه و گریه بلند بود همان گونه که حاجیان از احرام خارج می‌شوند. گفتم: چه خبر شده است؟ گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرده است.

[۱] .

[۱] کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۵؛ حياة الصحابة، ج ۲، ص ۳۷۱.

گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن

ابن عساکر به سندش از ابن ابی نجیح از پدرش نقل کرده که گفت: اهل مکه و مدینه، اعم از زن و مرد و کودک، به مدت هفت روز بر حسن بن علی علیهما السلام گریستند. [۱].

[۱] تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن علیه السلام، ص ۲۳۵.

گریه ابوهریره بر امام حسن

ابن عساکر به سندش از مساور مولی بنی سعد نقل کرده که گفت: ابوهریره را مشاهده کردم در حالی که بر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله روز رحلت حسن بن علی علیهما السلام ایستاده و می‌گرید و با صدای بلند ندا می‌دهد: ای مردم! امروز محبوب رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت نمود. او با این کلمات همه را به گریه انداخت. [۱].

[۱] سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۷؛ تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن علیه السلام، ص ۲۲۹.

گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن

حاکم به سندش از مسلمة بن محارب نقل می‌کند: حسن بن علی در حالی که پنجاه و پنج روز از ربیع الاول گذشته بود در حالی که چهل و شش سال داشت رحلت نمود. و سعید بن عاص در حالی که می‌گریست بر او درود فرستاد. [۱].

[۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

گریه محمد بن حنیفه بر امام حسن

ابن عبدربه و دیگران نقل کرده‌اند: چون حسن بن علی دفن شد برادرش محمد بن حنیفه گریان بر بالای قبر او ایستاد و عرض کرد: خداوند تو را رحمت کند ای ابامحمد! [۱].

[۱] عقد الفريد، ج ۲، ص ۸؛ تذكرة الخواص، ص ۲۱۳.

گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خدا

جزري نقل مي‌کند: بلال در عالم رؤيا پيامبر را خواب دید در حالي که به او فرمود: «ماهذه الجفوة يا بلال؟ اما ان لک ان تزورنا؟»؛ «این چه جفایی است اي بلال! آیا وقت آن نرسیده که به زیارت ما بیایی؟». بلال در حالي که محزون بود بیدار شد و سوار بر مرکب شده، به سوی مدینه آمد و مستقیماً به طرف قبر پيامبر صلي الله عليه وآله رفت و شروع به گریه کرد و خود را به قبر حضرت مالید. حسن و حسین علیهما السلام آمدند. بلال آن دو را می‌بوسید و به خود می‌چسباند. آن دو به بلال فرمودند: ما می‌خواهیم تو هنگام سحر اذان بگویی. بلال بالای بام مسجد رفت. چون گفت: «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر». مدینه از گریه به خود لرزید. چون گفت: اشهد أن لا اله الاّ اللّٰه، شیون اهل مدینه بیشتر شد. چون گفت: اشهد انّ محمداً رسول اللّٰه، زنان از خانه‌ها بیرون ریختند، و روزی به مانند آن روز دیده نشد که این گونه مردان و زنان گریسته باشند. [۱].

[۱] اسدالغابة، ج ۱، ص ۲۰۸.

گریستن در سوگ امام حسین

با مراجعه به تاریخ و حدیث پی می‌بریم که پيامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام و صحابه و تابعین و بزرگان امت، در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریسته‌اند. اینک به نمونه‌هایی که در کتب اهل سنت به آن تصریح شده، اشاره می‌کنیم:

<گریه رسول خدا در سوگ امام حسین

<گریه علي در سوگ امام حسین

<گریه امام سجاد در سوگ امام حسین

<گریه امام صادق در سوگ امام حسین

<گریه ابن عباس در سوگ امام حسین

<گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین

<گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین

<گریه ام سلمه در سوگ امام حسین

<گریه حسن بن ابی الحسن بصري در سوگ امام حسین

<گریه ربیع بن خثیم در سوگ امام حسین

<گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین

<گریه توابعین در سوگ امام حسین

گریه رسول خدا در سوگ امام حسین

عایشه می‌گوید: حسین بن علی علیه السلام در حالی که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وحی نازل شده بود وارد شد و از کمر او بالا رفت و بر پشت او بازی می‌کرد. جبرئیل به حضرت عرض کرد: ای محمد! همانا زود است که امت بعد از تو فتنه کنند و این فرزندت را به قتل برسانند. آن گاه دست دراز کرد و مشتت از تربت را به او داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندت کشته خواهد شد، سرزمینی که اسم آن «طفّ» است.

چون جبرئیل رفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که تربتی در دستش بود بر اصحابش وارد شد. در میان آنان ابوبکر، عمر، علی، حذیفه، عمار و ابوذر بودند. حضرت شروع به گریه کرد. عرض کردند: چه چیز شما را به گریه درآورده است ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟! حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که همانا فرزندم حسین بعد از من در سرزمین طفّ کشته خواهد شد. و برای من این تربت را آورده و خبر داده که در آن جا محلّ دفن او خواهد بود. [۱].

[۱] تاریخ ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۹ و ۳۰؛ تذکرة الحقاظ، ج ۲، ص ۱۶۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص

۳۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۲.

گریه علی در سوگ امام حسین

ابن عساکر از نجی نقل می‌کند که من با علی‌علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: صبر کن ای اباعبدالله! صبر کن ای اباعبدالله در شط فرات. راوی می‌گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله! آیا کسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شط فرات به قتل خواهد رسید.

نجی می‌گوید: حضرت به من فرمود: آیا می‌خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتت از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکاتم جاری شد. [۱].

[۱] تاریخ دمشق، امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵.

گریه امام سجاد در سوگ امام حسین

ابن عساکر به سندش از جعفر بن محمد نقل کرده که از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مورد کثرت گریستن سؤال شد؟ حضرت فرمود: مرا ملامت نکنید؛ زیرا یعقوب یکی از فرزندانش مفقود شد، آن قدر گریست تا این که دو چشمش سفید شد در حالی که می‌دانست که او نمرده است. ولی من به چهارده نفر از اهل بیتم نظر کردم که در صبح یک روز همگی ذبح شدند، آیا شما می‌خواهید که حزن آنان از قلبم بیرون رود؟ [۱].

[۱] تاریخ دمشق، ترجمه زین العابدین علیه السلام، ص ۵۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۸.

گریه امام صادق در سوگ امام حسین

ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسماعیل تمیمی نقل کرده که گفت: من نزد اباعبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام بودم که خادم برای سید حمیری - شاعر - از حضرت اجازه ورود گرفت. حضرت دستور داد که وارد شود. اهل بیت خود را پشت پرده قرار داد. سید حمیری وارد شد و سلام کرد و در

گوشه‌ای نشست. حضرت از او خواست تا شعر بخواند. حمیری این اشعار را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

أمرر علي جدث الحسين

فقل لأعظمه الزكيه

أعظماً لازلت من

و طفاء ساكبة روية

و اذا مررت بقبره

فأطل به وقف المطية

و ابك المطهر للمطهر

و المطهرة النقية

كبعاء معولة أنت

يوماً لوأحدها المنية

حمیری می‌گوید: مشاهده کردم که اشک‌های جعفر بن محمد بر گونه‌هایش سرازیر بود، و صدای شیون از خانه حضرت بلند شد، به حدی که امام دستور به خودداری دادند. آنان نیز ساکت شدند... [۸].

[۱] الاغانی، ج ۷، ص ۲۴۰.

گریه ابن عباس در سوگ امام حسین

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسین علیه السلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او می‌گریست تا این که چشمش کور شد. [۱].

[۱] تذکرة الخواص، ص ۱۵۲.

گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین

قندوزی حنفی می‌گوید: «چون سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی‌اش شروع به زدن به دندان‌های آن حضرت نمود و می‌گفت: مثل این دندان‌ها را ندیدم. آنس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه وآله است. [۱].

[۱] ینابیع المودة، ص ۳۸۹، به نقل از ترمذی.

گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین

ابن ابی الدنيا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده‌ام که رسول خدا صلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می‌بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد. [۱].

[۱] اسدالغابة، ج ۲، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۳۴.

گریه ام سلمه در سوگ امام حسین

چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، گفت: آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پرکند. آن گاه آن قدر گریست تا این که غش کرد. [۱].

[۱] صواعق المحرقة، ص ۱۹۶.

گریه حسن بن ابی الحسن بصري در سوگ امام حسین

زهري مي‌گويد: «چون خبر قتل امام حسين عليه السلام به حسن بصري رسيد، گريست، به حدّي که دو گونه‌هایش پر از اشک شد. آن گاه گفت: ذليل باد قومي که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است!...». [۱].

[۱] تذکرة الخواص، ص ۲۶۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۷؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۷.

گریه ربیع بن خثیم در سوگ امام حسین

از جمله تابعین که در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریست ربیع بن خثیم است. سبط بن جوزي نقل می‌کند: چون خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع رسید گریست و گفت: آنان جوانانی را کشتند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دیده بود دوست می‌داشت و به دستن خود آنان را طعام می‌داد و بر زانوی خود می‌نشاند.

[۱] تذکرة الخواص، ص ۲۶۸.

گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین

چون مرکب أسرا به کوفه رسید، مردم همگی به دیدن زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. و از هر طرف صدای آه و شیون و سر و صدا و مرثیه‌خوانی بلند بود. زنان کوفه ندبه کنان در حالی که گریبان چاک می‌دادند، با همراهی مردان بر اسیران می‌گریستند...

[۱] موسوعة آل النبي صلي الله عليه وآله، دكتور عائشه بنت الشاطي، ص ۷۳۴.

گریه توابین در سوگ امام حسین

عائشه بنت الشاطي مي‌گويد: «سال شصت و پنج هجري داخل نشده بود که صيحه توابین به «بالتارات الحسين عليه السلام» زمین را زیر پای بني امیه به لرزه درآورد، و اهل کوفه با اسلحه‌هاي خود به طرف قبر حسين عليه السلام به راه افتادند، در حالی که این آیه را تلاوت مي‌کردند: (فَثُوبُوا إِلَيَّ يَا رَبِّكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ) [۱] چون نزد قبر رسیدند، همگی صيحه‌اي زدند. و مردم را گریان‌تر از آن روز ندیدند. و یک شبانه روز در آن جا اقامت کرده و تضرع نمودند...» [۲].

[۱] سوره بقره، آیه ۵۴، پس توبه کنید؛ و به سوي خالق خود باز گردید و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.

[۲] موسوعة آل النبي صلي الله عليه وآله، ص ۷۶۴؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۴۵۱.

بررسی ادله مخالفین

کسانی که از اهل سنت منکر جواز و رجحان گریستن بر اموات هستند، به ادله‌اي چند تمسک کرده‌اند که آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار مي‌دهیم:

کروایات نهی از گریستن بر میت

کنهی عمر از گریه بر میت

روایات نهی از گریستن بر میت

مسلم و دیگران از عبدالله نقل کرده‌اند که گفت: حفصه بر عمر گریست. عمر به او گفت: آرام باش، ای

دخترکم! آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود: «انَّ الْمَيِّتَ يَعْتَبُ بِبِكَاءِ اَهْلِهِ عَلَيْهِ»؛ [۱]

«گریه خانواده میت او را عذاب مي‌دهد.»

و نیز از این عمر نقل شده که چون عمر نیزه خورد بیهوش شد. بر او صدا به شیون بلند نمودند. چون به هوش آمد، گفت: آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیت یعذب ببکاء الحی»؛ [۲] «همانا مرده، بر گریه زنده عذاب می‌شود.»

پاسخ

اولاً: این احادیث با احادیثی که قبلاً ذکر شد و همه دلالت بر جواز یا رجحان گریه دارد، معارض است. ثانیاً: از احادیث دیگر استفاده می‌شود که عمر بن خطاب در تطبیق این حدیث نبوی بر موردش اشتباه کرده است، زیرا صهیب می‌گوید: «من بعد از شنیدن این حدیث از عمر، نزد عایشه رفتم و آن چه از عمر شنیده بودم برای او بازگو کردم. عایشه گفت: نه به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگز نفرمود که میت به گریه کسی عذاب می‌شود، بلکه فرمود: «انّ الکافر یزیده اللّٰه ببکاء اهله عذاباً، وانّ اللّٰه لهو اضحک و أبکی، و لاتزر وازرة و زر اخري»؛ [۳] «همانا خداوند عذاب کافر را به سبب گریه اهلس زیاد می‌کند. و همانا خداوند می‌خنداند و می‌گریاند، هیچ کسی بار دیگری را حمل نمی‌کند.» هشام بن عروه از پدرش نقل می‌کند که نزد عایشه قول این عمر نقل شد که میت به گریه اهلس بر او عذاب می‌شود، عایشه گفت: خدا رحمت کند ابا عبدالرحمن را، او چیزی را شنیده ولی حفظ نکرده است. روزی جنازه مرد یهودی را از کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله عبور دادند در حالی که اهلس بر او می‌گریستند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «انتم تبکون و اّنه لیعذب»؛ [۴] «شما گریه می‌کنید و او عذاب می‌شود.»

ثالثاً: قبلاً به روایتی اشاره کردیم که عمر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله از گریه زنان بر میت منع کرد، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: «دعهنّ یا عمر! فانّ العین دامعة و القلب مصاب و العهد قریب»؛ «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک ریزان و قلب مصیبت‌دیده و عهد قریب است.» رابعاً: این روایت با ظاهر آیات قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: (وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی)؛ [۵] «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.»

[۱] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه.

[۲] همان.

[۳] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱، ص ۱۵۵؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، ح ۲۲ و ۲۳.

[۴] صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۶.

[۵] سوره فاطر، آیه ۱۸.

نهی عمر از گریه بر میت

گاهی می‌گویند عمر بن خطاب از گریستن بر اموات نهی می‌کرده است، لذا نهی او دلیل بر عدم جواز است.

پاسخ

اولاً: نهی او در مقابل نصوصی است که دلالت بر جواز بلکه رجحان دارد.

ثانیاً: سنت عمر نزد ما اعتباری ندارد.

ثالثاً: نهی او همان گونه که در روایات به آن اشاره شده، مورد مخالفت پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گرفته است.

رابعاً: چگونه عمر از گریستن بر اموات نهی کرده باشد در حالی که خودش بر نعمان بن مقرن، [۱]

زید بن خطاب [۲] و خالد بن ولید، [۳] گریسته است. و نیز امر به گریه بر خالد بن ولید نموده است.

[۴].

کتورات، و نهی گریه بر اموات

[۱] المصنّف، ج ۳، ص ۳۴۴.

[۲] العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۱.

[۳] کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱.

[۴] المصنّف، ج ۷، ص ۱۷۵.

تورات، و نهی گریه بر اموات

با تأملی در کتب یهود پی می‌بریم که نهی از گریه در سوگ مردگان، ریشه در تورات دارد، و عمر از آن جا که با اهل کتاب خصوصاً یهود ارتباط داشته و کتاب‌های آنان را قرائت می‌کرده است لذا این حکم را در اسلام به اجرا گذاشته است.

در کتب یهود می‌خوانیم: «ای فرزند! از تو شهوت دو چشمانت را با یک ضربت می‌گیرم، پس نوحه و گریه مکن و اشکانت را جاری مساز. آرام گرفته و ساکت باش، و نوحه بر اموات نخوان.» [۱].

[۱] سفر حزقیال، اصحاح ۲۴، فقره ۱۸-۱۶.

تباکی در سوگ اولیای الهی

حکم تباکی: خود را همانند گریان وانمود کردن

حکم تباکی: خود را همانند گریان وانمود کردن

برخی به خاطر وضعیتی خاصی که قلبشان دارد کمتر می‌توانند گریه کنند. اینان اگر تباکی هم کنند به ثواب و ارزش گریه خواهند رسید.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که آن حضرت آخر سوره زمر (فَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا) را بر جماعتی از انصار تلاوت کرد. همگی به جز جوانی از آنان گریستند. جوان عرض کرد: از چشم من قطره‌ای بیرون نیامد، ولی تباکی کردم. حضرت فرمود: «من تباکی فله الجنة»؛ [۱] «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

جریر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «أَنْتِي قَارِئٌ عَلَيْكُمْ (أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ) مَنْ بَكَى فَلَهِ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهِ الْجَنَّةُ»؛ [۲] «همانا من بر شما سوره (أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ) را می‌خوانم، هر کس گریست بهشت بر او واجب می‌شود و هر کس تباکی نیز کرد بر او بهشت واجب است.»

شیخ محمد عبده می‌گوید: «تباکی آن است که انسان خود را با زحمت به گریه وادارد، ولی بدون ریا.»

[۳].

میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «اصل در تباکی قول پیامبر صلی الله علیه وآله است که فرمود: «ان لم تبکوا فتباکوا»؛ «اگر گریه نمی‌کنید پس تباکی کنید.» مقصود از این جمله تباکی از کسی است که مستعداً گریه است، نه تباکی غافل و کسی که از روی لهو این چنین می‌کند.» [۴].

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که تباکی با توجه نیز مطلوبیت دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من تباکی فله الجنة»؛ [۵] «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

و نیز فرمود: «... و من أنشد في الحسين شعراً فتباکی فله الجنة»؛ [۶] «... و هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند بهشت بر او واجب است.»

[۱] کنز العمال ج ۱ ص ۱۴۷.

[۲] همان، ص ۱۴۸.

[۳] تفسیر المنار، ج ۸، ص ۳۰۱.

[۴] التعریفات، ص ۴۸.

[۵] امالی صدوق، ص ۸۶، مجلس ۲۹.

[۶] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

تأثیرات عاشورا

<عاشورا از دیدگاه اندیشمندان

<تحول مذهبی و عاشورا

عاشورا از دیدگاه اندیشمندان

هر کس واقعه کربلا و آن چه را که در روز عاشورا اتفاق افتاد بخواند، یا از زبان کسی بشنود، به طور حتم از آن چه بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او وارد شده، عمیقاً محزون و متأثر خواهد شد. به همین جهت است که تصمیم خود را گرفته، بار سفر می‌بندد و به سوی آن حضرت سفری باطنی و معنوی می‌کند و به او جذب شده و با او همدردی و همدلی می‌نماید. و این مسأله‌ای است که در

کسانی که این واقعه را شنیده یا خوانده‌اند تحقق یافته است. اینک به نمونه هایی از این افراد اشاره می‌کنیم:

نویسنده انگلیسی فرایستارک

کپرفسور براون

چارلز دیکنز

توماس ماساریک

جستیس آ. راسل

کاپتین، ه نیپلت

گیبون، مورخ انگلیسی

موریس دوکبری

کولس سلامه

گابریل دانکیری

جرج جرداق

دکتر ژوزف

کلودین رولو

مهاتما گاندی

ساور جینی ناید

ایرونیک

جمیلی

ماربین، محقق آلمانی

جرجی زیدان

نیکلسون

نویسنده انگلیسی فرایستارک

او در کتاب معروف خود «صور بغدادیة» فصل کوچکی را به واقعه عاشورا اختصاص داده و در ابتدای آن فصل می‌گوید: «شیعه در تمام عالم اسلامی، یاد حسین و مقتل او را زنده می‌کند و در دهه اول محرم به طور علنی این مطلب را دنبال می‌نماید. و حزن و اندوه چنان بر آنان مستولی می‌شود که در روز آخر هیئت‌های عزاداری به راه انداخته و عزاداری می‌کنند...» [۱].

او همچنین در فصلی مستقل و به طور مفصل درباره «نجف اشرف» در همان کتاب می‌گوید: «و در مسافتی نه چندان طولانی از این بقعه، فرزندش حسین علیه السلام در طرف بادیه رسید. او اسبش را حرکت و جولان داد تا در سرزمین کربلا فرود آمد و در همان مکان خیمه زد. در حالی که دشمنانش او را احاطه کرده و راه‌های آب را بر او مسدود کرده بودند. و همیشه تفصیلات این وقایع واضح و آشکار تا به امروز در افکار مردم بوده است، همان گونه که قبل ۱۲۵۷ سال نیز چنین بود. امکان استفاده و زیارت از این شهرهای مقدس وجود ندارد مگر با اطلاع و آگاهی از این واقعه زیرا واقعه مصیبت بار حسین علیه السلام بر هر موجودی نفوذ کرده تا به حدی که به ریشه‌ها رسیده است. و این واقعه از جمله قصه‌های نادری است که انسان با خواندن آن نمی‌تواند جلوی گریه خود را بگیرد.»

او آن گاه می‌گوید: «تاریخ از آن زمان که این فاجعه اتفاق افتاد، در کربلا و نجف توقف نمود؛ زیرا مردم بعد از آن واقعه به جهت یادبود تبری از دشمنان حسین مظلوم در این دو شهر سکنی گزیدند.» [۲].

[۱] صور بغدادیة، ص ۱۵۰-۱۴۵.

[۲] همان، به نقل از موسوعة العتبات المقدسة.

پرفسور براون

مستشرق معروف پرفسور براون درباره فاجعه مصیبت‌بار امام حسین علیه السلام در کربلا می‌گوید: «یادآوری واقعه کربلا که در آن سبط رسول بعد از تحمل آزار و عطش به شهادت رسید کافی است تا در سردترین و سست‌ترین افراد اثر گذارد. و حتی کسانی را که به امور حماسی و حزن‌آور اعتنا و توجهی ندارند به خود آورده و روح آنان را به مدارج کمال بالا برد، به حدی که درد و مرگ برای آنان چیزی بی ارزش و سست شود.» [۱].

او همچنین می‌گوید: «آیا قلبی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلا سخنی به گوش او می‌رسد، مالمال حزن و اندوه نگردد؟ حتی غیر مسلمانان هم نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در برداشت انکار کنند». [۲] .

[۱] آدم الکلام، علی پاشا صالح، ص ۱۹۹، از کتاب تاریخ الأدب ایرانی، براون.

[۲] رهبر آزادگان، ص ۵۳.

چارلز دیکنز

این نویسنده انگلیسی درباره قیام عاشورا می‌نویسد: «اگر مقصود حسین علیه السلام جنگ در راه خواسته‌های دنیوی خود بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و کودکانش را همراه خود برد؟ پس عقل چنین حکم می‌کند که او به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد». [۱] .

[۱] رهبر آزادگان، ص ۵۲.

توماس ماساریک

او در مقایسه‌ای بین امام حسین علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: «مصایب مسیح نسبت به مصایب حسین علیه السلام مانند پر کاهی است در برابر کوهی بزرگ». [۱] .

[۱] همان، ص ۵۳.

جستیس آ. راسل

این شاعر انگلیسی منظره غم‌انگیز عاشورا را چنین ترسیم می‌کند: «... آن‌ها دهان مبارک امام را باچوب‌های خود نواختند. ای پیکری که زیر سم اسبان لگدکوب شدی! تو همان بدنی بودی که بینندگان را مسحور می‌ساختی. خونی که از رگ‌های مبارکت ریخته و خشک شده، معجونی آسمانی است که تا

کنون هیچ سم اسبی با چنین رنگ الهی رنگ نشده است. ای زمین برهنه و بایر کربلا که در روی تو نه علفی است و نه چمنی! برای ابد آهنگ حزن و آه بر تو پوشیده باد چون که در سرزمین تو بدن پاره پاره مقدس پسر فاطمه علیها السلام افتاده است. آن که روح خویش را به خداوند تقدیم نمود». [۱] .

[۱] حسین علیه السلام پیشوای انسان‌ها، ص ۱۱ و ۱۲.

کاپتین، ه نیبالت

او در ترسیم شب عاشورا می‌نویسد: «آن شب، هنگامی که آتش اردوها در اطراف او در بیابان شعله می‌زد، امام پیروانش را جمع کرد و در یک سخنرانی طولانی فرمود: کسانی که با من بمانند فردا شهید خواهند شد. سپس عمل بسیار زیبایی انجام داد که نشانه آگاهی کامل او از ضعف بشری و قدرت روح فداکاری وی و علامت قلب رئوف آن بزرگوار بود... به پیروان خود فرمود: هر کس جرئت و قوت ایستادگی و شهادت را در خود نمی‌بیند در تاریکی به طور ناشناس و بدون خجالت برود. صبح روز عاشورا که ابرهای ارغوانی در آسمان شرق جمع می‌شد، هفتاد و یک نفر با ایمان دور امام را گرفتند و همگی آماده مرگ و شهادت بودند». [۱] .

[۱] همان، ص ۴۶.

گیبون، مورخ انگلیسی

او می‌نویسد: «با آن که مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی را که امام حسین علیه السلام تحمل نمود احساسات سنگدل‌ترین خواننده را بر می‌انگیزد، چنان که یک نوع عظوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می‌یابد». [۱] .

[۱] رهبر آزادگان، ص ۵۱.

موریس دوکبری

این مورخ آمریکایی درباره عزاداری می‌نویسد: «اگر تاریخ‌نویسان ما حقیقت روز عاشورا را درک می‌کردند، این عزاداری را غیر عادی نمی‌پنداشتند. پیروان حسین علیه السلام به واسطه عزاداری برای امام خود می‌دانند که نباید زیر بار ذلت، پستی و سلطه استعمار بروند، زیرا شعار امام و پیشوای آنان تن دادن به ظلم و ستم بود. حسین علیه السلام در راه شرف و ناموس و مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق خود قرار داده و از ظلم یزید و یزیدیان و بیگانگان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم. و این است خلاصه تعالیم اسلام. ملتی که از گهواره تا گور تعالیمش این چنین است پیدا است که دارای چه مقام و مرتبه‌ای خواهد بود. چنین ملتی دارای هر گونه شرف و افتخار است، چون همه افراد آن سرباز حقیقت و عزت و شرف است.» [۱].

[۱] زندگی پیشوایان، ص ۸۴ و ۸۵.

یونس سلامه

این شاعر مسیحی می‌گوید: «شبهایی که بیدار بودم و با درد و رنج می‌گذراندم و افکار و تخیلاتم مرا به یاد گذشتگان می‌کشاند و در تاریخ گذشته دو شهید بزرگ: امام علی علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام سیر می‌کردم، یک بار برای مدتی طولانی به جهت علاقه‌ای که به آن دو بزرگوار داشتم گریستم، و سپس شعر علی و حسین علیهما السلام را سرودم.» [۱].

[۱] همان، ص ۸۶.

گابریل دانکیری

او درباره وحشی‌گری سپاه یزید می‌گوید: «سربازان یزید در آن روز «عاشورا» چنان وحشی‌گری و سببیتی از خود نشان دادند که تا آن روز کسی نظیر آن را به خاطر نداشت. آنها حتی به کودکان شیرخوار و خردسال هم رحم نکردند و سر خونین حسین علیه السلام را به دمشق بردند و یزید پنداشت

که دیگر با این پیروزی خواهد توانست از لذت صلح و آرامش بهره‌مند گردد... اما خاطره آن هر سال و تا به امروز، در میان سیل اشک و نوحه خوانی‌ها و مرثیه‌ها تجدید می‌گردد...» [۱] .

[۱] شهسوار اسلام، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

جرج جرداق

این نویسنده مسیحی می‌نویسد: «یزید وارث همه بدی‌های اسلاف خود بود و از آن‌ها نیز فزون داشت. از هر نوع شرارت و فساد و اعمال شیطانی که دیگر مردان بدکار و بی‌آبرو داشتند، یزید بهره‌مند بود... کسی از اخلاق انسانی بی‌بهرتر از یزید نبود... و در مقابل، هیچ کس در خلق انسانی کامل‌تر از حسین بن علی‌علیهما السلام نبود، که در آن واقعه شهید شد. در یزید همه صفات زشت و ننگین و ریاست‌طلبی و سودجویی و خون‌ریزی و بی‌ارادگی وجود داشت. و در طرف مقابل یعنی فرزندان علی‌علیه السلام همه صفات عالی و ستوده انسانی، از قبیل خلق کریم و شجاعت و آزادگی و شهادت، به کمال معنا وجود داشت...» [۱] .

[۱] الامام علی‌علیه السلام، جرج جرداق، ترجمه ابوالحسن شهبانی، ص ۲۴۷-۲۳۴.

دکتر ژوزف

این مورخ فرانسوی می‌نویسد: «شیعیان در ایام عزاداری به ذکر مصیبت و گوش فرا دادن به مصایب حسین‌علیه السلام می‌پردازند، و می‌کوشند که فضایل خاندان نبوت و رنج‌های آنان را به نیکوترین وجهی بیان کنند...» [۱] .

[۱] رهبر آزادگان، ص ۵۶.

کلودین رولو

ایشان که مفسر روزنامه لوموند است، درباره امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا می‌نویسد: «شیعیان هر سال در ماه محرم به تذکر واقعه کربلا و مصیبت امام حسین علیه السلام که نمادی از دلیری، عدالت علیه تجسم پلیدی و نیروی شقاوت است، می‌پردازند و ستمکاران عصر را به یزید و اشقیا تشبیه می‌کنند». [۱] .

[۱] زندگی پیشوایان، ص ۸۷.

مهاتما گاندی

گاندی، معمار استقلال هند و رهبر ملی مردم این کشور برای آزادی هندوستان از سلطه انگلستان درباره امام حسین علیه السلام می‌گوید: «من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاوردم، فقط نتیجه‌ای را که از مطالب و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمان کربلا به دست آورده‌ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود». [۱] .

[۱] حسین علیه السلام پیشوای انسان‌ها، ص ۳۰.

ساور جینی ناید

این شاعر هندی، عزاداری عزاداران حسینی را در هر سال موجب زنده نگه داشتن واقعه جانسوز کربلا می‌داند و قیام حسینی را استوار نمودن دین بزرگ حضرت محمدصلی الله علیه وآله ذکر می‌کند که امام حسین علیه السلام عشق نهایی خود به خدا را با شهادتش ثابت کرد. او می‌گوید: «شب شهادت حسین علیه السلام مریدانش با پیراهن‌های سیاه و پای برهنه با چشمان اشک بار به یاد واقعه جانسوز دور هم جمع شده با بیان اتفاقات آن واقعه سراپا می‌گویند: حسین... ای حسین! چرا هزاران هزار دوست تو این طور اشک می‌ریزند؟ ای مقدس عالی مقام! آیا این‌ها برای فداکاری بی‌نظیر تو نیست؟ زیرا پرچم دین بزرگ پیامبر (محمدصلی الله علیه وآله) را برافراشتی و در مقابل شگفتی جهانیان عشق عجیب خود را به خدا ثابت کردی». [۱] .

[۱] نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ج ۱، ص ۲۹۸، ترجمه محمود تفضلی.

ایرونیك

این مورخ آمریکایی می‌گوید: «کشته شدن حسین علیه السلام سرگذشتی است که به علت ناگواری و هولناکی آن واقعه، دوست ندارم سخن را در موردش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام کاری زشت‌تر از آن به وقوع نپیوسته است. اگر چه کشته شدن امیرمؤمنان علیه السلام مصیبت بسیار بزرگی به شمار می‌آید، لیکن سرگذشت حسین علیه السلام کشتار فجیع و مثله کردن و اسارت را در برداشت که از شنیدن آن بدن انسان به لرزه می‌افتد... زیرا که از مشهورترین مصیبت‌ها است...» [۱].

[۱] تاریخ فخری، ص ۵.

جمیلی

او با وجود این که برای هر دو طرف درگیری در عاشورا استغفار می‌کند، در رابطه با پشیمانی یزید می‌گوید: «این پشیمانی ظاهری بوده است؛ زیرا اگر حقیقی بود عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد و شمر ذی‌الجوشن را مجازات می‌کرد. اگر ندامتی هم در کار بود به جهت خدشه‌دار شدن احساسات مسلمانان و برافروخته شدن خشم آن‌ها تا ابد بوده است، نه پشیمانی از نفس جنایاتی که انجام داده بود.» [۱].

[۱] استشهاد الحسین علیه السلام، الجمیلی، ص ۱۳.

ماربین، محقق آلمانی

او می‌گوید: «... حسین تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد... او اول شخص سیاست‌مداری بود که تا به امروز احادی چنین سیاست مؤثری را اختیار ننموده است. حسین علیه السلام شعار همیشگی را سر می‌داد که من در راه حق و حقیقت کشته می‌شوم ولی دست به ناحق نمی‌دهم... حسین علیه السلام دید حرکات بنی امیه که سلطنت مطلقه داشتند و دستورات اسلام را پایمال می‌کردند نزدیک است پایه‌های استوار و مستحکم اسلام را در هم بریزد و اگر بیش از

این مسامحه کند، نام و نشانی از اسلام و مسلمین باقی نخواهد ماند، لذا تصمیم گرفت تا در برابر حکومت ظلم و جور بایستد....

حسین علیه السلام با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، درس فداکاری و جانبازی به جهانیان آموخت و نام اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت. اگر چنین حادثه جان‌گدازی پدید نیامده بود، قطعاً اسلام و اسلامیان محو و نابود می‌گردیدند...» [۱].

[۱] حسین علیه السلام پیشوای انسان‌ها، ص ۴۰-۳۷.

جرجی زیدان

وی درباره امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «... منظره سر بریده حسین علیه السلام همه را متأثر و محزون ساخت... وقتی چشمان یزید به سر بریده افتاد، سر تا پا بلرزید و دانست چه عمل بزرگ و فجیعی مرتکب شده است.» [۱].

[۱] فاجعه کربلا، جرجی زیدان، ص ۱۴۳، ترجمه محمد علی شیرازی.

نیکلسون

او می‌نویسد: «حادثه کربلا مایه پشیمانی و تأسف امویان شد، زیرا این واقعه شیعیان را متحد کرد و برای انتقام خون حسین علیه السلام هم صدا شدند...» [۱].

[۱] تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۳۵۲.

تحول مذهبی و عاشورا

واقعه کربلا نه تنها منشأ تأثیر در قلوب عموم بشریت شده است، بلکه باعث شد تا کسانی که داخل در آیین آن حضرت نبوده‌اند را به سوی آن رهنمون سازد و از دین و آیین معاویه خارج کرده و به سوی آن حضرت سوق دهد.

دکتر جوزیف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیرالعقول» می‌نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه‌ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می‌آید، زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت‌های بشری متمایل به ضعیف است...»

این مصتقان اروپایی که تفصیل مقاتله حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می‌نویسند با وجود آن که به آنان اعتقاد ندارند، ولی به ظلم و تعدی و بی‌رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند. این امور طبیعی در مقابلش هیچ چیز نمی‌تواند بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به شمار می‌آید...» [۱].

اینک به برخی از کسانی که خواندن یا شنیدن واقعه عاشورا منشأ تحول مذهبی در آنان و موجب استبصارشان شده اشاره می‌کنیم:

<استاد مصري، ابوشریف، معروف به عبدالمجید

<استاد صائب عبدالحمید

<استاد ادريس حسيني مغربي

<دکتر محمد تیجانی تونسی

<احمد حسین یعقوب اردنی

<علامه دکتر محمد حسن شحاته

[۱] اقتاع اللاتم، سید امین، ص ۳۵۶.

استاد مصري، ابوشریف، معروف به عبدالمجید

او در نامه‌ای به یکی از خطبای حسینی می‌نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می‌چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل‌انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که

قبلاً شنیده بودم فرق می‌کرد. کم کم توجه‌ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوست سخن می‌گوید. نمی‌دانم در چه ماهی از ماه‌های سال بود، گمانم در ماه محرم بود.

تا به آن روز من هنوز مسأله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی‌دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشکان از دیدگام بدون اراده و با شدت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه‌ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در بر گرفته و در آن تأثیر گذاشت....

او در ادامه سخنانش می‌گوید: «... بعد از این زمان بود که افق‌های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک‌ها، امام حسین علیه السلام باز شد». [۱] .

او بعد از آن واقعه تشییع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می‌شود.

[۱] دور المنبر الحسيني في التوعية الاسلامية، دكتور مقدسي، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج في الانتماء المذهبي» قصه استبصار خود را چنین بازگو می‌کند: «آری این چنین بود شروع آن، با حسین علیه السلام چراغ هدایت، شروع آن بود. و با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه‌های آن رساند... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی‌توجه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده‌ها انداختم، او نیز به من بی‌توجهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا تمام مشاعر و حواس من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی‌اختیار در اختیار او قرار دادم....

آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زیبانه‌های شعله پراکنده‌اش هر لحظه بر من اصابت می‌نمود. تا به حدی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش

کرده و به خود متوجه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می‌کرد زندگی کرده، در آنها ذوب می‌شدم... و با آن قافله سیر می‌نمودم، و هر کجا که فرود می‌آمدند، من نیز فرود می‌آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام‌های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتل امام حسین علیه السلام با صوت شیخ عبدالزهره کعبی رحمه الله در روز دهم از ماه محرم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام ندهای امام حسین علیه السلام گوش می‌دادم و تمام جوارحم از آن می‌لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یابن رسول الله!...

در ذهنم سؤال‌هایی بی‌پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برانگیخت و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و اقتداء به حسین علیه السلام را در بر داشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امت و از رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خدای الله علیه و آله آن را به توسط شخص ریحانه و سبطش حسین علیه السلام از نو رهبری نمود.

این ندهای اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می‌شود و همه آن‌ها را می‌شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی‌شود.

آری، مکان‌های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...» [۱].

[۱] منهج في الانتماء المذهبي، صائب عبدالحمید، ص ۳۱ و ۳۲.

استاد ادريس حسيني مغربي

او در کتاب خود «لقد شیعني الحسين عليه السلام» می‌نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب‌هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: اما نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدّم حسین علیه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و اما نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را

مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن‌ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمل نمایی... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امتی که حسین علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت، برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی‌توانم خون پاک را با آب طبیعی تأویل نمایم. این خون‌هایی که جاری شد آب‌های نهر نبود، بلکه خون‌های شریف‌ترین کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله بر آنان در این امت وصیت نموده بود. این امت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی‌توانند مرا قانع کنند که چگونه خون حسین علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امت اسلامی حکمرانی می‌کرده‌اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی‌تواند مراعات سنتش را بعد از او کند، هر چه می‌خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اول در کشتن اهل بیت علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد، ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می‌تواند انکار کند که امام حسین علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه‌توز، در جامعه‌ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه‌ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه‌ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد...

هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرأت و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراحت داشته باشند». [۱] .

او همچنین می‌گوید: «خواست امام حسین علیه السلام این بود امت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ کیان اموی که بر سلطه تکیه زده تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...». [۲] .

وي اضافه مي‌کند: «امام حسين عليه السلام حريص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل يزيد و گمراهي‌هاي او مي‌ايستاد... آري حسين عليه السلام خوار شد در حالي که احتياج شديد به کساني داشت تا او را ياري کنند». [۳] .

او بعد از تبين واقعه عاشورا به صورت اختصار به اين نتيجه مي‌رسد که «لقد شيعني الحسين عليه السلام» حسين عليه السلام مرا شيعه نمود. و سپس مي‌گويد: «... به جان خود سوگند! اين مشهد کسي است که همیشه فریاد او در مقدس‌ترين مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکاتم مرا محزون نموده است.

من از قرائت کشتار کربلا با تفصيل جانکاهش خلاصي نيافتم جز آن که کربلا در نفس و فکرم قيام نمود. و از اين جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابي بر ضد تمام مفاهيم و مسلمات به ارث گذاشته براي من از گذشتگان، آري، انقلاب حسين عليه السلام داخل روح و عقلم....

اهل شام و کوفه با شمشير آمدند، ولي امام حسين عليه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشير پيروز شد، بلکه بر تاريخ انحراف پيروز گشت، لذا حسين عليه السلام نوري است که تاريخي‌هاي تحريف، او را نخواهد پوشانيد. ما اين مصيبت و فاجعه را گرامي مي‌داريم و مي‌دانيم که امام حسين عليه السلام به حق کشته شد و تنها قطره‌اي از خون او تمام آنان را به بوته فراموشي تاريخ سپرد، ولي ما بر افراد غافلي مي‌گريم که قاتلان و خوارکنندگان حسين عليه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌اي از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا مي‌نمايند... کساني که حسين عليه السلام را به شهادت رساندند در حالي که مي‌دانستند او از اميرشان بهتر است، او سيد عرب و مسلمانان است. آنان حسين عليه السلام را نکشتند جز به خاطر هدايبي که يزيد بشارتش را داده بود. آيا آنان قدرت بر تحريف اسلام و جعل احاديث را به جهت رسيدن به هدايبي يزيد نداشتند؟

آري، اين حسين عليه السلام بود که مرا از لابه‌لای اين مصيبي که او و اهل بيتش به آن مبتلا شدند، شيعه نمود. مرا با خون‌هاي تازه‌اش شيعه نمود. خون‌هاي تازه‌اي که بر روي سنگ ريزه‌هاي زرد در سرزمين طف (کربلا) بر زمين ريخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه‌هاي زنان شيعه نمود. من به ياد آن روز فریاد برآوردم در حالي که از دیدگانم اشکي همراه با حزن و رقت قلب جاري بود. و با قلبي که اندوه‌ها آن را پاره مي‌نمود گفتم:

و يرثي ربابك دنيا السجون

و دمع النواح و فيض الدما

با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش‌های خود را با لگد خورد کردند تا با خواری و ذلت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای اباعبدالله! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می‌بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطر تو نورانی شد.

سطعتَ بريقاً كَوْمَضَ الشَّمْسِ

و شاعَ سناك كبر السما

من هر گاه تفصیل کربلا را قرائت می‌کنم از دور جذب‌های مرا به سوی خود می‌برد، آن گاه نفس‌هایم به تپش درمی‌آید و حسین را در کنار خود می‌یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نائل می‌گشتم! و در آن جذب و کشش محو می‌شدم! آری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می‌فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد...

آری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود، به اسلام است. چگونه همانند جذب صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذب ادیبی که شعورش به هیجان آمده است فانی نگردم. آری این واقعه‌ای است که بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب آل بیت‌علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضدّ نسل پیامبر صلی الله علیه وآله سخن گفتم و الآن می‌خواهم کلامم را به پایان رسانم». [۴].

[۱] لقد شیّعني الحسين عليه السلام، ادريس مغربي، ص ۶۵-۶۳.

[۲] همان، ص ۲۹۷.

[۳] همان، ص ۳۰۳.

[۴] لقد شیّعني الحسين عليه السلام، ص ۳۱۵-۳۱۳.

دکتر محمد تیجانی تونسسی

او در کتاب خود «ثمّ اهدیت» می‌نویسد: «... دوستم منع آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می‌کردند و گردآگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازي که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می‌کردند و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و وا می‌داشتند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا، آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان‌گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم که اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند. آن جا بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه وآله را فهمیدم که می‌فرمود: «اگر آن چه من می‌دانستم شما هم می‌دانستید هر آینه کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می‌خواست مرا تسلی دهد و دل‌داری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلی اشتهايم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی‌دانستم...» [۱].

[۱] آنگاه هدایت شدم، ص ۹۸-۹۶.

احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد وفات امام خمینی رحمه الله به ایران آمده بود می‌گوید: «از جمله برنامه‌های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه‌ای در بغل گرفته و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می‌دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می‌گوید؟ او گفت: آنان می‌گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذارند، ما با تو هستیم ای امام!.

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند همان امام حسین علیه السلام است!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تألیفی در رابطه با واقعه کربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم که مطلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آنها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم....

هنگامی که مشغول تألیف کتابم در این باره بودم، موقعیت‌هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود متأثر می‌شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می‌گریستم. و چه

انسانی است که بر بخش‌های مختلف واقعه کربلا نگرید...» [۱].

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب‌هایی در دفاع از این مذهب تألیف کرده است.

[۱] کربلاء، الثورة و المأساة، احمد حسین یعقوب، ص ۸-۷.

علامه دکتر محمد حسن شحاته

او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقایق این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت‌هایی که داشتم دست بردارم». او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می‌گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می‌توان یافت یا غرب؟ من جواب می‌دهم که امام حسین علیه السلام را می‌توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرّف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است». [۱].

[۱] به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱.

سجده بر تربت امام حسین

فلسفه سجده بر تربت امام حسین

فلسفه سجده بر تربت امام حسین

از موضوعاتی که مورد توجه و سؤال اهل سنت و وهابیون واقع شده این است که چرا شیعه بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می‌کند؟ آیا در حقیقت این سجده بر امام حسین یا سجده بر تربت نیست؟. برای روشن شدن مطلب به بررسی این موضوع می‌پردازیم:

سجده شیعه بر هر نوع خاک

کبرتری برخی زمین‌ها از دیدگاه قرآن

کبرتری برخی زمین‌ها از دیدگاه روایات

کشف‌التربیت امام حسین

قبر حسین همانند قبر رسول الله

کفایت تربیت امام حسین

سجده شیعه بر هر نوع خاک

عالمان شیعی، سجده بر تربیت امام حسین علیه السلام را واجب نمی‌دانند، بلکه حکم به جواز سجده بر هر تربیت و خاکی نموده‌اند، ولی از آن جا که تربیت امام حسین علیه السلام امتیاز خاصی دارد، حکم به استحباب سجود بر آن داده‌اند.

برتری برخی زمین‌ها از دیدگاه قرآن

از مجموع آیات استفاده می‌شود که برخی از زمین‌ها مبارک بوده، بر سایر زمین‌ها برتری خاصی دارند. خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ)؛ [۱] «نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردمان نهاده شد، خانه‌ای است که در مکه [بنا شده] است که مبارک و راهنمای جهانیان می‌باشد.»

و نیز می‌فرماید: (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ)؛ [۲] «و بگو پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آور و تو بهترین میزبانانی.»

در آیه‌ای آمده است: (وَنَجِّنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِينَ)؛ [۳] «و او و لوط را به سرزمین [شام] که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم نجات دادیم.»

درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى)؛ [۴] «چون پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد.»

هم چنین در خطاب به او می‌فرماید: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى)؛ [۵] «کفش‌هایت را از پا بیرون کن [بدان که] تو در وادی مقدس طوی هستی.»

درباره قصه سلیمان علیه السلام آمده است: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا)؛ [۶] «و برای سلیمان باد تندرو را [تسخیر کردیم] که به فرمان او به سرزمینی که برکتش بخشیده بودیم روان می‌شد.»

در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌فرماید: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ)؛ [۷] «پاک و منزّه است کسی که بنده‌اش را شبی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت بخشیده‌ایم، سیر داد.»

[۱] سوره آل عمران، آیه ۹۶.

[۲] سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

[۳] سوره انبیاء، آیه ۷۱.

[۴] سوره نازعات، آیه ۱۶.

[۵] سوره طه، آیه ۱۲.

[۶] سوره انبیاء، آیه ۸۱.

[۷] سوره اسراء، آیه ۱.

برتری برخی از زمین‌ها از دیدگاه روایات

از دیدگاه روایات اهل سنت و شیعه استفاده می‌شود که قطعه‌های زمین همانند ساکنان آن، متّصف به صفت شقاوت و سعادت‌اند:

۱ - بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از سرزمین «ثمود» می‌گذشت، فرمود: داخل نشوید در سرزمین‌هایی که صاحبان آنها به خود ظلم نمودند، تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله سر مبارکش را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود. [۸] .

۲ - همو نقل می‌کند: علی علیه السلام کراحت داشت در سرزمین فرو رفته «بابل» نماز بخواند. [۹] .

۳ - حلبی در سیره خود نقل می‌کند: اجماع امت بر آن است که این مکان (مدینه) که اعضای شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته، بهترین قسمت‌های روی زمین است و حتی از کعبه برتر می‌باشد. برخی دیگر گویند: افضل قسمت‌های روی زمین است، و حتی از عرش الهی برتر است. [۳].

۴ - سمهودی شافعی در بحث علل برتری سرزمین مدینه بر سرزمین‌های دیگر می‌گوید: جهت دوم آن که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت بر سایر قطعه‌ها برتری دارد و آن همان قطعه‌ای است که بدن شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته است. [۴].

۵ - هم چنین این مطلب را که مردم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و به جهت تبرک از خاک قبر آن حضرت بر می‌داشتند و با خود می‌بردند. عایشه به جهت آن که بدن پیامبر صلی الله علیه و آله نمایان نگردد، دستود داد دیواری به دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده شود. [۵].

[۱] صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷، کتاب المغازی.

[۲] همان، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الصلاة.

[۳] سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۰۶.

[۴] وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۲.

[۵] همان، ص ۳۸۵.

شرافت تربیت امام حسین

تربیت امام حسین علیه السلام از جمله تربیت‌هایی است که خداوند متعال آن را به جهاتی مبارک گردانیده است، زیرا آن تربیت قطعه زمینی است که جسد پاک و طیب و طاهر سیدالشهدا علیه السلام را در بر دارد.

علامه امینی رحمه الله در سر سجود به تربیت کربلا می‌فرماید: «این امر بر دو اصل اساسی استوار است: الف - آن که شیعه امامیه در صدد آن است که برای خود تربیت و مهتری پاک به همراه داشته باشد تا بر آن سجده نماید.

ب - برخی از بقاع بر بعضی دیگر برتری دارد، لذا آثار و برکاتی بر آن مترتب است؛ به همین دلیل کعبه و حرم حکم خاصی به خود گرفته است. از جمله سرزمین‌هایی که بر سایر بقاع برتری پیدا کرده و

داراي آثار و برکاتي خاص است محلي است که بدن شريف سيدالشهدا عليه السلام را در خود جاي داده است. همان بقعه‌اي که امام علي عليه السلام قبل از شهادت امام حسين عليه السلام قبضه‌اي از خاک آن را برداشت و استشمام کرد و چنان گريست که زمين از اشک‌هاي حضرتش مرطوب گشت.

سپس فرمود: «از اين سرزمين هفتاد هزار نفر محشور شده و بدون حساب وارد بهشت مي‌گردند». [۱] آيا سجده بر چنين تربتي مطلوبيت و قداست ندارد و سبب تقرب به خداوند متعال نمي‌گردد؟ آيا سزاوار نيست که انسان بر تربتي سجده کند که در آن نشانه‌هاي توحيد و عشق بازي در راه معبود است؟ تربتي که در صورت توجه خاص به حقيقت آن، حالت رقت قلب در انسان ايجاد شده و انسان را به سوي خداوند نزديک مي‌کند...». [۲].

استاد عباس محمود عقاد - نويسنده مصري - در مورد سرزمين کربلا مي‌نويسد: «سرزمين کربلا حرمي است که مسلمانان براي عبرت و ياد آوري به زيارت آن مي‌آيند و غير مسلمين براي مشاهده و بازديد، ولي اگر بنا باشد که حق اين سرزمين ادا شود بايد آن را زيارت گاه هر انساني قرار داد که براي نوع خود نصيبي از قداست و بهره‌اي از فضيلت قائل است، زيرا ما به ياد نداريم که قطعه‌اي از زمين به مانند کربلا اين چنين داراي فضيلت و منقبت باشد. اين نيست مگر به جهت آن که اين سرزمين با اسم کربلا و منزلگاه حسين عليه السلام مقرون و عجيب شده است». [۳].

شيخ محمد حسين آل کاشف الغطاء رحمهم الله در بيان حکمت استحباب سجده بر تربت حسين عليه السلام مي‌فرمايد: «از جمله اغراض و مقاصد عالي در استحباب سجود بر تربت حسين عليه السلام آن است که نمازگزار هنگامي که پيشاني خود را بر تربت مي‌گذارد به ياد فداکاري و عشق بازي امام حسين عليه السلام در پيشگاه الهي مي‌افتد و اين که چگونه يک انسان مي‌تواند در راه عقیده و مبدأ، اين گونه فداکاري کرده و با ظالمان مقابله کند. و از آن جا که سجود بهترين حالات يک بنده نزد خداوند است، مناسب است که در آن حالت به ياد ارواح پاک و طيب و ظاهري بيفتد که جانشان را در راه معشوق فدا کردند. در اين هنگام و با اين تفکر، حالت خضوع و خشوع در انسان ظاهر مي‌شود و دنيا و آنچه در آن است در نظرش حقير جلوه مي‌کند و حالي عرفاني و معنوي قوي‌اي در نفسش نسبت به خداوند متعال حاصل مي‌شود، همانند حالي که براي امام حسين عليه السلام و اصحابش حاصل شده است. و اين به جهت توسل و ارتباط با امام حسين عليه السلام از طريق تربت اوست. از همين رو در روايات مي‌خوانيم

که سجده بر تربت حسینی علیه السلام حجاب‌های هفت گانه را پاره می‌کند. پس در حقیقت سجده بر تربت حسینی علیه السلام سرّ صعود و عروج از تراب به ربّ الارباب است...» [۴].

عبد الرزاق مقررّم رحمه الله می‌نویسد: «از جمله اسلوب‌هایی که اهل بیت علیهم السلام به جهت شناساندن مظلومیت امام حسین علیه السلام به مردم به کار گرفته‌اند، امر به سجود بر تربت حسینی علیه السلام است، زیرا از مهم‌ترین اسرار آن این است که نمازگزار هر روز در اوقات نماز پنج گانه‌اش هنگامی که چشمش به تربت حسینی علیه السلام می‌افتد به یاد امام حسین علیه السلام و فداکاری‌های او، و اصحاب و اهل بیتش می‌افتد و معلوم است که یاد آوری از این چنین الگو‌هایی از حیث روان‌شناسی اثر تربیتی و معنوی عجیبی در نفس انسان خواهد گذاشت...» [۵].

[۱] المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۲۸۲۵.

[۲] السجود علي التربة الحسينية عند الشيعة الامامية، ص ۸۷-۶۹.

[۳] ابوالشهداء، ص ۱۴۵.

[۴] الارض و التربة الحسينية، ص ۳۲ و ۳۳.

[۵] مقتل الحسين عليه السلام، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

قبر حسین همانند قبر رسول الله

در ابتدای بحث به شرف و فضیلت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و قطعه زمینی که حضرت را در خود گرفته اشاره نمودیم، حال این نکته را یاد آور می‌شویم که: قبر امام حسین علیه السلام همانند قبر رسول صلی الله علیه وآله است زیرا امام حسین علیه السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منی و أنا من حسین»؛ [۱] «حسین از من و من از حسینم.» امّ الفضل در عالم رؤیا دید که قطعه‌ای از پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله جدا شد و در دامانش قرار گرفت. هنگامی که در مورد این خواب از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال نمود، حضرت آن را به ولادت امام حسین علیه السلام و تربیتش در دامان امّ الفضل تعبیر کرد... [۲] پس امام حسین علیه السلام پاره تن پیامبر صلی الله علیه وآله است و اگر پیامبر صلی الله علیه وآله احترامی دارد که به تبع آن، خاک قبرش هم متبرک است، امام حسین علیه السلام نیز چنین است.

[۱] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۴؛ سنن ابن ماجه، رقم ۱۴۴.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.

فضیلت تربت امام حسین

۱ - احمد بن حنبل از عامر شاطبی نقل می‌کند: در سفری همراه علی بن ابی طالب علیه السلام بودم. حضرت هنگامی که در مسیر خود به صفین به نینوا رسید، صدا داد: ای ابا عبدالله! در کنار شط فرات صبر کن. عامر شاطبی می‌گوید: عرض کردم: برای چه؟ فرمود: روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، در حالی که گریان بود؛ عرض کردم: ای نبی خدا! آیا کسی شما را غضبناک کرده؟ چه شده است که گریانید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر بلکه الآن جبرئیل از نزد من خارج شد و خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شط فرات به شهادت می‌رسد. جبرئیل گفت: آیا می‌خواهی که تربت او را استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه قبضه‌ای از خاک تربت امام حسین علیه السلام را به من داد که در این هنگام طاقت نیاوردم و گریستم. [۱].

۲ - ام سلمه می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مضطرب از خواب بیدار شد، دوباره خوابید و بار دیگر همین حالت به وی دست داد، بار سوم نیز این عمل تکرار شد، در این مرتبه دیدم که در دستان مبارکش تربتی سرخ بود که آن را می‌بوسید و اشک می‌ریخت. عرض کردم: ای رسول خدا! این تربت چیست؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین عراق به شهادت می‌رسد. به جبرئیل گفتم: تربتی که حسین علیه السلام در آن به شهادت می‌رسد به من بنما، جبرئیل از آن تربت آورده و به من داد. [۲].

دانستن این نکته ضروری است که فرق است بین مسجود له و مسجود علیه، شیعه امامیه که بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می‌کند آن را مسجود له قرار نمی‌دهد، بلکه آن را مسجود علیه قرار می‌دهد، یعنی شیعه برای تربت امام حسین علیه السلام سجده نمی‌کند، بلکه بر روی تربت امام حسین علیه السلام اما برای خداوند متعال سجده می‌نماید. و بین این دو فرق آشکار است.

[۱] مسند احمد، ج ۲، ص ۶۰.

پاسخ به شبهات

کاتلان امام حسین چه کسانی بوده‌اند؟

آیا امام از شهادت خود آگاه بود؟

آیا خداوند امام حسین را یاری نکرد؟

چرا امام اهل بیتش را همراه خود آورد؟

چرا امام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟

چرا مسلم، ابن زیاد را در خانه هانی نکشت؟

چرا حضرت ابوالفضل آب نیاشامید؟

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟

چرا امام حسن صلح و امام حسین قیام کرد؟

حکم روزه عاشورا چیست؟

قاتلان امام حسین چه کسانی بوده‌اند؟

یکی از اعتراضاتی که اخیراً نسبت به شیعیان می‌شود این است که: قاتلین امام حسین علیه السلام از خود شیعیان بوده‌اند؛ زیرا عمده لشکریان عمر بن سعد را در کربلا مردم کوفه تشکیل می‌دادند. و کوفیان در آن عصر همه از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می‌آمدند. پس این که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می‌کنند، در حقیقت بر اعمال گذشتگان از خودشان اشک ماتم می‌ریزند، که چرا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رساندند.

سید علی جلال حسینی مصری در کتاب «الحسین» می‌گوید: «امر عجیب در مورد امام حسین علیه السلام آن است که شیعیانش او را می‌کشند، آن گاه خود در تمام بلاد مسلمین در هر سال و روز کشتنش برای او اقامه جلسات حزن می‌نمایند.» [۱].

ما در صدد برآمدیم تا این قضیه را تحلیل کنیم تا ببینیم قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده‌اند؟

<ابعاد تشيع

<شيعه واقعي كيست؟

<نوع تشيع كوفيان

<تبعيد بسياري از شيعيان عقيدتي

<ملحق شدن گروهی از شيعيان كوفه به امام حسين

<شهيدان نامه رسان

<پيشگامان شهادت

<وجود خوارج در كوفه

<وجود شاميان در لشكر عمر بن سعد

[۱] اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۸۴ و ۵۸۵.

ابعاد تشيع

تشيع اشكال و ابعاد گوناگوني دارد كه مي‌توان به چهار بعد آن اشاره كرد:

<تشيع سياسي

<تشيع عقيدتي

<تشيع حبي

<تشيع ديني

تشيع سياسي

يعني اعتقاد به برتري حضرت علي عليه السلام بر ساير صحابه، حتي خلفا؛ و اعتقاد حقانيت حضرت در جنگ‌هاي خود با خوارج و اصحاب صفين و جمل.

تشيع سياسي يعني وجود جمعيتي در تاريخ اسلام كه روش سياسي معيني داشته‌اند، آنان كساني بوده‌اند كه رهبري اهل بيت عليهم السلام را تأييد مي‌كردند نه از آن جهت كه از جانب خدا منصوبند، بلكه از آن

جهت که افضل مردمند. این طرز تفکر در بین بسیاری از تابعین، محدثین و فقها وجود داشته است. آن‌ها اهل بیت را خصوصاً در مواضع سیاسی‌شان بر دیگران ترجیح می‌دادند، و بدین جهت آنان را شیعه سیاسی در مقابل گروهی دیگر از اهل سنت که تابع دستگاه خلافت بودند، می‌نامند. این دیدگاه به کتاب‌های جرح و تعدیل و رجال اهل سنت نیز کشیده است؛ زیرا مشاهده می‌شود که برخی از شخصیت‌های قرن اول و دوم و سوم را با همین معیار به تشیع متّصف نموده‌اند، و عدّه بسیاری را به عنوان «فیه تشیع یسیر» معرفی نموده‌اند. آنان امام علی‌علیه السلام را بر سایر خلفا یا خصوص عثمان برتری می‌دادند.

تشیع عقیدتی

تشیع عقیدتی یعنی اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت و مرجعیت دینی اهل بیت‌علیهم السلام از جانب خداوند متعال که در رأس آنان علی بن ابی طالب‌علیه السلام قرار دارد. این دیدگاه و نظریه به تبع دستورات قرآن و روایات نبوی، دیدگاهی رایج در میان صحابه از زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است، برخی از صحابه مخلص و تابع نص که اهل اجتهاد در مقابل نص نبودند، از همان ابتدا امام علی‌علیه السلام را به تبع دستورات خدا و رسول او، ولیّ و جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله می‌دانستند. این خط در بین صحابه و تابعین و دیگران ادامه داشت.

اهل بیت‌علیهم السلام گر چه از حاکمیت سیاسی و رهبری سیاسی کنار زده شدند، ولی از اوائل قرن دوم، هویت فقهی و مرجعیت دینی و علمی آنان نمودار شد.

ابان بن تغلب که از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق‌علیهما السلام است، شیعه را این چنین معرفی می‌کند: «شیعه کسانی هستند که هرگاه مردم در مسأله‌ای که از رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده اختلاف کردند به امام علی‌علیه السلام رجوع کرده و حکم را از او اخذ می‌کنند، و هر گاه نیز در مسأله‌ای که از علی‌علیه السلام رسیده اختلاف کردند به قول جعفر بن محمد‌علیهما السلام رجوع می‌کنند» [۱].

تشیع حبی

بُعد سوّمی برای تشیع در بین مسلمین مشاهده می‌شود که از آن به تشیع حبی تعبیر می‌شود. به این معنا در اصطلاح رجالین اهل سنت عده‌ای به تشیع متّصف شده‌اند. از آن جا که در احادیث نبوی فضایل و مناقب اهل بیت‌علیهم السلام به طور فراوان به چشم می‌خورد، عده‌ای حتّی از اهل سنت محبّت شدیدی نسبت به آن‌ها پیدا کرده، بدین جهت آنان را به تشیع متّصف نموده‌اند. که از این میان می‌توان به ابن عبد ربّه اندلسی صاحب کتاب «عقدالفرید» و محمد بن ادریس شافعی اشاره نمود. شافعی در شعری می‌گوید:

ان کان حبّ الولیّ رفضاً

فانتی أرفض العباد [۱].

«اگر حبّ ولی [علیه السلام] سبب رفض است، پس همانا من رافضی‌ترین بنده‌ها هستم.»

[۱] الكواكب الدرّیة، ص ۳۰.

تشیع دینی

بُعد چهارمی در تشیع هست که از آن به تشیع دینی و فرهنگی تعبیر می‌شود. مطابق این بُعد، اهل بیت‌علیهم السلام تنها مرجع دینی و فقهی و تفسیری مردمند و وظیفه هر فرد جامعه آن است که در این بُعد به ایشان رجوع کند. افرادی هستند که چنین اعتقادی دارند ولی در عین حال خود را در مسائل سیاسی و حکومتی تابع اهل سنت می‌دانند، آنان قائل به نصّ دینی از قرآن و روایات بر امامت و وصایت اهل بیت‌علیهم السلام نیستند، ولی آنان را در علم و مسائل دینی از بقیه برتر می‌دانند. گویا شهرستانی صاحب ملل و نحل را می‌توان از این دسته قرار داد.

شیعه واقعی کیست؟

ممکن است عده زیادی بر نظر و عقیده‌ای ادعا داشته باشند، ولی اهل عمل نبوده، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند. ادعا می‌کنند که ما متدین به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند. ادعا می‌کنند اهل فلان مذهبیم، ولی نه تنها از اصول آن مذهب خبر ندارند، بلکه اصول آن را زیر پا می‌گذارند. آنان را نمی‌توان حقیقتاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد، اگر چه در ظاهر خود را جزء آن می‌دانند، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند. مخالفان آن دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمی باز نمی‌کنند، و از آنان خوف و هراسی ندارند. و اصلاً آنان را جزء آن دین یا مذهب به حساب نمی‌آورند، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می‌دانند که بر اصول خود پایبند بوده، و حاضرند در این راه از جان و مال خود نیز بگذرند.

در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می‌گوییم، به این معنا که اگر چه خیلی‌ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی و اهل بیت پیامبر علیهم السلام، هستیم ولی این ادعا تنها از زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آن‌ها ننشسته است. به مبانی و اصول تشیع پا بر جا و پای بند نیستند. نمی‌توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آنها تمام کرد. شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام‌کش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می‌کند، همان گونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین علیه السلام و قیام او اطلاع پیدا کردند، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند، و جان خود را عاشقانه در راه او در طبق اخلاص گذاردند، و به شهادت رسیدند.

همین سؤال و اشکال را می‌توان از خود سؤال کنندگان و اشکال کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم برمی‌دارند، و برای استکبار جهانی خدمت می‌کنند؟ آیا کسانی در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کفار و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی نمی‌دانید، بلکه آن‌ها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده‌اند، در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام‌گذاری خود به شیعه عقیدتی، عمل کننده به اعتقادات خود نبوده، بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند.

استاد شیخ علی آل محسن می‌گوید: «این که برخی می‌گویند: شیعیان قاتلان حسین‌اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین‌علیه السلام به کسی اطلاق می‌شود که از یاران و متابعیان و دوستداران او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام‌کش می‌شود؟ بر فرض تسلیم که قاتلان امام حسین‌علیه السلام از شیعیان بودند، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می‌شوند». [۱]

سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می‌نویسد: «پناه بر خدا این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین‌علیه السلام باشند، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند، و برخی دیگر انسان‌هایی پست و شرور بودند، و بعضی هم پیروان رؤسای خود بودند که حباً دنیا آنان را به این جنایات بزرگ وادار ساخت. و از شیعیان و محبین حضرت هیچ کس در قتل با او شرکت ننمود.

اما شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. آنها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت حیات خود دست از یاری ایشان برنداشتند. بسیاری از آنان نیز تمکن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند. یا این که نمی‌دانستند که کار به اینجا ختم می‌شود و امام‌علیه السلام را به شهادت می‌رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصار را که ابن زیاد بر دور کوفه کشیده بود، پاره کرده، خود را به آب و آتش زده، تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند. اما اینکه یکی از شیعیان و محبین آن حضرت در قتل او شرکت کرده باشد این مطلبی است که هرگز در خارج، واقع نشده است...» [۲]

[۱] لله وللحقیقة، ص ۹۷.

[۲] اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۵.

نوع تشیع کوفیان

با مراجعه به تاریخ و بررسی دقیق عقاید کوفیان بعد از امام علی‌علیه السلام، خصوصاً در عصر امامت امام حسین‌علیه السلام پی می‌بریم که مذهب عموم اهل کوفه تشیع سیاسی بوده است، نه تشیع عقیدتی،

آنان تنها قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان یا بر سایر صحابه بوده‌اند، و معتقد به ولایت و امامت علی بن ابی طالب و سایر معصومین علیهم السلام از راه نصّ نبودند، و حساب شیعیان سیاسی را نمی‌توان به حساب شیعیان عقیدتی گذاشت. اینک برای اثبات این ادعا شاهدی را برای آن اقامه می‌کنیم: ابن عساکر دمشقی شافعی در «تاریخ دمشق» به سند خود از حریت بن ابی مطر نقل می‌کند که شنیدم از سلمة بن کهیل که می‌گفت: من با مسیب بن نجبه فزاری در مسجد کوفه نشسته بودم، و مردم شیعه هم در آن جا زیاد بودند. نشنیدم که احدی از مردم کوفه در رابطه با یکی از اصحاب رسول خدای الله علیه و آله سخن بگوید، مگر آن که او را مدح می‌کرد، و تمام سخنان آنان در رابطه با علی و عثمان بود. [۱].

اهل سنت همه صحابه را بدون استثنا مدح کرده، آنان را عادل می‌دانند، و تنها گروهی که بعدها آنان را شیعه سیاسی می‌نامیدند، قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان بودند، و در کوفه عده‌ای این عقیده را داشتند، اگر چه عده‌ای دیگر تا این حدّ هم به امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، همان گونه که از روایت ابن عساکر استفاده می‌شود.

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۱۹۸.

تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می‌کند: «معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سبّ و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می‌شناخت به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می‌کرد به قتل می‌رسانید، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می‌نمود، و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می‌کرد. و عده‌ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند.» [۱].

ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین

تاریخ گواهی می‌دهد که گروهی از شیعیان، فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدي و دو فرزندش عبدالله و عبیدالله از این قبیلند.

یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می‌آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

ابوجعفر طبری می‌گوید: «ماریه دختر منفذ عبديه، زنی از شیعیان به حساب می‌آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می‌شدند و گفتگو می‌کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نامه نوشتن کوفیان به ایشان به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده‌بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می‌شود کنترل نمایید. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می‌خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبدالله و عبیدالله به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند؟ همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می‌ترسیم... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمامتر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید، حضرت به سراغشان آمد، عرض کردند: یزید بن ثبیط و همراهانش نیز به دنبال شما آمده‌اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن اثبط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد، گفت: (يَقْضِ اللَّهُ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا). اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش - که ملاقات با امام حسین علیه السلام است - باید خشنود بوده، به من تبریک بگویند. آن گاه بر حضرت سلام داد و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و

عده‌ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه‌ای به شهادت رسیدند.

از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می‌آمد. سیره نویسان می‌نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد، خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره‌ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العانذی، عائذ بن مجمع، جنادة بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می‌کشید، زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیاس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می‌دانستند که دیده‌بان‌ها را بر سر راه قرار داده‌اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می‌رود، دستگیر کنند. طرمح شتریان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه به امام حسین علیه السلام ملحق کند. طرمح آنان را به سرعت از بیراهه می‌برد و در راه، برای شترها آواز حدی می‌خواند... بیابان‌ها را درنوردیدند و می‌کوشیدند خود را از دید مأموران پنهان دارند، تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرمح را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن چه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حرّ آنان را مانع شد و خواست که تمام آنان را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهیم گذاشت، ما از ایشان دفاع می‌کنیم چنانکه از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار منند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرض من

نشوی. حرّ گفت: چنین است، ولی این‌ها همراه تو نیامده‌اند. امام فرمود: اینان یاران منند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده‌اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی وگرنه با تو پیکار می‌کنیم. حرّ که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آنها برداشت... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود: تا آنها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خط محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکره‌های آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن‌ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد. [۱].

و باز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل، قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را داشتند.

سیره نویسان می‌نویسند: حبیب اسب خود را مجهز نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می‌شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد. در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدای الله علیه و آله! بردگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی‌گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام آیم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد، حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود.

همراه حضرت به کربلا آمد. وی در اوقات نماز اذان می‌گفت و از افرادی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو از دی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند، ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اوّل در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

و همچنین از جمله کوفیان، زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ‌ها موقعیت‌های عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

از این جا استفاده می‌شود که در کوفه نیز عده زیادی عثمانی بودند، حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می‌توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده‌اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبدالله حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد آن گاه نامه‌ای را برای امام حسین علیه السلام نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبدالله قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه‌ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید.

در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه‌ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری از امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اوّل کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبدالله بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا اینکه بدانیم حق پیامبر صلی الله علیه و آله را در تو حفظ نموده‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، آنگاه زنده زنده سوزانده می‌شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می‌شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی‌دارم....

روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه‌ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد... آن گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهده وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شونب بن عبدالله همدانی و عابس بن ابی شیبب شاکری است. شونب از شخصیت‌های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از جمله حافظین حدیث و حاملین آن از امیرالمؤمنین به شمار می‌آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد و در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عباس بن ابی شیبب شاکری نیز از شخصیت‌های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرأت نکرد، تا آنکه عمر بن سعد دستور داد او را سنگباران کنند. وضع را که چنین دید زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان عبدالله بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریه پیامبر قتال کن. عبدالله بن عمیر او را به طرف زن‌ها روانه نمود، ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی‌کرد، می‌گفت: من هرگز تو را رها نمی‌کنم تا با تو به شهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر ببینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش، زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد، خاک‌ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیان عبدالله بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده، با دشمنانتان بجنگیم تا آن‌ها را از

شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آید. آن دو نیز نزد حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظہ انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه در تمام جنگ‌ها همراه او بود. قیل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه‌ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد. عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابوتمامه عمرو صائدی نیز از کوفیانی است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آنها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام ایشان او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم برای خرید اسلحه کمک مالی جمع می‌نمود... عبیدالله بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند، از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم‌هایی بی‌شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند، در کربلا به آن حضرت ملحق شده و هر سه نفر در حمله اول به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می‌گرفت.

بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده، به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیان، شهید یکپا مسلم بن کثیر اعرج ازدی است. او یکی از پاهایش را در جنگ‌های امیرالمؤمنین از دست داده بود. با آنکه جهاد از اعرج برداشته شده واجب نمی‌باشد ولی از کوفه فرار

کرده و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و از جمله لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول به شهادت رسید.

مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی به کار بردند، زیرا وقتی دیدند که نمی‌شود از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمرین سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه پیمود تا به امام رسید و در روز عاشورا دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می‌خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت خود را رساندند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه‌اش بردند. خواستند در نهان به درماتش پردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مراسم نمودند. تعداد دیگری نیز هستند که از کوفه به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آنها نیست. [۲].

[۱] ابصارالعین، ص ۶۶.

[۲] ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ذخیره الدارین فیما یتعلق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطين؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و....

شهیدان نامه رسان

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام‌رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند، در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

<عبدالله بن يقظر حميري برادر رضائي امام حسين

<قيس بن مسهر صيداوي

عبدالله بن يقظر حميري برادر رضائي امام حسين

سيره نويسان مي‌نويسند: «امام حسين عليه السلام او را با نامه‌اي در جواب نامه مسلم بن عقيل به كوفه فرستاد. حصين بن تميم او را در منطقه قادسيه دستگير کرده و به سوي عبيدالله بن زياد فرستاد. عبيدالله از كار او پرسيد؟ جوابي نداد. به او گفت: بالاي قصر برو و كذاب بن كذاب را لعن كن تا بعد از آن رأي خود را درباره تو صادر كنم. او نيز بر بالاي قصر رفته، رو به مردم كرد و گفت: «اي مردم! من فرستاده حسين پسر فاطمه دختر رسول خدايم كه به سوي شما فرستاده شده‌ام، تا او را بر ضد پسر مرجانه و پسر سميه ياري کرده و پشتيباني كنيد. عبيدالله دستور داد تا او را از بالاي قصر به زمين بيندازند. با اين عمل استخوان‌هايش شكسته شد و در حالي كه تنها رمقي در جانش بود عبدالملك بن عمير لخمى قاضي و فقيه كوفه بالاي سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامي كه او را بر اين كار عيب گرفتند، در جواب گفت: خواستم او را راحت كنم.

قيس بن مسهر صيداوي

از جمله شهيدان نامه‌رسان، قيس بن مسهر صيداوي است. او كه از جانب مسلم نامه‌اي را به سوي امام حسين عليه السلام برده بود، جواب امام را به كوفه مي‌آورد كه در بين راه حصين بن تميم او را دستگير کرده و نزد عبيدالله آورد. او از محتواي نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره كردم تا تو از محتواي آن نامه اطلاع پيدا نكني. عبيدالله گفت: نامه به چه كساني نوشته شده بود؟ قيس گفت: گروهی كه اسامي آنها را نمي‌دانم. عبيدالله گفت: اگر اسامي آنها را نمي‌گويي لافل بر بالاي منبر برو و سب كذاب پسر كذاب كن، يعني امام حسين عليه السلام. او بر بالاي منبر رفت و گفت: اي مردم! همانا حسين بن علي عليها السلام بهترين خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خداصلي الله عليه وآله است. من فرستاده او به سوي شمايم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوي او بشتابيد. آن گاه عبيدالله بن زياد و پدرش را لعنت كرد و بر اميرالمؤمنين علي عليه السلام درود فرستاد. اين زياد دستور داد تا او را از

بلندي منبر به پايين بيندازند و با اين روش او را نيز به شهادت رسانيد. اينان شيعيان واقعي بودند. [۱]

[۱] ر.ک: همان.

پيشگامان شهادت

تعدادي از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسين عليه السلام به جهت بيعت با حضرت مسلم يا فرستادن نامه به امام حسين عليه السلام و يا به جهت حرکت براي ياري آن حضرت دستگير شده و به شهادت نائل آمدند. اينک شرح حال دو تن از آنان را بررسي مي‌کنيم:

<عمارة بن صلخب ازدي

<عبدالاعلي بن يزید کلبی

عمارة بن صلخب ازدي

او از جمله شيعياني بود که با مسلم در کوفه بيعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسير شد و به شهادت رسيد، ابن زياد او را نيز دستگير کرد و به او گفت: از چه قبيله‌اي هستي؟ گفت: از قبيله ازد ابن زياد دستور داد تا او را به قبيله‌اش برده و در ميان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر مي‌گويد: او را در ميان قومش گردن زدند.

عبدالاعلي بن يزید کلبی

او اسب سوار و جنگجويي شجاع از شيعيان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثير بن شهاب عبدالاعلي را دستگير نموده و تسليم عبيدالله نمود.

ابومخنف می‌گوید: بعد از شهادت مسلم، عبيدالله بن زياد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بيرون آمدم تا نظاره‌گر معركة باشم و قصدي بر ضدّ تو نداشتم. عبيدالله از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولي او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند. [۱].

[۱] ر.ک: همان.

وجود خوارج در کوفه

با مراجعه به تاریخ و بررسی شرح حال فرماندهان لشکر عمر بن سعد پی خواهیم برد که همگی آنان از دشمنان سرسخت اهل بیت‌علیهم السلام و از نواصب و خوارج و اموي بودند؛ امثال: عبيدالله بن زياد، عمر بن سعد، شمر بن ذي الجوشن، قيس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبيدي، عبدالله بن زهير ازدي، عروة بن قيس أحمسي، شبت بن ربيعي يربوعي، عبدالرحمن أبي سيره جعفري، حصين بن نمير، حجار بن ابجر.

و همچنین کسانی که در کشتن امام حسين عليه السلام و اهل بیت و اصحابش شرکت داشتند یک نفر از آنها معروف به شيعه نبودند، بلکه غالب آنها به نصب و عداوت و دشمني با اهل‌بیت شهرت داشته‌اند، امثال:

سنان بن انس نخعي، حرمله کاهلي، منقذ بن مره عبدي، ابي الحتوف جعفي، مالک بن نسر کندي، عبدالرحمن جعفي، قشعم بن نذير جعفي، بحر بن کعب بن تيم الله، زرعة بن شريك تميمي، صالح بن وهب مري، خولي بن يزيد أصبجي، حصين بن تميم و ديگران.

وجود شاميان در لشکر عمر بن سعد

امام حسين عليه السلام لشکريان عمر بن سعد را به لقب شيعيان و بيروان ابو سفیان خطاب کرده می‌فرماید: «و يحکم يا شيعه آل ابي سفیان! إن لم یکن لکم دين و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً

فی دنیاکم»؛ [۱] «وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی‌هراسید در دنیایتان آزاد باشید.»

با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا و در خطبه‌های حضرت برای قوم و احتجاجاتش با آنها یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه السلام آنان را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش معرفی کند. همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه حقیقی اهل بیت علیهم السلام نبوده‌اند. برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده‌اید، گفتند: ما با تو می‌جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم. [۲].

به خوبی روشن است که اینها اهل شام بودند که توسط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می‌گوید: که من با پدر تو دشمنم؟ مگر برخی از آنها به امام حسین علیه السلام نسبت کذاب پسر کذاب را ندادند؟ [۳] آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟ [۴] آیا به امام حسین علیه السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد. [۵].

این چه شیعه‌ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش بیرون می‌شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آنها نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بوده است.

[۱] مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸؛ اللهوف، ص ۴۵.

[۲] ینابیع المودة، ص ۳۴۶.

[۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۷.

[۴] همان، ص ۶۶؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۳.

[۵] البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۵.

آیا امام از شهادت خود آگاه بود؟

یکی از سؤال‌هایی که در رابطه با واقعه کربلا به طور خصوص مطرح می‌شود این است که مطابق عقیده شیعه، امام علم غیب دارد و لذا به آن چه در آینده قرار است اتفاق افتد عالم است. اگر چنین است

چگونه می‌توانیم اقدام امام حسین علیه السلام و مقابله او با یزید را توجیه کنیم با آن که حضرت می‌دانستند شهید خواهند شد؟ اگر امام حسین علیه السلام از شهادت خود خبر داشت، چرا دست به چنین اقدامی زد؟

حقیقت این است که سؤال فوق تنها اختصاص به امام حسین علیه السلام ندارد بلکه در مورد شهادت همه امامان صادق است؛ زیرا آنان می‌دانستند که به چه وسیله‌ای به شهادت خواهند رسید، ولی در عین حال با پای خود به سراغ مرگ رفتند. این موضوع را به جهت اهمیتش مورد بحث قرار می‌دهیم.

<ادله علم امام به شهادت خود

<بررسی آیه تهلکه

<حکم عقل

<اقدام امامان بر اسباب شهادت

ادله علم امام به شهادت خود

موضوع اطلاع امام حسین علیه السلام از شهادت خود بر هیچ محقق و مورّخی مخفی نیست، و این را می‌توان از راه‌های مختلفی به اثبات رسانید:

۱ - به طور اجمال و کلی همگی ایمان داریم که امام حسین علیه السلام همانند سایر امامان به واسطه تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله یا به الهام الهی از وقایع خارجی اطلاع داشته و دارند که از جمله آن‌ها خبر داشتن از شهادت خودشان است. گر چه این موضوع مورد بحث و مناقشه بین علما قرار گرفته ولی اصل آن را در مقاله‌ای مستقل تحت عنوان (علم غیب امام) به اثبات رساندیم. [۱].

۲ - روایات فراوانی از طریق فریقین رسیده است که دلالت بر اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و مکان و کیفیت شهادت آن دارد. این روایات توسط امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام سلمه و عایشه و دیگران منتشر شده است، و به طور حتم به گوش امام حسین علیه السلام رسیده و به آن‌ها علم داشته است.

اسماء بنت عمیس می‌گوید: من بعد از ولادت امام حسین علیه السلام خدمت گذاری فاطمه علیها السلام را می‌کردم. پیامبر آمد و فرمود: ای اسماء! فرزندم را نزد من آور. او را در پارچه‌ای پیچیده و نزد ایشان

آوردم. حضرت او را گرفت و در دامن خود قرار داد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. اسماء می‌گوید: سپس حضرت شروع به گریه کرد و فرمود: همانا زود است که برای تو اتفاقی افتد. بار خدایا! قاتل او را لعنت کن و فاطمه را به این موضوع خبر مده.

اسماء می‌گوید: روز هفتم از ولادت امام حسین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و از طرف او گوسفندی را عقیقه کرد... آن گاه او را در دامن خود گذاشت و فرمود: ای اباعبدالله! بر من خیلی سخت است. آن گاه گریه نمود. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! گریه شما در این روز اول ولادت به چه جهت بود؟ فرمود: بر این فرزندم گریه می‌کنم که او را گروهی ظالم و کافر از بنی امیه خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت شامل آن‌ها نخواهد کرد. [۲].

ابن عباس می‌گوید: امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه وآله بود، جبرئیل به حضرت عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که میوه دل من است. جبرئیل عرض کرد: همانا امت تو او را به قتل خواهند رساند، آیا می‌خواهی جای قبرش را به تو نشان دهم؟ آنگاه مشتی گرفت و سپس خاکی خون آلود را به حضرت نشان داد. [۳].

۳ - در مورد قضایای کربلا نیز روایات زیادی از امام حسین علیه السلام وارد شده که حضرت خبر از شهادت خود داده است. گر چه سند برخی از آن‌ها اشکال دارد ولی پاره‌ای از سندهای آن صحیح است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: امام حسین علیه السلام فرمود: «من کشته اشک هایم هیچ مؤمنی مرا یاد نخواهد کرد جز آن که طلب عبرت و درس نماید». [۴].

عبدالله بن زبیر هنگام خروج امام حسین علیه السلام از کعبه یک روز قبل از ترویبه به مشایعت حضرت آمد و عرض کرد: ای اباعبدالله! وقت حج شده و تو حج را رها کرده به عراق می‌روی؟ حضرت فرمود: ای پسر زبیر! اگر من در کنار شط فرات دفن شوم برای من بهتر است از آن که در کنار کعبه دفن گردم. [۵].

حضرت در نامه‌ای به محمد بن حنفیه چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به محمد بن علی و به قبل او از بنی هاشم. اما بعد؛ همانا هر کس که به من ملحق نگردد به فتح و پیروزی نخواهد رسید. والسلام». [۶].

امام حسین علیه السلام هنگامی که به گردنه بطن رسید، به اصحاب خود فرمود: من خود را نمی‌بینم جز آن که کشته شوم. گفتند: چگونه ای اباعبدالله؟ فرمود: الآن خوابی دیدم. گفتند: آن خواب چیست؟ فرمود: در خواب سگ‌هایی را دیدم که به من حمله می‌کردند...» [۷].

۴ - با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که برخی حضرت را از رفتن به عراق نهی می‌کردند و به حضرت تذکر می‌دادند که اگر به این سفر ادامه دهد به طور حتم کشته خواهد شد.

عبدالله بن جعفر در نامه‌ای به امام این گونه خطاب کرد: «اما بعد؛ از تو تقاضا دارم که از این سفر منصرف شوی، زیرا من از این می‌ترسم که هلاکت تو در آن باشد...» [۸].

ابن عباس، محمد بن حنفیه و ابوبکر مخزومی نیز حضرت را از رفتن به عراق برحذر داشته و خبر از بی‌وفایی اهل عراق دادند.

۵ - تحلیل سیاسی و جنگی نیز همین مسأله را تأیید می‌کرد، زیرا شواهد امر همگی این موضوع را به طور یقین به اثبات می‌رساند این راهی را که امام حسین علیه السلام دنبال کرده است به شهادت ختم می‌گردد. خصوصاً بعد از آن که امام خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید و نیز حرّ بن یزید ریاحی از اهداف عمر بن سعد حضرت را واقف ساخت، برای حضرت نیز از راه طبیعی بسیار روشن و واضح بود که عاقبت اقدام او جز شهادت چیز دیگری نخواهد بود.

[۱] ر.ک: شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.

[۲] حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۸؛ نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ

ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶۲.

[۳] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۶۲.

[۴] امالی صدوق، مجلس ۲۸، ح ۷.

[۵] کامل الزیارات، باب ۲۳، ح ۵.

[۶] همان، ح ۱۵.

[۷] همان، ح ۱۴.

[۸] حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۴.

بررسی آیه تهلکه

از ادله‌ای که ذکر شد به دست آمد که امام حسین علیه السلام از شهادت خود اطلاع داشته است. ولی سؤالی که مطرح است این که آیا در دین اسلام جایز است کسی اقدام به کاری کند که می‌داند عاقبت آن کشته شدن است؟ آیا این مصداق انداختن نفس در هلاکت نیست که مطابق نصّ قرآن از آن نهی شده است؟ اینک جا دارد تا مقداری راجع به آیه «تهلکه» بحث نماییم:

خداوند متعال می‌فرماید: (وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)؛ [۱] «در راه خدا انفاق کنید و با دستان خود، خودتان را به هلاکت نیفکنید و احسان کنید همانا خداوند محسنین را دوست دارد.»

در پاسخ از اشکال فوق می‌گوییم:

اولاً: آیه و مورد استشهاد مربوط به انفاق است و مقصود آن است که انسان هنگام انفاق کردن نباید خود را در هلاکت افکند و به حدی انفاق کند که خود درمانده شود، و لذا آیه ربطی به مورد شهادت و کشته شدن ندارد.

ثانیاً: بر فرض تعمیم آیه به مورد انفاق نفس، آیه موردی را نهی می‌کند که انسان جان خود را به هلاکت و نیستی بیندازد و جان خود را بی‌خود و بی‌جهت تلف نماید بدون آن که اثر ارزشمندی بر آن مترتب گردد. ولی اگر کشته شدن، شهادت باشد که با آن جامعه‌ای از خواب غفلت بیدار شده و در پرتو سوختن او دیگران ساخته شوند این کشته شدن هرگز هلاکت نخواهد بود. به همین جهت خداوند متعال مرگ شهدا را به حیات معنوی تعبیر کرده است.

شهدا هرگز نمی‌میرند زیرا با شهادتشان، در کالبد بی‌روح و جان جامعه، خون زندگی تزریق می‌کنند. آیا می‌توانید ادعا کنید که انسان مجاهدی که در جبهه‌های جنگ به شهادت می‌رسد خود را به هلاکت انداخته است؟ آیا پیامبر که اصحاب خود را به جهاد در راه خدا دعوت کرده و تعداد بسیاری از آنها هم به شهادت رسیدند همگی هلاک شده‌اند؟ قطعاً چنین نیست.

ثالثاً: مقصود از «تهلکه» که در آیه آمده است چیست؟ اگر مراد، تهلکه و هلاکت دنیوی است، معنای آیه این است که نگذارید کافران و فاجران بر شما مسلط شوند. و اگر مراد، هلاکت اخروی است که از ناحیه اجابت نکردن تکلیف الهی پیدا می‌شود، مقصود از آن این است که ترک کننده انفاق باید از عذاب آخرت بترسد، و با این ترک خود را به هلاکت اخروی نیندازد.

حکم عقل

برخی از راه حکم عقل وارد شده و می‌گویند: عقل حکم می‌کند که انسان جان خود را از هر خطر و بلیه‌ای محفوظ بدارد و خود را در خطرهایی نیندازد که عاقبت آن هلاکت است.

ولی همان گونه که قبلاً اشاره شد، اقدام بر هلاکت و نیستی هنگامی مورد مذمت عقل است که هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نباشد اما اگر کشته در موردی کشته شدن، عین حیات باشد، حیات فردی و اجتماعی، حیات معنوی که همراه با روزی خوردن نزد خداوند است، عرف و عقل و عقلاً هرگز این نوع قتل را هلاکت نمی‌شمارند، بلکه ترک این نوع کشته شدن را خلاف عقل و امری نابخردانه می‌دانند.

اقدام امامان بر اسباب شهادت

در بحث گذشته گر چه موضوع علم امام حسین علیه السلام به غیب و در عین حال اقدام بر شهادت را بررسی کردیم، ولی این مسأله شاید در مورد امامان دیگر حل نشده باشد، زیرا سؤالی که باقی است این که به چه جهت امامان با آن که علم غیب داشته و می‌دانستند عملی را که انجام می‌دهند مثلاً این چیزی را که می‌خورند دارای زهر است و آنان را خواهد کشت، چگونه اقدام به این عمل کردند؟ آیا بر شهادت آن‌ها همانند شهادت امام حسین علیه السلام آثار و برکات متفرع بوده است که دست به این اقدامات زده‌اند؟ چرا حضرت علی علیه السلام با آن که می‌دانست ابن ملجم در مسجد کوفه در کمین او نشسته، باز به مسجد رفت؟ و امام حسن و امام رضا علیهما السلام با آن که می‌دانستند آن چه را که می‌خورند زهرآلود است، چرا دست به چنین اقدامی زدند؟ آیا این مصداق خودکشی نیست؟

پاسخ

در مورد سؤال فوق به چند جواب اشاره می‌کنیم:

۱ - در مورد کیفیت علم امام بحث است که علم او حضوری است یا حصولی؟ و آیا علم او متوقف بر مشیت است یا همیشگی و بدون مشیت؟ یعنی آیا امامان هر گاه اراده کنند که بدانند، می‌دانند خصوصاً در امور خارجی؟

مطابق رأی برخی از علما و طبق روایات، علم امامان به غیب، مشروط و متوقف بر مشیت آنان است.

۲ - امامان از اهل بیت‌علیهم السلام گر چه از موضوعات خارجی آگاهی کامل دارند و بر فرض اینکه علم آن‌ها به حقایق اشیاء و موضوعات خارجی، علمی حضوری و بالفعل است و متوقف و مشروط به مشیت نیست، ولی از آن جا که تابع قضا و قدر الهی‌اند هرگز از مقدرات خداوند تجاوز و تخطی نخواهند کرد.

شیخ یوسف بحرانی در «الدرة النجفیة» می‌گوید: «این که اهل بیت‌علیهم السلام به آن چه از کشته شدن به شمشیر یا سم یا مصائبی که از ظالمین به آن‌ها می‌رسد راضی بودند با آن که قدرت بر دفع آن نیز داشتند، به جهت آن است که می‌دانستند این کار مورد رضایت خداوند سبحان بوده است، و لذا از مصادیق القای نفس در هلاکت به حساب نمی‌آید؛ زیرا مورد آیه در جایی است که خداوند نهی تحریمی از آن کرده باشد، در حالی که این مواردی که از اقدامات اهل بیت‌علیهم السلام می‌بینیم همه مورد رضایت خداوند متعال بوده است...».

۳ - از آن جا که موضوع شهادت هر یک از امامان شیعه بی‌فایده و بی‌ثمر نبوده و ارزش اجتماعی داشته است، لذا به طور حتم می‌توان شهادت آنان را با شهادت امام حسین علیه السلام مقایسه کرد، زیرا شهادت آنها:

الف - باعث شد که مردم دشمنان خود را بیشتر و بهتر بشناسند، لذا این شهادت‌ها در برخی مواقع سبب شورش بر ضد حکومت غاصب می‌گشت.

ب - از طرفی نیز باعث بیداری امت در آن زمان بود و مردم را از خواب غفلت بیدار می‌نمود.

ج - از آن جهت که مردم به مناسبت یادبود آن‌ها دور هم جمع می‌شوند و با کمالات و فضایل آن‌ها بیشتر آشنا می‌گردند این به نوبه خود دارای آثار و برکات و بیداری اسلامی در هر زمان خواهد بود. گر چه اصل شهادت‌های جانسوز آن‌ها به نوبه خود ضربه‌ای بر پیکره اسلام و مسلمین بوده و موجب محرومیت امت از فیض وجود آن‌ها بوده است و لذا جا دارد که در مراسمی که به یاد آنان برگزار می‌شود شرکت کرده و عزاداری نماییم.

۴ - علامه حلی رحمه الله در مورد اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام در رفتن به مسجد کوفه در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان می‌گوید: «احتمال دارد که بگوییم حضرت علی علیه السلام از وقوع شهادتش در آن شب خبر داشته است و این که در چه مکانی کشته خواهد شد، ولی تکلیف او با تکلیف ما فرق می‌کند. ممکن است که برای حضرت، بذل خون قلبش در راه خدا واجب باشد، همان گونه که ثبات قدم برای مجاهد در راه خدا واجب است گرچه ثبات قدم او منجر به کشته شدنش شود». [۱].

[۱] مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۶، به نقل از علامه حلی.

آیا خداوند امام حسین را یاری نکرد؟

از جمله سؤال‌هایی که در مورد قضیه کربلا و امام حسین علیه السلام مطرح می‌شود این است که چرا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟ خداوندی که قادر بر هر کاری است، چرا از اعجاز و قدرت خارق العاده خود برای دفع و نابودی دشمنانش استفاده نکرد؟ مگر خداوند پیامبرش را - به نص قرآن - در جنگ بدر و دیگر جنگها نصرت نداد؟ چه شد که واقعه کربلا منجر به شهادت امام حسین علیه السلام شد و خانواده‌اش به اسارت رفتند؟ در این مبحث به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

مفهوم نصرت در فکر اسلامی

پاسخ دو سؤال

مثلث سعادت، امتحان، اختیار

امتحان امت در قضیه کربلا

مفهوم نصرت در فکر اسلامی

مفهوم نصرت در فکر اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و قرآن کریم از آن در مواضع متعددی یاد کرده است.

کوسایل نصرت الهی

وسایل نصرت الهی

در برخی از آیات الهی به انحاء و وسایل نصرت الهی اشاره شده است؛ از قبیل:

۱ - استیصال و ریشه کن کردن معاندان:

قرآن در برخی از آیات به استیصال و ریشه کن کردن معاندان اشاره کرده است. کاری که در حقیقت نوعی نصرت موحدان و مؤمنان است.

خداوند متعال می‌فرماید: (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبُون، قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ، فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرُونًا آخِرِينَ)؛ [۱] «پیامبرشان] گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیب‌های آنان یاری کن. [خداوند] فرمود: به زودی از کار خود پشیمان خواهند شد [اما زمانی که دیگر سودی به حالشان ندارد]. سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت. و ما آنان را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم. دور باد قوم ستمگر [از رحمت خدا]. سپس اقوام دیگری را پس از آنان پدید آوردیم.»

۲ - لشکریان غیر مرئی؛

گاهی خداوند، مؤمنان را با لشکریانی که دیده نمی‌شوند؛ یعنی ملائکه یاری می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذِ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّقْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ [۲] «اگر او را یاری نکنید خداوند او را یاری می‌کند، آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]، آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می‌گفت: غم مخور خدا با ما است. در این موقع خداوند سکینه [و آرامش] خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید او را تقویت نمود و گفتار [و هدف] کافران را پایین آورد، و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است، و خداوند عزیز و حکیم است.»

۳ - رعب و ترس؛

و گاهی نیز خداوند، پیامبران و مؤمنان را با رعب و ترسی که در قلوب دشمنانشان قرار می‌دهد، نصرت می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: (سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَاوَاهُمْ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ)؛ [۳] «به زودی در دل‌های کافران به خاطر این که بدون دلیل چیزهایی را بر خدا هم‌تا قرار دادند رعب و ترس می‌افکنیم، و جایگاه آنان آتش است، و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.»

رعب و ترس برنده‌ترین اسلحه در معرکه جنگ است. و خداوند، مؤمنان را از این اسلحه بهره‌مند کرده است.

[۱] سوره مؤمنون، آیات ۴۲-۳۹.

[۲] سوره توبه، آیه ۴۰.

[۳] سوره آل عمران، آیه ۱۵۱.

شروط نصرت

نصرت و یاری خداوند دارای شرایطی است که در آیات قرآن کریم به این شروط اشاره شده است؛ از قبیل:

۱ - صبر و ثبات؛

خداوند می‌فرماید: (وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَالنَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهَدَى وَ لَنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نصِيرٍ)؛ [۱] «هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آنان پیروی کنی. بگو: هدایت الهی تنها هدایت است. و اگر از هوی و هوس‌های آنان پیروی کنی بعد از آن که آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.»

و نیز می‌فرماید: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ البِئْسَاءُ وَ الضَّرَاءُ وَ زَلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ)؛ [۲] «آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانا که

گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آنان رسیده، و آن چنان معنای تزلزل ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد. آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است.»

۲ - حفظ نصرت:

از جمله شروط نصرت الهی آن است که مردم اهلیت نصرت را داشته باشند، به این که آن را حفظ کنند و عدالت را بعد از تحقق نصرت در میان مردم پیاده کنند.

خداوند متعال می‌فرماید: (أَيْنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛ [۳] «به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل گردید اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خدا بر یاری آنها توانا است. همانان که به ناحق از خانه و شهر خود به ناحق رانده شده‌اند، جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست، و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعض دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردید. و خداوند کسانی را که یاری او کنند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خدا است.»

[۱] سوره بقره، آیه ۱۲۰.

[۲] سوره بقره، آیه ۲۱۴.

[۳] سوره حج، آیات ۳۹-۴۱.

امتحان مؤمن به عدم نصرت

از برخی آیات استفاده می‌شود که گاهی خداوند متعال مؤمنان را با یاری نکردن امتحان می‌کند که آیا استقامت دارند و یا اینکه مأیوس شده و پا به فرار می‌گذارند یا تا پای جان از پیامبر صلی الله علیه و آله و دینش دفاع می‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید: (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، إِنْ يَمَسَّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ)؛ [۱] «و سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. اگر [در میدان احد] به شما جراحتی رسید، به آن جمعیت نیز [در میدان بدر] جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها را در میان مردم می‌گردانیم، تا افرادی را که ایمان آورده‌اند بدانند [و شناخته شوند]، و [خداوند] از میان شما شاهدانی برگزیند. و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد. و تا خداوند افراد باایمان را خالص گرداند، و کافران را به تدریج نابود سازد. آیا چنین پنداشتید که [تنها با ادعای ایمان] وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!»

[۱] سوره آل عمران، آیات ۱۴۲-۱۳۹.

پاسخ دو سؤال

گاهی این چنین سؤال می‌شود که آیا امام حسین علیه السلام به اهداف قیام و نهضتش رسیده است یا خیر؟ و گاهی پرسش آن است که آیا امام حسین علیه السلام بر دشمن خود از حیث مسائل نظامی پیروز شد یا خیر؟ پیروزی که به دنبال آن سلطه و حکومت باشد؟

پاسخ سؤال اول این است که به طور قطع باید ادعا نمود که حضرت به تمام اهداف خود رسیده و لذا پیروزمندانه از میدان نبرد بیرون آمد.

اما پاسخ دوم: باید گفت که جواب منفي است؛ زیرا در ظاهر، لشکر عمر بن سعد توانست بر لشکر امام حسین علیه السلام غالب شده و جوانان بنی هاشم و حتی خود امام حسین علیه السلام و اصحاب او را به قتل برساند، امری که از حیث نظامی شکستی در ظاهر به حساب می‌آید. اما امام از قیام و نهضتش اهداف دیگری داشت، ایشان در صدد بیداری امت اسلامی بود. امتی که به خواب غفلت فرو رفته و تعلیمات اصیل اسلامی را وارونه فهمیده بود، و تنها شهادت مظلومانه او می‌توانست مردم را از آن خواب عمیق غفلت بیدار کند. و لذا مشاهده می‌کنیم که بعد از شهادت حضرت علیه السلام قیامها شروع

می‌شود. از اینجاست که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منی و أنا من حسین»؛ «حسین از من و من از حسینم.» یعنی دین من وابسته به حسین علیه السلام و قیام او است.

مثلث سعادت، امتحان، اختیار

انسان از طریق امتحان و اختیار است که به سعادت می‌رسد، و لذا سعادت بدون اختیار معنایی ندارد، همان گونه که بدون ابتلا و امتحان انسان آبدیده نشده، به کمال و سعادت ذاتی خود نمی‌رسد. امتحان گاهی فردی و شخصی است و گاهی نیز دسته جمعی و عام که از تمام مجتمع گرفته می‌شود. مرض، فقر، کفر، اولاد، حیات دنیا، نصرت، فرار از جنگ و... از ابتلائات و موارد امتحان مؤمن است. در قرآن کریم به مسأله ابتلا و امتحان مؤمن اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید: (وَ لِنَبْلُوَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ)؛ [۱] «ما همه شما را قطعاً می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند.»

[۱] سوره محمد صلی الله علیه وآله، آیه ۳۱.

امتحان امت در قضیه کربلا

قضیه کربلا صحنه امتحان بزرگ امت اسلامی بود، همان گونه که حکومت حضرت علی علیه السلام و جنگ‌هایی که در عصر خلافت او پدید آمد، و نیز صلح امام حسن مجتبی علیه السلام صحنه بزرگ امتحان الهی بود که خداوند مسلمانان را با آن امتحان نمود کسانی که به دنبال حق و حقیقت رفته و از امامان معصوم پیروی کردند. و کسانی که به انحراف کشیده شده و از مسیر اهل بیت علیهم السلام دور شدند نیز عملکرد خود را نشان دادند.

چرا امام اهل بیتش را همراه خود آورد؟

يکي از سؤال‌هايي که در رابطه با قضيه کربلا مطرح است اين که امام حسين عليه السلام با وجود آن که مي‌دانست در اين راه به شهادت مي‌رسد و بين او و لشکر کوفه درگيري و جنگ اتفاق خواهد افتاد و در نهايت اهل بيته به اسارت مي‌روند، چرا اهل بيت خود را در اين سفر به همراه آورد؟ اين سؤالي است که در برخي از موارد به ذهن خطور مي‌کند. در اين جا به پاسخ اين سؤال خواهيم پرداخت:

کپاسخ ۰۱

کپاسخ ۰۲

کپاسخ ۰۳

کپاسخ ۰۴

کپاسخ ۰۵

پاسخ ۰۱

به سؤال مطرح شده پاسخ‌هاي مختلف داده شده است. يکي اين که عادت عرب اين بوده که زن و عيالات را همراه خود در جنگ‌ها مي‌آوردند.

اشکال

اين پاسخ نمي‌تواند جوابگوي سؤالات مطرح شده باشد، زيرا سؤال ديگري بر اين جواب مطرح مي‌شود و آن اين که: چه دليلي وجود دارد عرب عيالات خود را در جنگ‌ها مي‌آوردند؟ و بر فرض تسليم به وجود چنين عادتي چه مصلحتي در آوردن عيالات خود در جنگ‌ها بوده است؟ و آيا امام از عرف و عادت عرب در جنگ‌ها متابعت کرده است؟ در حالي که امام حسين عليه السلام آوردن اطفال را به مشيبت الهي واکذار کرده است.

پاسخ ۰۲

احتمال ديگري که داده شده اين است که امام حسين عليه السلام از آن جا که در اين قيامش رسالتي عظيم را بر دوش دارد که همان بيداري امت اسلامي است و اين رسالت احتياج به طي مراحل دارد، يک مرحله

آن توسط شهادت افراد تحقق پیدا می‌کند و مرحله دوم که بعد از شهادت محقق می‌شود، باید با خطابه‌ها و اظهار مظلومیت اهل بیت و ظلم‌هایی که از طرف یزید و دستگاه خلافت بر آن‌ها وارد شده ادامه یابد تا رسالت حسینی کامل شود. این بخش دوم را عیالات امام حسین علیه السلام و اسیران کربلا به نحو احسن به اتمام رساندند.

یزید بن معاویه قصد داشت که با کشتن امام حسین علیه السلام و خارجی معرفی کردن ایشان مطلب را تمام کرده و حکومت خود را مستحکم سازد، ولی این خطابه‌ها و افشاگری‌های اسیران کربلا و در رأس آنان امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام بود که جامعه اسلامی را بیدار کرده و ظلم و جنایات یزید را بر ملا کرد و اجازه نداد یزید به مطامع شوم خود نایل گردد.

امام حسین علیه السلام می‌دانست که اگر خود و فرزندان و اصحابش کشته می‌شوند و اهل بیت به اسارت رفته‌اش آن افشاگری‌ها را نکنند همه خون او به هدر می‌رود. لذا امام حسین علیه السلام همراه داشتن عیالات خود را امری ضروری می‌دانست. و لذا می‌توان گفت که افشاگری‌هایی را که عیالات حضرت از خود نشان دادند. پایه‌های حکومت یزید را متزلزل کرد و در نتیجه حکومت او را به سقوط کشانید.

اشکال

این احتمال گر چه به ظاهر معقول به نظر می‌رسد ولی سؤالی که مطرح می‌شود این که این وظیفه را برخی از اهل بیت امام حسین علیهم السلام عهده دار بودند همانند امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و برخی دیگر از زنانی که در قافله حضرت حضور داشتند، نه همه افراد عائله حضرت حتی فرزندان و کودکان. لذا نمی‌توان این مطلب را علت تام برای این سؤال مطرح نمود، گرچه ممکن است به عنوان یکی حکمت‌های برای همراهی آنان باشد.

پاسخ ۰۳

برخی در جواب و پاسخ به این سؤال به جنبه فجایع انسانی قضیه نظر کرده و بر این نکته تأکید دارند که حضرت امام حسین علیه السلام با آوردن عیالات خود در این قافله در صدد اثبات و بر ملا کردن باطن یزید و جنایات او بر اسلام و پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام بوده است. حضرت با وجود آن که می‌دانست لشکریان یزید با او و اهل و عیالش چه خواهند کرد ولی در عین حال آنان را با خود می‌آورد

تا از این طریق هویت واقعی او را برای مردم به اثبات رسانده و در نتیجه عدم قابلیت او نسبت به مقام خلافت را به مردم بشناساند.

این جواب را نیز می‌توان به عنوان یکی از عوامل و آثار همراهی اهل بیت دانست، نه این که علت تامه برای همراه آوردن آنان باشد.

پاسخ ۰۴

برخی دیگر می‌گویند: هدف امام حسین علیه السلام از به همراه آوردن عیالات خود به کربلا به جهت تحریک مردم به نصرت و یاری او بوده است، زیرا وقتی امام را همراه با همسران و فرزندان ببینند دوستان ایشان به خاطر ترحم ملحق می‌شوند و دل دشمنان نیز به رقت خواهد آمد، به رحم آمده دوستان به او ملحق شده و دشمنان دلشان به رقت خواهد آمد.

ولی این احتمال هم صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا:

اولاً: حضرت برای جلب یاران خود می‌توانست از راه‌های دیگر همچون خطابه و فرستادن نماینده به شهرها و کشورها استفاده کند.

ثانیاً: حضرت قصد نداشت که مردم را در یک حالت اضطرار قرار دهد تا به هر نحو ممکن ولو از طریق احساسی او را یاری کنند، بلکه می‌خواست خودش این راه را انتخاب نمایند.

پاسخ ۰۵

جواب دیگری که شاید بهترین جواب برای این سؤال باشد، این که امام حسین علیه السلام از آن جهت که بر اهل بیت و عیالات و اطفال خود خوف داشت، آنان را همراه خود به کربلا آورد. حضرت با خروج بر یزید اگر خود به تنهایی حرکت می‌کرد و اهل بیت خود را در مدینه می‌گذاشت خوف آن بود که دستگاه خلافت آنان را دستگیر کرده و زندانی نماید. حضرت مصلحت در آن دید که آنان را با خود همراه کرده که از طرفی آنان را محافظت نموده و از طرفی دیگر آنان ادامه دهنده رسالت بیداری امت با ایراد

خطبه‌ها و افشاگری‌ها و اظهار و ابراز مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت باشند. این احتمال مؤیداتی نیز دارد:

الف - با مراجعه به سیره و عملکرد حکومتی یزید بن معاویه، این احتمال هیچ استبعادی ندارد. چون یزید قصد داشت به هر نحو ممکن و به هر طریق ممکن، حکومت خود را برپا نگاه داشته و دشمنان خود را از سر راه بردارد.

ب - امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود فرمود هر کس که می‌خواهد او را رها کند و از کربلا خارج شود، ولی این مطلب را بر اهل بیت خود عرضه نداشت.

ج - والی مدینه در آن زمان عمرو بن سعید أشدق بود که وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خوشحال گشت. و در آن وقتی که حزن، عموم مردم مدینه را فرا گرفته بود و همه مشغول گریه و زاری بودند، گفت: این گریه و شیون در برابر گریه و شیون عثمان باشد. و نیز در خطبه‌ای که ایراد کرد آنان را بر این کار شدیداً شماتت نمود. [۱].

حال چنین شخصی اگر اهل و عیالات امام حسین علیه السلام در مدینه می‌ماند با آنان چه می‌کرد؟ آیا آنان را دستگیر و زندانی و آزار و اذیت نمی‌کرد؟ سعید کسی بود که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دستور داد تا خانه‌های بنی هاشم را خراب کنند. و در شتم و دشنام دادن امام علی علیه السلام اصرار می‌ورزید. [۲].

[۱] مقتل مقرّم، ص ۳۳۴.

[۲] همان، ص ۳۳۵.

چرا امام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟

از جمله قضایایی که مورد اعتراض و سؤال برخی از افراد درباره واقعه کربلا قرار گرفته، اذن و اجازه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود به رفتن از کربلا و تنها گذاردن او است؟ امام حسین علیه السلام می‌داند که در مقابل انبوهی از لشکر قرار گرفته است که هیچ رحمی در دل آنان نیست. می‌داند که جنگ و ستیز با آنان حتمی است و در جنگ احتیاج به یار و یاور دارد، چگونه اذن

رخصت به اصحاب خود می‌دهد که صحرای کربلا را ترک کرده و با استفاده از تاریکی شب او را تنها گذارده، فرار کنند؟ در این بحث به بررسی و پاسخ این سؤال می‌پردازیم.

<دو نوع اذن از جانب حضرت

<حقیقت اذن و رخصت

<دلیل مخالفان

دو نوع اذن از جانب حضرت

با مراجعه به تاریخ واقعه کربلا پی می‌بریم که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا دو نوع اذن رخصت به اصحاب خود داده است:

<اذن عام

<اذن خاص

اذن عام

حضرت در یک اعلان عمومی خطاب به اصحاب خود فرمود: «امّا بعد؛ فاتّی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی، و لا اهل بیت ابرّ و اوصل من اهل بیّتی، فجزاکم اللّٰه عتی خیراً. ألا و اتّی لأظنّ یومنا من هولاء غدأ. ألا و اتّی قد اذنت لکم، فانطلقوا جمیعاً فی حلّ، لیس علیکم حرج منّی و لا ذمام، هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملاً»؛ [۱] «اما بعد؛ همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحابم نمی‌دانم، و نیز اهل بیّتی نیکوتر و در صله رحم برتر نیافتم. خداوند از ناحیه من به شما جزای خیر دهد. آگاه باشید! همانا من گمان می‌کنم که روز ما با آنان فردا باشد. آگاه باشید من به شما اذن رخصت دادم، همگی آزادید و می‌توانید بروید، از جانب من بر شما حرج و مذمتی نیست، این شب است که تاریکی آن شما را فراگرفته آن را به مانند شتری بر خود مرکب گرفته و از آن استفاده کرده و فرار کنید.

[۱] مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۲۱۲.

اذن خاص

تاریخ ذکر می‌کند که امام حسین علیه السلام به اعلام رخصت عمومی اکتفا نکرد بلکه در برخی از موارد با برخی از افراد به صورت خصوصی نیز این پیشنهاد را مطرح فرمود.

در شب عاشورا به محمد بن بشر حضرمی فرمود: فرزندان در مرزری اسیر شده است. او در جواب عرض کرد: من اسارت او و خودم را به حساب خداوند می‌گذارم. من دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد و بعد از او زنده بمانم. حضرت علیه السلام که این جواب را شنید به او فرمود: خدا تو را رحمت کند، تو از بیعت من آزادی، برو و در راه آزادی فرزندان کوشش کن. او در جواب عرض کرد: درندگان بیابان مرا زنده زنده پاره کنند اگر تو را رها کنم. آن گاه حضرت چند دست لباس به او عطا کرد و فرمود: به فرزندان این پنج لباس را عطا کن تا در راه آزادی برادرش سعی و کوشش کند. قیمت آن پنج لباس هزار دینار بود. [۱].

امام حسین علیه السلام در دل شب از خیمه‌ها بیرون آمد تا از چاله‌ها و گردنه‌هایی که در بیابان است جستجو کند. نافع بن بلال جملی به دنبال حضرت علیه السلام به راه افتاد. حضرت فرمود: کجا می‌آیی؟ نافع عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! حرکت شما به طرف این لشکر طاعی مرا به خوف واداشت. حضرت فرمود: من از خیمه بیرون آمدم تا بلندی‌ها و پستی‌ها را بررسی کرده، موقعیت دشمن را هنگام هجوم تشخیص دهم. آن گاه در حالی که دست نافع را گرفته بود بازگشت و به او فرمود: همان است که گفتم، به خدا سوگند! وعده‌ای تخلف ناپذیر است. و سپس فرمود: آیا از بین این دو کوه در دل شب حرکت نمی‌کنی تا جان خود را نجات دهی؟

نافع بر روی قدمهای امام افتاد و شروع به بوسیدن نمود و عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند، شمشیرم هزار و اسبم به صد ارزش دارد. به خدایی که به وجود تو بر من منت گذارد، هرگز از تو جدا نخواهم شد. [۲].

[۱] همان.

[۲] همان.

حقیقت اذن و رخصت

سؤالی که در این جا مطرح است این که آیا معنا و مفهوم این اذن آن است که امام حسین علیه السلام به آنان برائت ذمه از جنگ کردن در رکاب خود را داده است، به گونه‌ای که اگر او را در آن موقعیت خطیر رها کنند هرگز مسئولیتی ندارند و هیچ گناه و عقوبتی بر آنان مترتب نمی‌شود؟ و یا این که در این اذن رخصت، سرّی وجود دارد؟

ما معتقدیم که امام در این اذن اهداف مختلفی را دنبال می‌کند:

۱ - امام با این ندا و خطبه قصد دارد تا کسانی را که در امر او تردید دارند، و یا به جهت رسیدن به جاه و مقام و مال او را دنبال کرده‌اند صحنه معرکه قتال را ترک کنند و بی جهت خود را گرفتار معرکه نکنند.

۲ - از طرفی دیگر وجود افراد بی‌انگیزه و سست عنصر، نه تنها به نفع لشکر نیست بلکه می‌تواند به ضرر آنها هم باشد؛ زیرا با ترسی که دارند در لشکر ایجاد خوف کرده، بقیه را نیز متزلزل و از هم می‌پاشند.

۳ - از جهتی دیگر امام با این سخنان روحیه اصحاب واقعی خود را برای آماده شدن در جنگ مصمم کرده و به جهت دفاع از او تحریک می‌کند.

۴ - از آن جا که خیمه‌ها کنار هم بوده، حضرت با این خطبه‌ها و سخنان و پاسخی که هر یک از اصحاب باوفا دادند، قصد داشت تا بیان این سخنان سبب دلگرمی اهل و عیالاتش شود.

۵ - حضرت با این سخنان قصد داشت که به آنان در این قتال انگیزه ببخشد، و از دفاع‌های قبیله‌ای و قومی برهاند. آنان را در دفاع از خود با انگیزه الهی و دفاع از حق و حقیقت و اسلام و ایمان و توحید وادار نماید.

هدف امام حسین علیه السلام از ایراد خطبه و این گونه پیشنهادات، برائت ذمه آنان از نصرت و یاری او نیست، زیرا هیچ کس در آن موقعیت حسّاس عذری در رها کردن امام به دست دشمنان و خوار شدن او را نداشت. و در واقع معرکه‌ای که حضرت در آن قرار گرفته بود چنان بود که نصرت حضرت در آن موقع احتیاج به امر و اذن امام و تکلیف او نداشت، زیرا قرار گرفتن حضرت در آن موقعیت به تنهایی بیانگر دعوت به یاری بود. مگر نه این است که حفظ جان امام و حجّت خدا بر عموم مردم واجب است؟

۶ - شاهد این مطلب این که: چون امام حسین علیه السلام صدق نیت و اخلاص آن‌ها را مشاهده کرد آنان را دعا کرده و سپس فرمود: «سرهای خود را بلند کنید و نظر کنید. آنان جایگاه و منازل خود را در بهشت مشاهده کردند. از این مطلب استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام با این سخنانش قصد داشت با اعلام وفاداری از آنان جایگاهشان را به آن‌ها نشان دهد و دل آن‌ها را هنگام جنگ، با ثبات و مطمئن‌تر نماید.

۷ - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مکرر از مردم تقاضای نصرت و یاری می‌کرد و می‌فرمود: «هل من ناصر ینصرنی؟»، و این مطلب با اذن رخصت و اختیار در نصرت سازگاری ندارد.

۸ - در برخی از تواریخ آمده است که امام حسین علیه السلام بعد از پایان یافتن سخنانش با نافع و سایر اصحاب، وارد خیمه زینب علیها السلام شد. نافع بیرون خیمه به انتظار بیرون آمدن حضرت ایستاد. صدای زینب را شنید که به حضرت می‌گوید: آیا نیت اصحاب خود را امتحان کردی؟ من می‌ترسم که به هنگام شدت جنگ و حمله دشمن تو را تسلیم آنان نمایند. امام حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من آنان را امتحان نمودم، و آنان را جز دلیر و صابر هنگام شداید نیافتم. آنان به مرگ و کشته شدن در رکاب من از طفل به پستان مادرش بیشتر انس دارند». [۱]

[۱] همان، ص ۲۱۹.

دلیل مخالفان

برخی برای اثبات این که اذن امام علیه السلام برای اباحه و رخصت بوده، به گونه‌ای که اگر آنان صحنه را ترک می‌کردند معذور بوده‌اند به شرط این که صدای طلب نصرت و یاری حضرت را نشنوند، به برخی از قضایا تمسک کرده‌اند که از آن جمله اینکه امام حسین علیه السلام هنگام برخورد با عبیدالله بن حرّ جعفی در قصر بنی مقاتل او را دعوت به نصرت کرد ولی او از این امر امتناع نمود. حضرت به او فرمود: «من تو را نصیحت می‌کنم که اگر می‌توانی، صدای مظلومیت ما را نشنوی و اتفاقی که بر ما رخ خواهد داد شاهد نباشی، انجام بده، زیرا به خدا سوگند! هیچ کس نیست که صدای مظلومیت ما را بشنود و ما را یاری نکند جز آن که خداوند او را به رو در آتش جهنم خواهد انداخت».

پاسخ

اگر امام ترک نصرت او را مباح کرده بود، پس چرا از او طلب نصرت و یاری کرد؟ آری، امام از او می‌خواهد که به جای دوردست رود تا صدای مظلومیت ایشان را نشنود و شاهد قتل او نباشد تا در معصیتی بزرگتر گرفتار نیاید؛ زیرا کسی که صدای مظلومیت شخصی را بشنود و او را یاری نکند، خصوصاً این که آن شخص مظلوم امامش باشد، به مراتب عذاب و عقابش از کسی که نشنود و شاهد معرکه نباشد، بیشتر است.

چرا مسلم، ابن زیاد را در خانه هانی نکشت؟

مورخان نقل کرده‌اند: چون مسلم بن عقیل خبردار شد ابن زیاد در خطبه‌ای که ایراد کرده، مردم را از متابعت او برحذر داشته است، لذا ترسید که او را دستگیر کرده و به قتل برساند. از این رو از خانه مختار خارج شد و به خانه هانی بن عروه مذحجی پناه برد. او در تشیع مردی قوی و متعصب بود و از اشراف کوفه و قاریان آن دیار و شیخ عشیره مراد و زعیم آن به حساب می‌آمد. او چهار هزار زردپوش و هشت هزار پیاده نظام داشت و هر گاه همپیمانان او را نیز ضمیمه آنان کنیم به حدود سی هزار نفر جنگجو می‌رسد که رئیس آنان هانی بن عروه بود. او از خواص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به حساب می‌آمد که در هر سه جنگ حضرت شرکت کرده بود. و نیز عصر پیامبر صلی الله علیه وآله را درک کرده و به شرف صحبت و همنشینی با آن حضرت نایل گشته بود.

مسلم بن عقیل در خانه هانی پناه گرفت. از طرف دیگر شریک بن عبدالله اعور حارثی نیز بر هانی وارد شده بود. او از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بود. مردی جلیل‌القدر در بین اصحاب به شمار می‌آمد که در صفین حضور داشته و به همراه عمار بن یاسر می‌جنگید. او با هانی بن عروه رفاقت خاصی داشت. در منزل هانی مرض سختی بر او عارض شد. ابن زیاد به عیادت او آمد قبل از آمدن ابن زیاد شریک بن عبدالله اعور به مسلم عرض کرد: هدف تو و شیعیان تو هلاکت ابن زیاد است، در اتاق خزانه مخفی شو و هر گاه از آمدن او اطمینان حاصل کردی از اتاق خارج شو و او را به قتل برسان و من سلامت تو را ضمانت می‌کنم.

در این هنگام که آنان مشغول صحبت بودند، گفته شد که امیر بر در خانه است. مسلم وارد خزانه شد و بعد از چند لحظه عبدالله بن زیاد وارد بر شریک شد، ولی مسلم از خزانه بیرون نیامد. چون شریک مشاهده کرد که مسلم دیر کرده به عنوان علامت دادن به او چند بار عمامه خود را از سر برداشت و بر

زمین گذاشت. و نیز با قرائت اشعاری او را به خروج از خزانه و حمله به ابن زیاد تحریک و تحریص نمود. مکرر اشعار را قرائت می‌کرد و چشمش را نیز به خزانه دوخته بود. آن گاه با صدای بلند که مسلم بشنود گفت: او را سیراب کن گر چه مرگ من در آن باشد. در این هنگام عبدالله به هانی التفات کرد و گفت: پسر عموی تو در مرض هذیان می‌گوید. هانی گفت: شریک از زمانی که مریض شده، هذیان می‌گوید، خودش نمی‌داند چه می‌گوید.

ابن زیاد از مجلس خارج شد و مسلم متعرض قتل او نشد. در این جا سؤالی که مطرح است این که چرا حضرت مسلم به قرار خود عمل نکرد و ام‌الفساد ابن زیاد را که در قتل امام حسین علیه السلام دخالت داشت به قتل نرسانید؟ و به تعبیر دیگر چرا قصاص قبل از وقوع جنایت نکرد؟

پاسخ

در مورد سؤال مورد نظر پاسخ‌هایی داده شده که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - از آن جا که پیامبر صلی الله علیه وآله از حیله و مکر نهی کرده، لذا حضرت مسلم از این طریق برای مبارزه با ابن زیاد استفاده نکرد. در حدیثی حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّ الاسلام قید الفتک»؛ [۱] «همانا اسلام مانع حیله و مکر بوده و آن را غل کرده است.»

۲ - در تاریخ آمده است که همسر هانی بن عروه حضرت مسلم را قسم داد تا این کار را در خانه او انجام ندهد، و در مقابل حضرت گریست. و این مطلبی است که حضرت مسلم به آن اشاره کرده است.

۳ - این کار با سیره و روش مسلم سازگاری ندارد؛ زیرا او مردی باورع و باتقوا است و در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده است. وظیفه مسلم که از طرف امام حسین علیه السلام نسبت به آن مسئولیت دارد این است که از مردم برای حضرت بیعت بگیرد و از حوادث کوفه اطلاع یافته و امام را از آن باخبر سازد. و لذا اگر دست به قتل ابن زیاد می‌زد از حیطة وظایف خود خارج می‌شد.

۴ - حضرت مسلم وظیفه خود را بیداری مردم می‌دانست، اگر بدون بیداری امت، ابن زیاد و امثال او را به قتل برساند همین مردم دوباره شخصی دیگر مثل او یا از او بدتر را بر سر کار می‌آورند. مردم خود باید آگاه شوند و از فساد خلیفه مطلع گردند. و این هدف با ترور یک فرد حاصل نخواهد شد. و لذا در هیچ نصّ تاریخی ذکر نشده که حضرت مسلم طرح شریک را پذیرفته باشد. چه بسا مسلم در صدد فکر کردن درباره طرح او بوده، ولی قصد قطعی برای اجرای آن نداشته است.

۵ - با نظر و تأمل در قضیه پی می‌پریم که گویا هانی بن عروه به ابن زیاد پناه و امان ضمنی داده بود، زیرا ابن زیاد به او خبر داد که می‌خواهد به عیادت شریک بیاید و او نیز ابن زیاد را اجازه داد و این خود یک نوع امان لفظی و قولی به ابن زیاد از جانب هانی به حساب می‌آید. و در این گونه موارد اسلام انسان را مقید ساخته تا کسی را که دیگری امان داده به قتل نرساند گر چه شخصی فاجر و فاسق و ام‌الفساد باشد. خصوصاً آن که این شخص در خانه دیگری است و همسر او به این عمل رضایت نداده، بلکه از او تقاضای صرف نظر از کشتن او را کرده و بر این امر اصرار می‌ورزد که در خانه او این قتل انجام نگیرد.

۶ - همراه ابن زیاد برخی از محافظان نیز آمده بودند که برخی درب خانه ایستاده و برخی دیگر نیز به همراه او داخل خانه شده بودند، چون جوّ حاکم بر کوفه چنین اقتضایی را داشته است. از کجا معلوم که اگر مسلم بر او حمله می‌کرد در این تصمیم خود پیروز می‌شد و می‌توانست ابن زیاد را به قتل برساند؟! ۷ - از کجا معلوم که اگر مسلم ابن زیاد را به قتل می‌رساند اهل کوفه به نفع او موضع‌گیری کرده و او را به حکومت دارالاماره برمی‌گزینند؟ آنان خوف این را داشتند که اگر چنین امری اتفاق افتاد حکومت شام شخصی خونخوارتر از ابن زیاد را بر آنان بفرستد و همه را به جهت کشته شدن والی شام - ابن زیاد - قتل عام کند، زیرا آنان در قتل او شریک بودند.

[۱] تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ کافی، ج ۷، ص ۳۷۵.

چرا حضرت ابوالفضل آب نیاشامید؟

مورخان ذکر کرده‌اند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اراده رفتن به میدان نمود. امام حسین علیه السلام از او خواست تا برای اطفال آب بیاورد. حضرت عباس علیه السلام مشک را برداشت، سوار بر اسب شد و به طرف شط فرات حرکت نمود. چهار هزار نفر او را احاطه کرده و از هر طرف به او تیراندازی نمودند. ولی حضرت توجهی نکرد و دشمن را به تنهایی از کنار شط دور زد. با آرامش تمام کنار نهر فرود آمد. دست برد و مشتی آب برداشت، چون خواست بیاشامد (چون شدیداً تشنه بود) به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام و اطفال و عیالات حضرت افتاد، آب را بر روی آب ریخت و آن شعر معروف را خواند:

يا نفس من بعد الحسين هوني

و بعده لاكنت ان تكوني

هذا حسين وارد المنون

و تشرابين بارد المعين

تالله ما هذا فعال ديني

«اي نفس! از بعد حسين خوار باشي و بعد از او زنده نباشي. اين حسين است که بر مرگ وارد شده ولي تو آب سرد و گوارا مي آشامي. به خدا سوگند! اين از عملکرد دين من نيست.»

آن گاه مشک را پر از آب کرده و سوار بر اسب شد و به طرف خيمه ها حرکت کرد. دشمن راه را بر او بست... [۸] .

سؤال شده که چرا حضرت عباس عليه السلام آب نياشاميد تا سيراب شده، تا قوت و نيروي بيشتري بر دشمن حمله کند و آنان را نابود سازد و از اين راه بتواند به امام حسين عليه السلام و دين اسلام بيشتري خدمت کند؟

پاسخ

اولاً: هدف امام حسين عليه السلام در واقعه كربلا کشتن عموم مردم نبوده است، بلکه هدف اصلي حضرت بيداري امت اسلامي است، و کشتن دشمن بايد در حدّ ضرورت باشد.

ثانياً: مسأله اثبات مظلوميت امام حسين عليه السلام است که در طول تاريخ مردم را به او متوجه ساخته و دل ها را سوزانده است و منجر به نهضت ها و شورش هايي بر عليه حکومت يزيد و يزيديان شده است.

ثالثاً: حضرت ابوالفضل عليه السلام مي دانست که چه آب بياشامد و چه نياشامد او و برادرش امام حسين عليه السلام کشته خواهند شد و هرگز از اين ميدان جان سالم به در نخواهند برد، زيرا دشمنان مصمم به قتل او و جوانان بني هاشم هستند، لذا چه بهتر که با لب عطشان به ملاقات پروردگارش رفته و به شهادت نائل آيد.

شاهد مطلب این است که اگر انسان بداند که آشامیدن آب سبب نجات او است خوردن آب بر او واجب می‌گردد، ولی حضرت عباس علیه السلام از زندگی و بقای خود قطع امید نموده و کشته شدن خود را حتمی می‌دانست.

رابعاً: حضرت عباس علیه السلام این را خیانت می‌دانست که خود آب بیاشامد در حالی که امام حسین علیه السلام و عیالاتش و تمام اهل بیتش تشنه هستند. این خلاف ادب است که امام او تشنه باشد و انسان خود را سیراب کند.

خامساً: ایثار از سجایا و اخلاق نیکوی اهل بیت علیهم السلام بوده است. حضرت عباس علیه السلام در این واقعه نهایت ایثار و از خودگذشتگی را نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت او نشان داده است، همان گونه که پدرش حضرت امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از خود گذشتگی کرده و با سه روز روزه هنگام افطار، غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و خود با آب و شکمی گرسنه به سر بردند.

[۱] مقتل الحسين عليه السلام، مقرّم، ص ۲۶۷.

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟

یکی از مسائل مورد اختلاف بین اهل سنت و شیعه امامیه، اطاعت از امام و حاکم جائز و فاسق و ظالم است؛ آیا اگر خلیفه فاسق بود یا فاسق شد از خلافت عزل می‌شود؟ و آیا می‌توان علیه او قیام کرد یا خیر؟

اجماع اهل سنت بر این است که سلطان با فسق از خلافت عزل نمی‌شود، لذا نمی‌توان با او مخالفت نمود و علیه او قیام کرد، تنها می‌توان او را موعظه و نصیحت نمود.

در مقابل، شیعه امامیه، به تبع از اهل بیت علیه السلام، اطاعت از حاکم ستمگر و فاسق را نه تنها واجب نمی‌داند بلکه حرام می‌شمارد. در این بحث درصدد اثبات رأی اهل بیت علیهم السلام هستیم.

<فتاوی اهل سنت درباره وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر

<فتاوی علمای اهل سنت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر

<ادله اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائز و حرمت خروج

فتاوای اهل سنت درباره وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر

۱ - امام نووی می‌گوید: «اهل سنت اجماع نموده‌اند که سلطان و خلیفه، با فسق از خلافت عزل نمی‌شود...» [۱].

۲ - قاضی عیاض می‌گوید: «جمهور اهل سنت از فقیهان، محدثان و متکلمان معتقدند که سلطان با فسق، ظلم و تعطیل حقوق از خلافت عزل نمی‌شود.» [۲].

۳ - قاضی ابوبکر باقلانی نیز می‌نویسد: «جمهور اصحاب حدیث معتقدند امام با فسق، ظلم، غصب اموال و زدن سیلی به صورت‌ها و متعرض جان‌های محترم شدن و تضییع حقوق و تعطیل حدود، از امامت خلع نمی‌شود و خروج بر او هم جایز نیست، بلکه تنها وظیفه مردم آن است که او را موعظه کرده و از عواقب کارهایش بر حذر دارند. و در آن چه از معاصی که مردم را به آن‌ها دعوت نموده، نباید عمل کرد. اینان در این مسئله به روایاتی در وجوب اطاعت از امام و خلیفه، هر چند ظالم و ستمگر باشد و اموال مردم را به زور از آنان بستانند، تمسک کرده‌اند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گوش فرا دهید و اطاعت نمایید از حاکمان ولو بنده‌ای باشد که بینی‌پریده یا حبشی است. و به هر شخص نیکوکار و فاسقی در نماز اقتدا نمایید.» و نیز فرمود: «از حاکمان خود اطاعت کنید اگرچه مالتان را به غارت برده و کمر شما را بشکنند.» [۳].

ولی برخی، از خود اهل سنت با این گروه مخالفت کرده‌اند و معتقد به عدم وجوب اطاعت از پیشوای جائرنده، همانند ماوردی در الأحکام السلطانیة [۴] و عبدالقاهر بغدادی در اصول الدین [۵] و بزودی و ابن حزم ظاهری در الفیصل فی الملل والأهواء و النحل [۶]. و جرجانی در شرح المواقف [۷].

[۱] شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

[۲] همان.

[۳] التمهید، باقلانی.

[۴] الاحکام السلطانیة، ص ۱۷.

[۵] اصول الدین، ص ۱۹۰ و ۲۷۸.

[۶] الفصل، ج ۴، ص ۱۷۵.

[۷] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۳.

فتاوای علمای اهل سنت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر

همچنین علمای اهل سنت اتفاق کرده‌اند بر این‌که خروج برضد امام و خلیفه جائز و ستمگر جایز نیست. از قدما، عبدالله بن عمر و احمد بن حنبل از مخالفین سرسخت خروج علیه خلیفه مسلمین بوده‌اند، گرچه ظالم و جائز باشد. ابوبکر مروزی از احمد بن حنبل نقل می‌کند که او امر به جلوگیری از خونریزی و انکار شدید از خروج علیه خلیفه مسلمین می‌نمود. [۱].

دکتر عطیه زهرانی در ذیل حکایت مروزی می‌گوید: «سند این حکایت صحیح است و همین است مذهب سلف». [۲].

امام نووی در شرح صحیح مسلم ادعای اجماع نموده و می‌گوید: «... و اما خروج بر امامان مسلمین و جنگ با آنان به اجماع مسلمین حرام است، اگر چه فاسق و ظالم باشند». [۳].

ولی این ادعا صحیح نیست، زیرا همان‌گونه که بعداً خواهیم گفت، شیعه امامیه مخالف آن است و معتقد است که نه تنها اطاعت از حاکم ظالم و جائز و فاسق، جایز نیست بلکه خروج علیه او نیز با شرایط خاصی واجب است.

دکتر محمد فاروق نهبان حرمت خروج بر امام جائز و فاسق را به اکثر اهل سنت نسبت می‌دهد و می‌گوید: «علما در حکم انقلاب و شورش علیه امام ظالم و فاسق دو نظر دارند:

نظر اول آن است که خروج بر امام و خلع او از قدرت جایز است. این رأی معتزله و خوارج و زیدیه و برخی از مرجئه است، بلکه خروج را واجب می‌دانند و به آیه: (وَتَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَالْتَّقْوَى)، و آیه (فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) و آیه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، تمسک کرده‌اند....

نظر دیگر آن است که شمشیر کشیدن بر علیه امام جایز نیست، زیرا منجر به فتنه و خونریزی خواهد شد و این نظر اکثریت اهل سنت و رجال حدیث و عده زیادی از صحابه از قبیل ابن عمر و سعد بن ابی‌وقاص و اسامه بن زید است». [۴]

[۱] السنّة، ج ۱، ص ۱۳۱.

[۲] همان، حاشیه.

[۳] شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

[۴] نظام الحکم فی الاسلام، ص ۵۲۹-۵۲۷.

ادله اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائز و حرمت خروج

کروایات

حفظ نظام امور مسلمین

روایات

علمای اهل سنت در حرمت خروج بر امام جائز و وجوب اطاعت از او، به روایاتی تمسک کرده‌اند که از طریق خودشان نقل شده است، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - مسلم در صحیح خود از حذیفه نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من امامانی به حکومت می‌رسند که به هدایت من هدایت نمی‌شوند و به سنت من عمل نمی‌کنند و زود است که قیام کنند در میان آنان مردانی که قلب‌هایشان همانند قلب‌های شیاطین است در بدن انسان. حذیفه می‌گوید: عرض کردم: چه کنم ای رسول خدا اگر چنین موقعیتی را درک نمودم؟ حضرت فرمود: گوش فرا می‌دهی و اطاعت می‌کنی اگر چه به کمر تو بکوبد و مال تو را به زور بگیرد؛ تو گوش به فرمان او بده و او را اطاعت کن.» [۱].

۲ - و نیز از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس از امام خود چیزی ببیند که موجب کراهت او شود باید صبر کند، زیرا کسی که از جماعت جدا شود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» [۲].

۳ - و نیز در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «به طور قطع هر کس بر سلطان خود به اندازه یک وجب خروج کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» [۳].

۴ - و نیز از عبدالله بن عمر بن خطاب نقل می‌کند که در واقعه حرّه در زمان یزید بن معاویه می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «هر کس که از اطاعت سلطان خود بیرون رود، خدا

را ملاقات می‌کند در حالی که حجّت و دلیلی ندارد. و هر کس که بمیرد و برگردنش بیعت سلطان نباشد مانند مردن جاهلیت از دنیا رفته است». [۴]

[۱] صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الامر بلزوم الجماعة، باب ۱۳، ح ۵۲.

[۲] همان، حدیث ۵۵؛ صحیح بخاری، کتاب الفتن، ح ۶۵۳۰.

[۳] همان، حدیث ۵۶.

[۴] همان، حدیث ۵۸.

حفظ نظام امور مسلمین

برخی از علمای اهل سنت برای عدم جواز خروج علیه امام جائر و فاسق، به این قاعده استدلال کرده‌اند که حفظ نظام مسلمین در رأس امور است و خروج بر او سبب وجود فتنه و هرج و مرج و خونریزی در میان مسلمین می‌شود، لذا جایز نبوده بلکه حرام است. دکتر محمد فاروق نهبان می‌گوید: «... اکثر اهل سنت بر این عقیده‌اند که خروج بر امام اگرچه جائر باشد جایز نیست، زیرا منجر به فتنه و خونریزی خواهد شد...» [۱].

[۱] نظام الحکم فی الاسلام، ص ۵۲۷.

اشکال

<جواب روایات

<جواب حفظ نظام

جواب روایات

این نظریه که اطاعت از خلیفه و سلطان واجب است هر چند فاسق و ظالم باشد و خروج بر او نیز حرام است، از جهاتی اشکال دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - مخالف با صریح آیات

از آیات استفاده می‌شود که امامت و خلافت، حقّ انسان فاسق و جائز نیست و نباید از او اطاعت کرد»:

الف - (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ [۱] «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی نمود؟ خداوند فرمود: عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

ب - (... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُبْعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَانَا أَنْ يُهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛ [۲] «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی‌کند مگر آن که خود هدایت شود؟ پس شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید؟».

از این آیه استفاده می‌شود کسی که هدایت به حقّ نمی‌کند سزاوار اطاعت و متابعت نیست.

ج - برخی از آیات، عقوبت خضوع و میل به ستمگران را آتش جهنم قرار داده، می‌فرماید: (وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ)؛ [۳] «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان هم‌دست و دوست شوید وگرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

د - قرآن حاکمی را که حکم به ما انزل الله نکند کافر دانسته، می‌فرماید: (... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)؛ [۴] «و هر کس به خلاف آن چه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.» و می‌دانیم که اطاعت از کافر جایز نیست.

۲ - مخالف با ادله حرمت اطاعت اهل معصیت

آیات بسیاری در قرآن به طور مطلق و عموم - به نحوی که مانع از تخصیص و تقیید است - از اطاعت اهل معصیت و گناه نهی می‌کند هر چند خلیفه و سلطان و امام باشد.

۱ - خداوند متعال می‌فرماید: (فَلَا تُطِعِ الْمُكذِّبِينَ) [۵] («پیروی مکن دروغ‌گویان را.»)

۲ - (وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ) [۶]. («و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان پست را که دائم سوگند می‌خورند.»)

۳ - (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ)؛ [۷] «و تو هرگز اطاعت مکن کافران و منافقان را.»

۴ - (وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ)؛ [۸] «و از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر که در زمین فساد می‌کنند و به اصلاح حال مردم نمی‌پردازند، پیروی نکنید.»

۵ - (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا)؛ [۹] «بر طاعت حکم پروردگار شکبیا باش و از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن.»

۶ - (وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا)؛ [۱۰] «و هرگز آنان که ما دل‌هایشان را از یاد خود غافل کرده‌ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه‌کاری پرداختند، متابعت مکن.»

۷ - (يَوْمَ تَقُفُّ أَوْجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ، وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا، رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا)؛ [۱۱] «در آن روز صورت‌هایشان در آتش دگرگون می‌شود و می‌گویند: ای کاش خدا و رسول را اطاعت می‌کردیم. و گویند: ای خدا! ما از بزرگان و پیشوایان خود اطاعت کردیم و ما را به گمراهی کشیدند. ای خدا! عذاب آنان را سخت و مضاعف‌ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان ساز.»

۸ - (وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ)؛ [۱۲] «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

۳ - مخالفت با ادله امر به معروف و نهی از منکر
خداوند متعال در قرآن کریم به طور عموم یا اطلاق دستور داده تا مردم را به معروف دعوت کرده و از منکر پرهیز دهند، این عمومات تمام افراد آمرین و مأمورین را شامل شده و اتحای مختلف از آن را نیز شامل می‌گردد:

خداوند متعال می‌فرماید: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ [۱۳] «باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان همان رستگارانند.»

و نیز می‌فرماید: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ)؛ [۱۴] «شما بهترین امتی هستید که برای انسان‌ها آفریده شده‌اید [چه این که] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»

و نیز می‌فرماید: (لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُنْكَرِ فَعْلَاهُمْ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)؛ [۱۵] «کافران بنی اسرائیل بر

زبان داود و عیسی بن مریم لعن [او نفرین] شدند این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنان از اعمال زشتی که انجام می داد یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بد کاری انجام می دادند.»

۴ - مخالفت با روایات اهل سنت

این نظریه مخالف با روایات دیگری است که در مصادر حدیثی اهل سنت وارد شده است که مردم را از اطاعت خلیفه جائز و فاسق نهی می کند. و ما می دانیم که:

اولاً: هر روایتی را باید به کتاب خدا عرضه کرد؛ اگر با آن مخالف بود باید بر دیوار زد. و می دانیم که روایات و جوب اطاعت از جائز با آیات قرآن مخالف است، لذا مورد قبول نیست.

ثانیاً: روایات و جوب اطاعت از جائز، با روایات حرمت اطاعت از جائز تعارض دارد و طبق قانون باب تعارض، مرجع، کتاب خداست و به آن دسته روایاتی عمل می شود که موافق با کتاب خداوند است؛ یعنی روایاتی که نهی از اطاعت جائز دارد.

ثالثاً: بر فرض استقرار تعارض و عدم رجوع به قرآن، حد اقل باید حکم به تساقط شود و با تساقط، به عمومات قرآنی رجوع می کنیم که نهی از اطاعت جائز دارد.

اینک به برخی از روایاتی که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده و از اطاعت حاکم جائز و فاسق نهی نموده، اشاره می کنیم:

الف - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرخ آسیاب اسلام زود است به زودی به حرکت در می آید که به حرکت در آید. هر جا که قرآن دور می زند شما نیز به دور او بگردید. روزی خواهد آمد که سلطان و قرآن به جنگ یکدیگر آیند و از یکدیگر جدا شوند. به طور قطع زود است که بر شما پادشاهانی حکمرانی کنند، که بر خود به نوعی حکم می کنند و بر دیگران به نوعی دیگر. اگر از آنان اطاعت کنید، شما را گمراه می کنند. و اگر نافرمانی کنید شما را به قتل می رسانند. گفتند: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردیم چه کنیم؟ فرمود: همانند اصحاب عیسی باشید که با قیچی، بدن آنان تکه تکه می شد و بر دار می رفتند، ولی اطاعت از جائز نمی کردند. مردن در راه اطاعت بهتر است از زندگانی در معصیت.»

[۱۶] .

ب - عبد الله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر مرد مسلمان است که به حرف خلیفه خود گوش فراداده و اطاعت او را کند در آنچه دوست داشته یا کراهت دارد، مگر آنکه امر به معصیت شود که در این صورت اطاعت جایز نیست. [۱۷] .

ج - عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «زود است که بعد از من مردانی متولّی امور شما گردند، که سنت را خاموش و عمل به بدعت کنند و نماز را از اوقاتش تأخیر اندازند. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردم چه‌کنم؟ فرمود: از من سؤال می‌کنی که چه کنم ای فرزند ام عبد؟ کسی که خدا را معصیت می‌کند، اطاعت ندارد». [۱۸] .

ه - مخالف با احادیث اهل بیت علیهم السلام

الف - سیوطی در تفسیر آیه شریفه: (لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «اطاعت تنها در معروف و کارهای نیک است».

ب - طبری و دیگران از امام حسین صلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که آن حضرت علیه السلام در راه خود به طرف کوفه در منزل «بیضه» فرمود: «ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هرکس سلطان ظالمی را ببیند که حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا را شکسته، با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالفت کرده، در بین بندگان خدا به گناه و ظلم رفتار می‌کند؛ آن گاه به فعل و قول بر او اعتراض نکند و درصدد تغییر وضع موجود نباشد، بر خداوند است که او را در آن جایگاهی که باید برود، ببرد یعنی وارد جهنم کند». [۱۹] .

ج - طبری و دیگران نقل کرده‌اند که حسین بن علی علیه السلام در جواب نامه اهل کوفه چنین مرقوم داشت: «به جان خودم سوگند! نیست امام مگر کسی که به کتاب خدا عمل کرده و به قسط و عدل متمسک باشد. حق را ادا کرده و نفس خود را برای خداوند حبس نماید». [۲۰] .

د - باز طبری و دیگران نقل کرده‌اند که حسین بن علی علیه السلام خطاب به ولید فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل نزول وحی‌ایم. تنها به وسیله ما خداوند فتح و ختم می‌نماید. یزید مردی است شارب الخمر، کشنده جان محترم، به طور علنی فسق و فجور انجام می‌دهد و کسی همانند من با او بیعت نمی‌کند». [۲۱] .

امام حسین علیه السلام کیست؟

امام حسین علیه السلام کسی است که به نصّ آیه تطهیر معصوم است. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او می‌فرماید: «الحسن و الحسين سيّدَا شباب اهل الجنة»؛ [۲۲] «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند».

و نیز فرمود: «حسین منّي و أنا من حسين»؛ [۲۳] «حسین از من است و من از حسین».

و در جایی دیگر فرمود: «خیر رجالکم علی بن ابی طالب، و خیر شبابکم الحسن و الحسین، و خیر نساءکم فاطمة بنت محمد»؛ [۲۴] «بهترین مردان شما علی بن ابی‌طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه، دختر محمد است.»

ابن عباس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شبی که به معراج رفتم بر در بهشت دیدم نوشته بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي حبّ «حبيب» الله، الحسن والحسين صفوة الله، فاطمة أمة الله «خيرة الله»، علي باغضهم لعنة الله»؛ [۲۵] «خدایی به جز او نیست. محمد فرستاده اوست. علی محبوب اوست. حسن و حسین برگزیده خدایند، فاطمه کنیز خداست. لعنت خدا بر هر کسی باد که بغض آنان را در دل داشته باشد.»

سرّ انتشار روایات اطاعت از جائر

با وجود این همه روایات در کتب شیعه و سنی، که دلالت بر حرمت اطاعت از حاکم جائر و فاسق دارد، پی می‌بریم روایاتی که امر به اطاعت از حاکم جائر و فاسق دارد و خروج بر او را جائز نمی‌داند، از جعلیات حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس است، تا بتوانند با وجود فسق و فجور و ظلمی که دارند، اطاعت مردم را از دست ندهند و مردم را به اطاعت از دستورهایشان ترغیب کرده، جلوی خروج علیه خودشان را بگیرند. و متأسفانه بدون هیچ‌گونه تأملی در این روایات و مقایسه آن‌ها با آیات و روایات دیگر، محدثان اهل سنت آن‌ها را در کتب حدیثی خود آورده و فقهای اهل سنت نیز به آن، فتوا داده‌اند. غیر از آن که این روایات با آیات و روایات دیگر متعارض است، باید به این نکته نیز توجه داشت که دشمن اگر در صدد جعل حدیث است، گاهی سندهای صحیح نیز جعل می‌کند.

[۱] سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۲] سوره یونس، آیه ۳۵.

[۳] سوره هود، آیه ۱۱۳.

[۴] سوره مائده، آیه ۴۴.

[۵] سوره قلم، آیه ۸.

[۶] سوره قلم، آیه ۱۰.

[۷] سوره احزاب، آیه ۴۸.

- [۸] سوره شعراء، آیه ۱۵۱.
- [۹] سوره جاثیه، آیه ۲۴.
- [۱۰] سوره کهف، آیه ۲۸.
- [۱۱] سوره احزاب، آیات ۶۶-۶۸.
- [۱۲] سوره هود، آیه ۱۱۳.
- [۱۳] سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.
- [۱۴] همان، آیه ۱۱۰.
- [۱۵] سوره مائده، آیه ۷۸ و ۷۹.
- [۱۶] در المنثور، ج ۳، ص ۱۲۵ و به این مضمون کنز العمال، حدیث ۱۰۸۱.
- [۱۷] صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع والطاعة، ج ۳.
- [۱۸] سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰.
- [۱۹] تاریخ طبري، ج ۷، ص ۳۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.
- [۲۰] تاریخ طبري، ج ۷، ص ۲۳۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۷.
- [۲۱] تاریخ طبري، ج ۷، ص ۲۱۸-۲۱۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۳.
- [۲۲] ترجمه ابن عساکر، قسمت امام حسین علیه السلام؛ ص ۴۱.
- [۲۳] همان، ص ۸۰.
- [۲۴] همان، ص ۱۲۲.
- [۲۵] همان، ص ۱۳۰.

جواب حفظ نظام

از مجموعه ادله مخالفین خروج بر علیه حاکم جائز استفاده می‌شود که حفظ نظام واجب است، ولی باید توجه داشت که حفظ هر نظامی واجب نیست و تنها نظامی باید حفظ شود که حاکمش عادل و عمل‌کننده به دستورهای الهی باشد و حکومت نیز، اسلامی باشد. این نوع حکومت و حاکم را باید حفظ کرد و نباید با آن مخالفت ورزید. ولی اگر نظامی به اسم اسلام بوده، حاکم و حکومت آن اهل ظلم و فسق است، حفظ

آن واجب نیست و باید برای برپایی نظام اسلامی قیام کرد و نظام طاغوتی و فسق را از میان برداشت، همان کاری که امام حسین علیه السلام با نظام طاغوتی و فسق و فجور یزید بن معاویه انجام داد.

چرا امام حسن صلح و امام حسین قیام کرد؟

موضوع صلح امام حسن مجتبی علیه السلام از جمله موضوعاتی است که مورد اختلاف اهل نظر و تاریخ است. برخی حضرت را متهم به بی کفایتی برای مقام و منصب خلافت و امامت کرده، معتقدند که آن حضرت قدرت تحمل مسؤلیت‌های حکومت را نداشته است.

ولی برخی دیگر می‌گویند: ایشان همانند پدر خود قابلیت و کفایت این پست و مقام را داشته، ولی شرایط و موقعیت حساس در عصر حضرت اقتضا می‌کرد تا تن به مصالحه دهند. و به عبارت دیگر حضرت را مجبور به صلح و متارکه جنگ کردند.

در این مبحث درصدد شرح تبیین وقایعی خواهیم شد که منجر به مصالحه حضرت با اهل شام گردید.

سخنان امام علی در مذمت اهل کوفه

کشکریان امام حسن

آگاهی از موقعیت

کبندهای صلح نامه

دو موقعیت مخالف

سخنان امام علی در مذمت اهل کوفه

برای روشن شدن وضعیت مردم کوفه - همان کسانی که با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند - به کلمات امام علی علیه السلام رجوع می‌کنیم که مدتی را با همین مردم سپری کرده و امیر آنان بوده است.

۱ - حضرت علی علیه السلام در جایی خطاب به اهل کوفه می‌فرماید: «الحمد لله علی ما قضی من امر، و قدر من فعل، و علی ابتلائی بکم آیتها الفرقة التي اذا امرت لم تطع، و اذا دعوت لم تجب...»؛ [۱] «خدا را بر آن چه که خواسته و هر کار که مقدر فرمود ستایش می‌کنم. و او را بر این گرفتار شدنم به شما

[کوفیان] می‌ستایم. ای مردمی که هر بار فرمان دادم اطاعت نکردید، و هر زمان که شمارا دعوت کردم پاسخ ندادید.»

۲ - حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «... لقد كنت أُمس أميراً فاصبحتُ اليومَ مأموراً، و كنت أُمس ناهياً فأصبحت اليومَ منهيّاً، و قد أحببتُم البقاء و ليس لي أن أحملكُم علي ماتكروهون...»؛ [۲] «من دیروز فرمانده و امیر بودم ولی امروز فرمانم می‌دهند. دیروز بازدارنده بودم اما امروز مرا باز می‌دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید، من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم.»

۳ - حضرت علی‌علیه السلام بعد از آن که بر او خبر آوردند بسر بن ارطاة از طرف معاویه بر یمن غالب شده و نماینده و مأمور او از آن دیار بازگشته‌اند، بالای منبر رفت و در حالی که از کوتاهی اصحاب خود در جهاد و مخالفت آنان با خود شکایت می‌کرد فرمود: «... انبئت بسراً قد اطلع الیمن و اتی واللّه لأظنّ انّ هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علي باطلهم و تفرّقکم عن حقّکم و بمعصیتکم امامکم في الحقّ و طاعتهم امامهم في الباطل، و بأدائهم الي صاحبهم و خیانتکم، و بصلاحهم في بلادهم و فسادکم، فلو انتمنت احدکم علي قعب لخشیت ان یذهب بعلاقته، اللّهم اتی قد مللتهم و ملّوني و سنمتهم و سنموني، فابدلنی بهم خیراً منهم، و ابدلهم بی شراً منی...»؛ [۳] «به من خبر رسید که بسر بن ارطاة بر یمن تسلط یافته است، سوگند به خدا! می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا آن‌ها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده، آنان امام خود را در باطل فرمان بردارند. آن‌ها نسبت به رهبر خود امانت‌دار و شما خیانتکارید، آن‌ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی [آن قدر فرومایه‌اید] که اگر من کاسه چوبی آب را، به یکی از شما به امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید. خدایا! من این مردم را با پند و تذکرهاي مداوم خسته کرده‌ام و آن‌ها نیز مرا خسته نموده‌اند، آن‌ها از من به ستوه آمده، و من نیز از آن‌ها به ستوه آمده و دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من بر آن‌ها مسلط کن.»

۴ - و هنگام دعوت مردم برای حرکت به سوی شام فرمود: «افاً لکم لقد سنمت عتابکم، أرضیتُم بالحيوة الدنيا من الآخرة عوضاً، و بالذلّ من العزّ خلفاً، اذا دعوتکم الي جهاد عدوکم دارت أعینکم کأتکم من الموت في غمرة و من الذهول في سكرة...»؛ [۴] «نفرین بر شما کوفیان که از فراوانی سرزنش شما خسته شده‌ام. آیا به جای زندگی جاویدان قیامت، به زندگی زودگذر دنیا رضایت داده‌اید؟ و به جای

عزت و سربلندي، بدبختي و ذلت را انتخاب کرده‌اید؟ شما را به جهاد با دشمنان دعوت مي‌کنم، چشمتان از ترس در کاسه مي‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان‌هاي مست از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید.»

از این کلمات به دست مي‌آید که حضرت علي عليه السلام به جهات مختلف از لشکریان خود ناراضی بوده است، لشکریانی که در آینده‌اي نه چندان دور با امام حسن عليه السلام بیعت کرده و او را امیر و سرپرست خود انتخاب کردند. اینک به برخی از این جهات و حالات اشاره مي‌کنیم:

الف - روح استیاد و سرکشی و استقلال‌طلبي در رأي و نظر.

ب - خسته شدن هر دو يعني امام علي عليه السلام و لشکریان آن حضرت از یکدیگر.

ج - تمایل برخی از لشکریان حضرت به حکومت شام به جهت حقد و کینه‌اي که نسبت به آن حضرت داشتند.

د - وجود طایفه‌اي از خوارج با آن حالات خشک و تحجر نفساني، که در بر هم زدن وضعیت موجود نقش به سزایی داشته‌اند.

امام حسن مجتبی عليه السلام با چنین لشکری مواجه است که با پدرش چنان کردند، حال وظیفه حضرت در آن وضعیت حساس چه بود؟ با آنان و با دشمن مقابل که از اهل شام به سرکردگی معاویه است چگونه باید برخورد کند؟ در چنین وضعیتی اگر قرار بر صلح و متارکه گذاشته‌اند آیا کوتاهی از جانب ایشان بوده یا یاران گوش به فرمان نداشته است؟ واضح است که حضرت بر این کار مجبور شده‌اند.

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶۷.

[۲] همان، ج ۱۱، ص ۲۹.

[۳] همان، ج ۱، ص ۳۳۲.

[۴] همان، ج ۲، ص ۱۸۹.

لشکریان امام حسن

بعد از به حکومت رسیدن امام حسن مجتبی عليه السلام در کوفه، معاویه درصدد تدارک جنگ با حضرت برآمد تا عراق را فتح کند.

معاویه در برخی از نامه‌های خود به والیان و دست نشاندهانش می‌نویسد: «برخی از اشراف کوفه و رهبران قبایل آن دیار به من نامه نوشته‌اند و در آن از من برای خود و عشیره‌هایشان امان خواسته‌اند».

[۱].

در عین حال امام حسن علیه السلام نیز مردم کوفه را برای جهاد و مقابله با سپاه شام دعوت کرد، لکن لشکریان و سپاه حضرت از دستجات و افرادی با عقاید گوناگون تشکیل شده بود، که می‌توان آنان را به چند دسته تقسیم بندی کرد:

<خوارج

<متمایلین به دولت بنی امیه

<متعصبان

<ببی هدفها

<گروه مخلص

[۱] همان، ج ۱۶، ص ۳۸.

خوارج

همان کسانی که از اطاعت حضرت علی علیه السلام بیرون آمده و به جنگ با ایشان پرداختند.

متمایلین به دولت بنی امیه

این گروه که در بین لشکریان امام حسن علیه السلام وجود داشتند، به دو دسته تقسیم می‌شدند:

الف - کسانی که در حکومت کوفه به مطامع دنیوی خود نمی‌رسیدند، و لذا چشم طمع آن‌ها را واداشت تا میل به حکومت شام به سرکردگی معاویه داشته باشند.

ب - کسانی که با حضرت علی علیه السلام مخالف بوده و در دل کینه او را می‌پروراندند.

متعصبان

این دسته، تعصب قبیله‌ای داشتند و به همین جهت در لشکر حضرت شرکت کرده بودند.

بی هدفها

عده‌ای دیگر بدون هیچ هدف و انگیزه‌ای در لشکر حضرت شرکت کرده بودند. و یا به تعبیر دیگر همین که مشاهده کردند مردم به جنگ می‌روند آنان نیز به دنبال دیگران راه افتادند و در لشکر حضرت شرکت جستند.

گروه مخلص

در میان لشکر امام حسن علیه السلام تنها یک گروه مخلص بود که مقام و منزلت حضرت را می‌دانستند و از او بدون هیچ اعتراضی پیروی می‌کردند. آنان همان افراد شیعه عقیدتی واقعی و فدوی بودند که جانشان را برای خدا و اهداف امام حسن مجتبی‌علیه السلام در طبق اخلاص گذاشتند، گرچه تعداد این دسته بسیار اندک بودند.

آگاهی از موقعیت

امام حسن علیه السلام از این موقعیت حساس لشکر خود و انبوه لشکر شام و فداکاری آنان به نفع معاویه آگاهی داشت. از طرف دیگر معاویه نیز از نقاط ضعف و ضربه‌پذیر لشکر امام علیه السلام آگاهی داشت. و لذا در ابتدا طرح صلح را به حضرت پیشنهاد نمود، تا لشکر او را از درون سست و بی انگیزه کند.

امام حسن مجتبی‌علیه السلام از آن جا که از کید و مکر معاویه آگاهی داشت در ابتدا لشکری در حدود دوازده هزار نفر به فرماندهی عبیدالله بن عباس برای مقابله با معاویه فرستاد. لشکر حضرت در منطقه «مسکن» با لشکر معاویه برخورد نمود. حضرت از نشانه‌های فتنه و دسیسه‌های معاویه با خبر بود که چگونه با فرستادن جاسوسانی در میان لشکریانش در صدد جلب توجه آنها برآمده است.

عده‌ای نیز به جهت سست کردن انگیزه لشکر حضرت، این شایعه را در میان آنان پخش نمودند که امام حسن علیه السلام با معاویه مکاتبه کرده و پیشنهاد صلح را پذیرفته است، پس چرا ما باید با معاویه

بجنگیم؟! [۱] .

در بین لشکریان حضرت هممه‌ای افتاد. برخی موضوع صلح را تصدیق و برخی آن را تکذیب می‌کردند.

معاویه در نامه‌ای به عبیدالله بن عباس چنین نوشت: «حسن با من درباره صلح نامه نگاری کرده و امر خلافت را به من واگذار کرده است. اگر در طاعت من داخل شوی تو را امیر خواهم کرد وگرنه یک فرد معمولی خواهی بود». او این نامه را به همراه یک میلیون درهم برای عبیدالله فرستاد. [۲].

معاویه در جنگ‌های خود با دشمنان نقاط ضعف آنان را خوب می‌شناخت و از آن راه وارد می‌شد. عبیدالله با مشاهده این وضع دعوت معاویه را پذیرفت و شبانه به لشکر او پیوست. صبح که شد لشکر حضرت، خود را بدون امیر دیدند. امام حسن علیه السلام امیر دیگری از قبیله کنده با چهار هزار لشکر برای مقابله با لشکر معاویه فرستاد. به منطقه «الانبار» که رسید، معاویه پانصد هزار درهم نیز برای او فرستاد و وعده ولایت برخی از شهرها را به او داد. آن امیر نیز با دوستان نفر از خواصش به معاویه پیوست. آن گاه حضرت، امیری دیگر از قبیله مراد برای مقابله با لشکر معاویه فرستاد. او نیز همانند امیر قبلی خیانت کرده و به لشکر یزید پیوست. و این عمل بعد از قسم‌هایی بود که نزد امام حسن علیه السلام خورد که همانند امیر قبلی گول حرف‌های معاویه را نخورد، ولی همه قسم‌ها را زیر پا گذاشت و به حضرت بی وفایی کرد. [۳].

حضرت بر نظر و عقیده خود برای مقابله با معاویه پافشاری می‌کرد. ولی از طرفی هم می‌دانست که ادامه این وضعیت به صلاح اسلام و مسلمین نخواهد بود، و در حقیقت ادامه آن انتحار و خودکشی خود و بنی هاشم و عده‌ای از خواص شیعیان را در پی خواهد داشت.

امام حسن علیه السلام برای امتحان و اثبات ضعف و سستی لشکریان خود و در ضمن خطبه‌ای فرمود: «آگاه باشید! همانا معاویه ما را به چیزی دعوت کرده که در آن عزت و انصاف نیست، اگر مرگ را اراده کرده‌اید با او به مقابله می‌پردازیم و با شمشیر، حکم خدا را بر او اجرا می‌کنیم، و اگر حیات و زندگی را ترجیح داده‌اید ما قبول می‌کنیم و برای شما رضایت و صلح می‌طلبیم... مردم از هر طرف فریاد زدند که ما زندگی و بقا را می‌خواهیم!! لذا صلح نامه را امضاء کن. [۴].

در این موقع بود که امام حسن علیه السلام نیت لشکریان خود را بیرون ریخت و آنان ضعف و سستی خود را ابراز نمودند و همگی یا بیشتر آنان سلامتی و صلح را بر جنگ با معاویه ترجیح دادند!!

[۱] همان، ج ۱۶، ص ۴۲.

[۲] همان.

[۳] اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۲۲.

[۴] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۴.

بندهای صلح نامه

معاویه از این موقعیت استفاده کرد، و لذا نامه‌ای مهر زده را به سوی حضرت فرستاد تا هر شرطی را که برای خود و اهل بیت و شیعیانش می‌خواهد در آن بگنجاند.

حضرت علیه السلام در آن نامه شروطی را درج نمود و از معاویه عهد و میثاق گرفت که به آن شروط ملتزم باشد و عمل کند. معاویه در ظاهر شرطها را پذیرفت، گرچه در باطن به هیچ کدام از آنها اعتقاد نداشت و درصدد بود که در موقعیتی مناسب همه آن شروط را زیر پا گذارد. شرایط حضرت عبارت بود از:

۱ - واگذاری امر خلافت به معاویه به شرط این که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کند.

۲ - امر خلافت بعد از معاویه به امام حسن علیه السلام واگذار شود، و در صورتی که پیشامد یا حادثه‌ای آن را به برادرش امام حسین علیه السلام تفویض کند. و هرگز حقّ واگذاری خلافت به دیگری را نداشته باشد.

۳ - سبّ و دشنام به حضرت علی علیه السلام را رها کرده، در قنوت‌های نماز، حضرت را دشنام ندهند. او را به جز خیر یاد نکنند.

۴ - از بیت‌المال کوفه که پنج میلیون است چشم پوشی کرده و نیز هر سال یک میلیون درهم برای [امام] حسین بفرستد. و بنی هاشم را در عطاها و صله‌ها بر بنی عبدشمس برتری دهد. و در بین اولاد کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل شهید شدند و نیز در بین اولاد کسانی که با حضرت در جنگ صفین شهید شدند یک میلیون درهم تقسیم نماید.

۵ - مسلمانان هر کجا که هستند چه در شام و چه در عراق، حجاز و یمن همگی در امن و امان باشند. سیاه و قرمز همه در امان بوده و کسی به جهت گذشته خود توبیخ و دنبال نشود.

اصحاب علي عليه السلام نیز در هر کجا که هستند در امان بوده و به شیعیان او هیچ مصیبتی وارد نگردد. جان‌ها و اموال و اولاد و زنان اصحاب و شیعیان علي عليه السلام در امان باشند و هیچ کس از آنان تحت تعقیب نباشند و به کسی از آنان تعرض نشود و حق هر صاحب حقی پرداخت شود... و هرگز به حسن بن علي و برادرش حسین و تمام اهل بیت رسول خدا صلي الله عليه وآله مخفیانه و آشکار تعرضی صورت نگیرد، و هیچ یک از آنان را در هیچ منطقه‌ای نترساند.

این بود برخی از شروط امام حسن مجتبی عليه السلام که حضرت در صلح‌نامه به آن اشاره فرمود. [۱] با ملاحظه این شروط به دست می‌آید که حضرت هرگز درصدد تثبیت خلافت معاویه نبوده و تنها به جهت مصالح وقت چنین تدبیری اندیشیده است.

[۱] ر.ک: النصایح الکافیة، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۷-۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۶؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸ و ۱۵؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۴۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۱؛ الاصابة، ج ۲، ص ۱۲؛ عمدة الطالب، ص ۵۲.

دو موقعیت مخالف

برخی از کسانی که معرفت چندانی به مقام و منزلت امام ندارند، درصدد برتری دادن امام حسین عليه السلام بر امام حسن عليه السلام برآمده‌اند، به جهت این که امام حسین عليه السلام با دشمنان خدا با کمی لشکر و نیرو جنگ کرد و به شهادت رسید ولی امام حسن عليه السلام موقف دیگری را اتخاذ نمود!! ولی این عقیده و بینش بسیار سطحی و از بی‌معرفتی به امام و عصمت او سرچشمه می‌گیرد. زیرا:

اولاً: ما معتقدیم که وظیفه هر یک از امامان از قبل برای آنان تهیه و تنظیم شده و توسط پیامبر صلي الله عليه وآله ابلاغ گردیده است. و آنان نیز تمام دستورات را که عین مصلحت اسلام و مسلمین است بدون کم و زیاد اجرا نموده‌اند.

ثانیاً: با ملاحظه وضعیّت یاران این دو امام معصوم، چنین تصمیم‌گیری از هر کدام عین واقعیت و صواب به نظر می‌رسد. خیانت کوفی‌ها نسبت به امام حسین عليه السلام به نحوی بود که زمینه را در نهایت برای پیروزی حضرت فراهم ساخت، خصوصاً آن که حضرت با اهل و عیال خود به طرف عراق حرکت

کرد و آنان او را به سوی خود دعوت کرده بودند، در حالی که برای امام حسن علیه السلام چنین موقعیتی فراهم نبود.

ثالثاً: از طرفی دیگر، لشکریان امام حسن علیه السلام بعد از بیعت با حضرت و حرکت برای جنگ نقض بیعت کردند، ولی مردم کوفه در عصر امام حسین علیه السلام گرچه برای بیعت با او دعوت کردند ولی قبل از بیعت و حرکت به جنگ با دشمنان حضرت با او به مخالفت پرداختند. لذا بدین جهت لشکریان امام حسن علیه السلام خبیث‌تر به نظر می‌رسند تا مردم کوفه در عصر امام حسین علیه السلام، آنانی که به حضرت نامه نوشتند تا به یاری‌اش بپردازند.

امام حسن علیه السلام در میان لشکریان خود افرادی مخلص و فداکار به اندازه اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام نداشت تا با دشمن بجنگند.

رابعاً: با مراجعه به سیره و حالات دشمنان این دو امام از طرفی و خلیفه به ناحق در عصر آن دو پی خواهیم برد که در این دو عصر دو نوع تصمیم‌گیری متفاوت لازم بود، همان کاری که این دو امام انجام دادند؛ یکی صلح و دیگری جنگ و شهادت.

دشمن مقابل امام حسن علیه السلام معاویه است و دشمن امام حسین علیه السلام یزید، فرزند معاویه است. این دو خلیفه به ناحق دو سیره مختلف داشتند. معاویه گرچه مردی حیله‌گر و فاسق بود و در جهت محو آثار اسلامی از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد ولی در ظاهر، احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می‌نمود. اما یزید بن معاویه نه تنها در باطن با اسلام دشمن بود، بلکه آشکارا نیز دشمنی و خصومت خود را با اسلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابراز می‌داشت و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود. معاویه گرچه در ظاهر حرمتی برای بنی هاشم قائل بود ولی یزید هیچ گونه احترام و حرمتی برای آنان نمی‌شناخت.

به همین جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسين امامان قاماً او قعداً»؛ [۱]

«حسن و حسین هر دو امامند چه این که قیام کنند یا صلح نمایند.»

لذا ما معتقدیم که اگر امام حسین علیه السلام در عصر امامت امام حسن علیه السلام بود همان کاری را می‌کرد که برادرش امام حسن علیه السلام انجام داد و نیز اگر امام حسن علیه السلام در عصر امامت امام حسین علیه السلام قرار داشت همان کاری را می‌کرد که برادرش امام حسین علیه السلام انجام داد، زیرا

آنان همگی زمان‌شناس بوده و هر کاری را که انجام می‌دادند و هر تصمیمی را که می‌گرفتند با در نظر گرفتن مصلحت واقعی اسلام و مسلمین بوده است.

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، ح ۵۴.

حکم روزه عاشورا چیست؟

درباره حکم روزه عاشورا نزد فقها اختلاف شدید وجود دارد، برخی آن را مستحب و برخی حرام و برخی مکروه می‌دانند. اقوال دیگری نیز در این مسأله وجود دارد. آیا تشریح این روزه به جهت موافقت با یهود بوده است؟ آیا بعد از تشریح روزه ماه مبارک رمضان این روزه ترک شده است؟ آیا پیامبر و اهل بیت علیهم السلام چنین روزه‌ای می‌گرفتند؟ آیا بنی امیه بر این روزه به جهت شادی و سرور تأکید داشته‌اند؟ این‌ها سؤالاتی است که در این بحث به آن می‌پردازیم.

روزه عاشورا قبل از تشریح روزه رمضان

<آرای فقهای امامیه

<آرای فقهای اهل سنت

<نقد کلام عسقلانی

<یهود و روزه عاشورا

<حکم روزه عاشورا

<روایات مانعه

<ترجیح روایات مانعه

<کراهت روزه عاشورا

<عاشورا، عید بنی امیه

<توجیه روایات مخالف

روزه عاشورا قبل از تشریح روزه رمضان

فقها در حکم روزه عاشورا قبل از نزول آیه روزه ماه رمضان اختلاف نموده‌اند که آیا واجب بوده است یا خیر؟

مطابق رأی برخی از علمای امامیه و نیز مفاد برخی از روایات، احتمال اول یعنی وجوب است. و اما عامه، از جمله از ابوحنیفه نقل شده که قائل به وجوب است. و ظاهر مذهب شافعی این است که این روزه واجب نبوده است. برای شافعی دو قول و از احمد دو نوع روایت نقل شده است. اینک به رأی برخی از فقهای فریقین اشاره می‌کنیم:

آرای فقهای امامیه

۱ - محقق قمی رحمه الله می‌فرماید: «ظاهر از اخبار آن است که روزه عاشورا قبل از نزول روزه ماه رمضان واجب بوده و سپس ترک شده است». [۱].

۲ - سید عاملی می‌نویسد: «در روزه عاشورا اختلاف است که واجب بوده یا خیر. آن چه در روایات ما آمده این است که این روزه قبل از نزول روزه ماه رمضان واجب بوده است. و از جمله کسانی که روایت آن را نقل کرده‌اند، زراره و محمد بن مسلم است». [۲].

۳ - مجلسی رحمه الله از کتاب «المنتقى» نقل می‌کند که در سال اول هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله عاشورا را روزه گرفت و دیگران را نیز به آن امر کرد». [۳].

از ظاهر کلمات فقهای امامیه استفاده می‌شود که آنان رأی معینی را در این باره انتخاب نکرده‌اند و تنها به نقل اختلافات و مفاد روایات اکتفا کرده‌اند، به جز محقق قمی که استناد به ظاهر روایاتی کرده که از آنها استفاده وجوب می‌شود.

[۱] غنائم الايام، ج ۶، ص ۷۸.

[۲] مدارک الاحکام، ج ۶، ص ۲۶۸.

[۳] بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۳۰.

۱ - قاضي عيني مي‌گويد: «در حکم روزه عاشورا در اول اسلام اختلاف کرده‌اند، ابوحنيفه گفته: قبلاً واجب بوده است. اصحاب شافعي نيز دو رأي داده‌اند: مشهور آن دو اين است که از زمان شرع اسلام مستحب بوده و هرگز در اين امت واجب نشده است، ولي مستحب مؤکد بوده است، و بعد از نزول روزه ماه رمضان بر اصل استحباب بدون تأکيد باقي مانده است. رأي دوم اصحاب شافعي همانند ابوحنيفه است. عياض گفته: برخي از سلف، قائل بودند که اين روزه واجب بوده و بر وجوب آن باقي است و نسخ نشده است، ولي قائلين به اين رأي منقرض شده‌اند و اجماع بر عدم وجوب، و ثبوت استحباب حاصل است». [۱].

۲ - ابن قدامه مي‌گويد: «در روزه عاشورا اختلاف است که آيا واجب بوده يا خير؟ قاضي مي‌گويد: واجب بوده است و اين قياس مذهب است. و او به دو دليل استدلال کرده است. و از احمد روايت شده که واجب بوده است». [۲].

۳ - کاساني مي‌نويسد: «روزه عاشورا در آن روز واجب بوده است». [۳].

۴ - عسقلاني مي‌گويد: «از مجموع احاديث استفاده مي‌شود که واجب بوده است». [۴] آن گاه براي اثبات ادعای خود شش دليل ذکر مي‌کند».

[۱] عمدة القاري، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

[۲] المغني، ج ۳، ص ۱۷۴.

[۳] بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۶۲.

[۴] فتح الباري، ج ۴، ص ۲۹۰.

نقد کلام عسقلاني

ابن حجر مي‌نويسد: «پيامبرصلي الله عليه وآله در موضوعاتي که امري براي آنها از جانب خداوند نرسیده بود، موافقت با يهود را دوست داشت، خصوصاً در مواردی که رأي يهود مخالف بت پرستان بود». [۱].

اشکال

این ادعا مخالف با روایات نبوی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در جهت مخالفت با یهود فرمود: «صوموا عاشوراء و خالفوا فيه اليهود»؛ [۲]. «عاشورا را روزه بگیرید و در آن با یهود مخالفت کنید.»

و نیز یعلی بن شداد از پدرش روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «صلوا في نعالكم و خالفوا اليهود»؛ [۳] «در نعلین خود نماز گزارید و با یهود مخالفت کنید.»

و در روایتی دیگر از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «لاتشبهوا باليهود»؛ [۴] «خود را به یهود شباهت ندهید.»

حال با وجود چنین روایاتی آیا می‌توان ادعا کرد که روزه عاشورا به جهت تشبّه به یهود تشریح شده است و پیامبر صلی الله علیه وآله تشبّه به آنان را دوست داشته است؟!

[۱] فتح الباری، ج ۴، ص ۲۸۸.

[۲] السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۷۵.

[۳] المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۹۰، ح ۷۱۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۶۰.

[۴] المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۹۰، ح ۷۱۶۴.

یهود و روزه عاشورا

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که مدار سنت نزد یهود ماه شمسی بوده است نه قمری، و لذا روزه آنان در روز عاشورا و محرم نبوده است، همان گونه که روز غرق شدن فرعون روز عاشورا نبوده، بلکه روز دهم از ماه آنان یعنی تشرین که کپور (کافره) می‌نامند بوده است. و بر فرض این که آن روز با ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه در روز دهم محرم همراه بوده، این محض اتفاق است. و لذا این که گفته شده روزه عاشورا منشأی یهودی داشته و از آنان به اسلام منتقل شده است، اصل و اساسی ندارد.

ابوریحان می‌گوید: «تشرین سی روز است... و در روز دهم از آن روزه کپور وارد است که به آن عاشورا می‌گویند. و این در بین روزه‌های دیگر امتیازی خاص دارد و لذا واجب شده است...» [۱].

حسن بن علي سقاف شافعي مي‌گويد: «الآن ما مشاهده نمي‌کنيم که شخصي يهودي روز دهم محرم را روزه گرفته يا آن را عيد بداند، و در هيچ نوشته تاريخي به آن اشاره نشده است، بلکه آنان روز دهم از ماه تشرين را روزه مي‌گرفتند...» [۲].

او همچنين مي‌گويد: «يهود تقويم خاصي براي خود دارد که با تقويم عرب اسلامي اختلاف آشکاري دارد. و اين تقويم از ماه (تشرين) و سپس (حشران) شروع مي‌شود و به ماه (ايلول) ختم مي‌شود که ماه دوازدهم است. و در هر سالي کبيسه‌اي دارد که به آن یک ماه اضافه مي‌شود، تا سال کبيسه سيزده ماه شود که همان آذر دوم است و آن بين آذرماه هفتم و نيسان ماه هشتم فاصله مي‌گردد، و لذا آذر دوم ماه هفتم است. و عدد روزهاي سال در سالهاي عادي ۳۵۳ يا ۳۵۴ يا ۳۵۵ روز است، ولي در سال کبيسه ۳۸۳ يا ۳۸۴ يا ۳۸۵ روز به حساب مي‌آيد. و لذا تقويم يهودي که الآن رايج است ماههاي آن قمری و سالهاي آن شمسي است.» [۳].

محمود پاشا فلکي درباره تقويم عرب قبل از اسلام مي‌نويسد: «از تاريخ به دست مي‌آيد که يهوديان عرب نيز عاشورا داشتند. و عاشورا همان روز دهم از ماه تشرين است که اول ماههاي سال مدني آنان به حساب آمده و هفتمين ماه سال ديني شان است. و سال نزد يهود شمسي است نه قمری، لذا روز عاشورا که در آن روز فرعون غرق شد، مقيد به دهم محرم نيست، بلکه به صورت اتفاق با زمان و روز ورود پيامبر صلي الله عليه وآله به مدينه موافق شده است.» [۴].

[۱] الآثار الباقية، ص ۲۷۷.

[۲] مجله الهادي، شماره ۲، ص ۳۷.

[۳] همان، ص ۳۶.

[۴] دائرة المعارف بستانی، ج ۱۱، ص ۴۴۶.

حکم روزه عاشورا

روایاتی که درباره روزه عاشورا وارد شده مختلف است:

با مراجعه به مصادر روایی شیعه پی می‌بریم که در برخی از آن‌ها اشاره شده که کفار یک سال به حساب می‌آید، و این که روز عاشورا روز برکت و نجات است و پیامبر صلی الله علیه وآله حتی کودکان را به امساک و روزه داری آن روز سفارش می‌کرده است. [۱]

و در برخی دیگر خلاف آن رسیده است؛ یعنی مفاد آن چنین است که روزه عاشورا را باید ترک نموده و منهی عنه است. و در برخی دیگر به بدعت بودن آن اشاره شده و نیز گفته شده که آن روز امساک ندارد، و یا اینکه بهره روزه دار در آن روز آتش است. و نیز در برخی دیگر اشاره شده که پیامبر صلی الله علیه وآله آن روز را امساک نمی‌کرده است.

نسبت به سیره عملی امامان معصوم قابل ذکر است که بدانیم از آنان یا اصحابشان هرگز نرسیده که آن روز را روزه می‌گرفتند. و اگر امساک در آن روز مستحب بود، معصوم در ترک آن استمرار نمی‌نمود.

[۲]

در کتب اهل سنت نیز روایات در این موضوع مختلف است؛ زیرا مفاد بسیاری از آن روایات استحباب و تأکید بر روزه آن روز است، ولی برخی دیگر از روایات مغایر با آن‌ها است، به اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله روز عاشورا را روزه نمی‌گرفته و یا امر به روزه آن روز بعد از نزول روزه ماه رمضان نمی‌کرده است. [۳]

[۱] ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۰۰-۲۹۹، ح ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸، ح ۸۹۵، وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۲۰.

[۲] ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۲۱؛ کافی ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۴ و ۶ و ۷ و ۵.

[۳] ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۱.

روایات مانعه

۱ - شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت درباره روزه عاشورا فرمود: «کان صومه قبل شهر رمضان، فلما نزل شهر رمضان ترک»؛ [۱] «روزه عاشورا قبل از ماه رمضان بود، ولی چون روزه ماه رمضان نازل شد، آن روزه ترک شد.»

۲ - کلینی رحمه الله به سندش از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «لاتصم فی عاشوراء و لاعرفة بمكة و لا فی المدینة و لا فی وطنک و لا فی مصر من الامصار»؛ [۲] «در روز عاشورا و عرفه در مکه و مدینه و در وطنت و در شهری از شهرها روزه نگیر.»

۳ - و نیز به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در جواب سؤال از روزه روز عاشورا فرمود: «صوم متروک بنزول شهر رمضان، و المتروک بدعة»؛ «این روزه‌ای است که با نزول روزه ماه رمضان متروک شده است، و متروک بدعت است.»

راوی می‌گوید: همین سؤال را از امام صادق علیه السلام بعد از پدرش کردم؟ همین جواب را داده و سپس فرمود: «أما انه صوم يوم ما نزل به کتاب، و لاجرت به سنة، الا سنة آل زیاد بقتل الحسين بن علي»؛ [۳] «آگاه باش! این، روزه روزی است که قرآن بر آن نازل نشده و سنت بر آن جاری نشده است، جز آنکه سنت آل زیاد با کشتن حسین بن علی بوده است.»

۴ - همچنین کلینی به سند خود از عبدالملک نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا و تاسوعا از ماه محرم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: روز نهم روزی است که در آن روز حسین و اصحابش در کربلا محاصره شدند. و اسب سواران اهل شام جمع شدند و آنان را در کربلا پیاده نمودند. و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت اسب سواران خشنود شدند، و حسین و اصحابش را در آن روز ضعیف شمردند، و یقین کردند که برای حسین یآوری نمی‌رسد، و اهل عراق او را کمک نخواهند کرد. پدرم به فدای مستضعف غریب! آن گاه فرمود: و اما روز عاشورا پس روزی است که در آن روز حسین علیه السلام در بین اصحابش بر زمین افتاد و اصحابش نیز در کنار حضرت بر زمین افتادند. آیا در چنین روزی باید روزه گرفت؟ هرگز! قسم به پروردگار بیت الحرام. آن وقت، روز روزه داری نیست، آن وقت تنها روز حزن و مصیبت است که بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع مؤمنین وارد شده است. و روز شادی و سرور برای فرزند مرجانه و آل زیاد و اهل شام است. غضب خدا بر آنان و بر ذریه آنان باد! و آن روزی است که تمام بقعه‌های زمین به جز بقعه شام بر او گریست. پس هرکس آن روز را روزه بدارد یا به آن تبرک جوید خداوند او را با آل زیاد محشور خواهد کرد در حالی که قلبش مسخ شده و مورد سخط قرار گرفته است...» [۴].

۵ - و نیز از جعفر بن عیسی نقل کرده که از امام رضا علیه السلام درباره روزه روز عاشورا و آن چه مردم درباره آن می‌گویند سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «عن صوم ابن مرجانه تسألني»؛ [۵] «از روزه فرزند مرجانه از من سؤال می‌کنی؟...».

۶ - و نیز به سند خود از زید نرسی نقل کرده که گفت: از عیدالله بن زراره شنیدم که از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا سؤال می‌کند؟ حضرت فرمود: «من صامه کان حظّه من صیام ذلک الیوم حظّ ابن مرجانه و آل زیاد»؛ [۶] «هر کس آن روز را روزه بگیرد بهره‌اش از آن روزه، بهره فرزند مرجانه و آل زیاد است.»

زید می‌گوید: عرض کردم: بهره آنان از آن روزه چیست؟ حضرت فرمود: «النار، اعادنا الله من النار، و من عمل یقرب من النار»؛ [۷] «آتش، خداوند ما را از آتش نجات دهد. هر کس این چنین کند خود را به آتش نزدیک کرده است.»

- [۱] من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱، ح ۲۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۵۲، ح ۱.
- [۲] کافی، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۲، باب ۴۱، ح ۶.
- [۳] کافی، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۱، باب ۲۱، ح ۵.
- [۴] کافی، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۵۹، باب ۲۱، ح ۲.
- [۵] کافی، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۰، باب ۲۱، ح ۳.
- [۶] کافی، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۱، باب ۲۱، ح ۴.
- [۷] همان.

ترجیح روایات مانعه

روایاتی که دلالت بر نهي از روزه گرفتن در روز عاشورا دارد گر چه نزد برخی از فقها مورد مناقشه سندی قرار گرفته است، ولی می‌توان آن‌ها را با وجوه و اعتباراتی تصحیح و ضعف آن‌ها را جبران نمود؛

۱ - این روایات در کتب معتبره وارد شده است. همان گونه که از نراقی رسیده که می‌گوید: «ضعف سند برخی از این روایات مضرّ به استدلال به آنها نیست؛ زیرا این روایات در کتب معتبر وارد شده، خصوصاً آن که در میان آن‌ها روایت صحیح نیز وجود دارد». [۱]

۲ - این روایات، مستفیض بلکه قریب به تواتر است. سید علی طباطبایی رحمه الله می‌نویسد: «نصوصی که ترغیب به روزه عاشورا می‌کند، با قصور سندهای آن و عدم ظهور عمل کننده به اطلاق آن به طور کلی، با روایات بیشتری که در مقابل قرار دارند معارض می‌باشد. روایات متعارضی که نزدیک به تواتر است، و به همین جهت است که ممکن نیست به آنها عمل کنیم ولو از باب مسامحه...». [۲]

۳ - روایات مانعه از اعتبار سندی برخوردار است؛ زیرا شیخ طوسی رحمه الله بین این دسته روایات و روایات ترغیب کننده، تعارض قرار داده و این دلالت بر اعتبار روایات مانعه دارد؛ زیرا تعارض فرع اعتبار سند و حجیت آن است.

۴ - روایات مانعه به جهت موافقتش با عمل معصومین علیهم السلام و اصحاب آنان و نیز سیره متشرّعه، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. نتیجه این که: رجحان ترک روزه در روز عاشورا است.

[۱] مستند الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۹۲.

[۲] ریاض المسائل، ج ۵، ص ۴۶۷.

کراهت روزه عاشورا

متأخرین از فقهای شیعه فتوا به کراهت روزه در روز عاشورا داده‌اند، و حتی برخی، از قبیل بحرانی و مجلسی آن را تحریم نموده‌اند. اینک به ادله کراهت اشاره می‌کنیم:

۱ - روزه عاشورا سنتی برای دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام بوده است، که مسلمین نباید این سنت را احیا کرده، خود را به آن شبیه کنند.

۲ - روایاتی که دلالت بر جواز یا امر بر روزه عاشورا دارد را می‌توان حمل بر امساک به جهت حزن نمود، نه به جهت روزه‌داری، و یا این که می‌توان حمل بر تقیه کرد.

۳ - روزه چنین روزی نزد اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان معهود نبوده و سیره آنان نبوده است.

۴ - روایاتی که ظهور در منع تحریمی دارند را به جهت قرینه وحدت سیاق بین آنها و روایات نهي از روزه عرفه حمل بر کراهت می‌کنیم، خصوصاً آن که برخی از روایات ناهیه ظهور در کراهت دارد. آری جماعت بسیاری از فقهای امامیه به استحباب امساک تا وقت عصر، نه به قصد روزه فتوا داده‌اند، همچون شهید ثانی، [۱] محقق کرکی، [۲] علامه حلی، [۳]، محقق اردبیلی [۴] شهید اول، [۵] شیخ بهایی، [۶] سبزواری، [۷] فیض کاشانی، [۸] حرّ عاملی، [۹] مجلسی، [۱۰] کاشف الغطاء، [۱۱] نراقی، [۱۲] محقق قمی [۱۳] و....

- [۱] مسالک الافهام، ج ۲، ص ۷۸.
- [۲] جامع المقاصد، ج ۳، ص ۸۶.
- [۳] تذکرة الفقهاء، ج ۶، ص ۱۹۲؛ تحریر الاحکام ج ۱، ص ۸۴.
- [۴] مجمع الفائدة و البرهان، ج ۵، ص ۱۸۸.
- [۵] الدروس الشرعیة، ج ۱، ص ۳۸۲؛ غایة المراد، ج ۱، ص ۳۲۹.
- [۶] جامع عباسی، ص ۱۰۶.
- [۷] کفایة الاحکام، ص ۵۲۰.
- [۸] الوافی، ج ۱۱، ص ۷۶؛ مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۴.
- [۹] بدایة الهدایة، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۱۰] مرآة العقول، ج ۱۶، ص ۳۶۱.
- [۱۱] کشف الغطاء، ص ۳۲۳.
- [۱۲] مستند الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۸۷.
- [۱۳] غنائم الايام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹.

عاشورا، عید بنی امیه

بنی امیه نه تنها با برپایی عزاداری در سوگ سالار شهیدان مخالف بودند بلکه به جهت مقابله عملی با آن، روز عاشورا را به عنوان روز جشن و سرور معرفی نمودند.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «مسلمانان روز عاشورا را به خاطر کشته شدن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش زدن خيام حرم، بر نیزه کردن سرها، و اسب دوآندیدن بر اجساد - که هیچ امتی حتی با اشرار خلق چنین نکرده است - شوم دانستند، ولی بنی امیه در ایام محرم زینت کرده و عید گرفتند، و میهمانی برگزار نمودند. این رسم در ایام حکومت آنها رواج یافت، و حتی پس از انقراض آنان هم این رسم باقی ماند ولی شیعیان، سوگواری و نوحه‌سرایی کرده و تربت امام حسین علیه السلام را در کربلا، روز عاشورا زیارت می‌کنند». [۱] .

مقریزی می‌نویسد: «علوی‌ها در مصر، روز عاشورا را روز حزن و اندوه قرار دادند، و پس از سقوط فاطمی‌ها و دولت آنان، ایوبی‌ها روز عاشورا را روز شادمانی و جشن نمودند، چنان که شامیان نیز رسمشان این بوده است. این عادت زشت را حجاج بن یوسف در دوران حکومت عبدالملک مروان به خاطر مخالفت با شیعیان علی - کرم الله وجهه - که روز عاشورا را سوگواری و اندوهناک بودند بنیان گذارد. آن گاه می‌گوید: من جشن و شادمانی ایوبیان را در روز عاشورا درک کرده‌ام». [۲] .

ابن حجر هیتمی می‌گوید: «نخستین کسی که روز عاشورا در حضور عبدالملک بن مروان و گروهی از صحابه و تابعین جشن گرفت حجاج بن یوسف ثقفی بود. آن گاه اعلام شد که یادآوری قتل حسین علیه السلام و مصائب او بر خطبا حرام است». [۳] .

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «ماکیا فیلی در کتابی به نام «الامیر» نوشته و مطالب آن را از واقعیت حیات سیاسی اقتباس نموده است. و از جمله مطالبی که از واقعیت حیات سیاسی آنان اقتباس نموده این منطق است که هدف وسیله را توجیه می‌کند. بر اساس این قاعده برای حاکم سیاسی جایز می‌دانند که حادثه عاشورا را دفن نمایند تا وسیله‌ای برای اهداف آنان باشد، گر چه این هدف منافعی با دین و اخلاق است ولی در راه خاموش کردن شعله عاشورا و دفن قضیه کربلا به کار گرفتند. به همین جهت آنان به جعل اخبار پناه برده و آنها را به جدّ حسین علیه السلام نسبت دادند. و از آنجا که وسائل اعلام دستگاه حاکم از یک نواختی برخوردار نبود لذا سر از تعارض در آورد. آنان اخبار بسیاری را به امید دفن واقعه کربلا جعل کردند ولی همگی از هم پاشیدند و تنها قضیه کربلا بود که بر حال خود باقی ماند. قضیه جدّاً عظیم، مسأله حلال شمردن خون حسین علیه السلام است...». [۴] .

[۱] الآثار الباقیه، بیرونی، ص ۵۲۴.

[۲] الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۳۸۵.

[۳] صواعق المحرقه، ص ۲۲۱.

[۴] مجله الهادی، سال هفتم، شماره دوم.

توجیه روایات مخالف

روایات جواز روزه عاشورا یا روایاتی که امر به آن کرده را می‌توان به جهت موافقت آن‌ها با فتاوا و حدیث اهل سنت، حمل بر تقیه نمود، و لذا نوبت به تعارض نمی‌رسد. بر فرض ثبوت تعارض نیز آن دسته روایاتی را اخذ می‌کنیم که مخالف با نظر عامه است که همان روایات مانعه باشد. و روایاتی که دلالت بر روزه گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا دارد را حمل بر قبل از نزول روزه ماه رمضان می‌کنیم.

و اما این که برخی روایات مجوز را حمل بر استحباب به عنوان حزن و جزع نموده‌اند صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا روایت حسن بن ابی غندر ظهور در روزه نگرفتن برای مصیبت دارد بلکه روزه را باید برای شکرگزاری و سلامت گرفت.

و مقتضای جمع بین روایات این است که تا عصر روز عاشورا از خوردن و آشامیدن بدون قصد روزه امساک کند. و قبل از مغرب افطار کند و مفاد روایت ابن سنان نیز همین است.

روایات اهل سنت را نیز می‌توان چنین توجیه کرد:

اولاً: اخیراً کتابی از سوی وهابیان سعودی درباره احادیث ضعیفه و موضوعه به صورت موسوعه‌ای بزرگ از سوی جماعتی از اساتید علی حسن علی حلبی، دکتر ابراهیم طه قیسی، دکتر حمده محمد مراد، در پانزده جلد تألیف شده، که دوازده جلد آن به ذکر احادیث ضعیفه پرداخته است و سه جلد دیگر آن فهرست احادیث است. از جمله احادیثی که در این موسوعه آورده و آن‌ها را تضعیف کرده احادیث مربوط به عاشورا با عناوین و موضوعات مختلف است، از قبیل: خلقت آسمان‌ها و زمین در روز عاشورا، عاشورا روز نهم بودن، روزه روز عاشورا کفاره یک سال است، کسی که در روز عاشورا بر عیالاتش توسعه دهد خداوند بر او در یک سال توسعه خواهد داد و این که روز عاشورا روزی است که خداوند برای بنی اسرائیل دریا را شکافت.

ثانياً: مضمون روایات عامه درباره صوم روز عاشورا مختلف است:

- برخی دلالت بر امر پیامبرصلي الله عليه وآله به آن دارد، ولي زمان امر را مشخص نکرده است.
 - برخی دلالت بر امر پیامبرصلي الله عليه وآله در مدینه دارد.
 - برخی دلالت بر روزه گرفتن پیامبرصلي الله عليه وآله قبل از اسلام و نسخ آن به رمضان دارد.
 - برخی دلالت دارد بر این که شروع آن، هنگام ورود پیامبرصلي الله عليه وآله به مدینه بوده و به جهت موافقت با یهود امر به آن شده است.
 - برخی از روایات نیز دلالت دارد بر این که روزه عاشورا به جهت مخالفت با یهود بوده است.
 - برخی نیز دلالت بر عدم امر پیامبرصلي الله عليه وآله به روزه عاشورا بعد از نزول روزه رمضان دارد و اینکه پیامبرصلي الله عليه وآله در روز عاشورا روزه نگرفت و بعد از تشریح روزه رمضان آن را ترک کرد.
 - برخی نیز بر استمرار آن تا زمان رحلت حضرت دلالت دارد. و می‌دانیم که اختلاف در نقل موجب وهن روایت می‌شود.
- ثالثاً: تعداد بسیاری از این روایات، مشکل سندی دارد گر چه در مصادر دست اول اهل سنت وارد شده است.
- رابعاً: تعدادی از روایات نیز مشکل دلالتی دارند که در جای خود به آن‌ها پرداخته شده است.

والسلام./